
نویسنده: محمد محمدی اشتهاردی
غم نامه کربلا

بسم الله الرحمن الرحیم

غم نامه کربلا: ترجمه لهوف

نویسنده:

سید بن طاووس

ناشر چاپی:

مطهر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

غم‌نامه کربلا: ترجمه لهوف

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن طاوس، علی بن موسی، ۵۸۹-۶۶۴ق.

عنوان قراردادی : اللهوف علی قتلی‌الطفوف .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : غم‌نامه کربلا: ترجمه لهوف / مولف سیدبن طاووس؛ مترجم محمد محمدی‌اشتهاردی.

مشخصات نشر : تهران: مطهر، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۲۳۰ ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸۹۶۴۵۸۳۹۴۹۷

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۲۹] - ۲۳۰ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده : محمدی اشتهاردی، محمد، ۱۳۲۳-، مترجم

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/الف۲ل ۹۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۹۸۵۸۸

پیشگفتار مترجم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

نام حسین علیه السّلام بر پیشانی ابدیّت ..... ص : ۱۱

همان گونه که برای ادامه زندگی تکرار نفس کشیدن، ضروری است، و اگر متوقّف شود موجب مرگ است.

نام حسین علیه السّلام و ماجرای شهادت او همانند نفس کشیدن، برای حفظ حیات اسلام ناب، همواره باید تکرار شود، و اگر در این باره هزاران کتاب نوشته گردد باز اندک است.

حسین علیه السّلام و ماجرای کربلای او دریایی است که به اقیانوس ابدیّت پیوسته است، آن گونه که هرگز خشکی به آن راه ندارد، باید امواج حیات، همواره از این دریا، باران رحمت بگیرد، و آن باران بر صفحه روح و جان انسانها ببارد، و در نتیجه مزرعه دلها با نشاط و خرّم شده و به ثمر نشینند. اگر این باران متوقّف شود مزرعه دل می‌خشکد، و همچون بیابانی خشک، بدون هر گونه تحوّل و رشد و نشاط خواهد شد.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲

البته باید حسین‌شناسی در کنار اسلام‌شناسی و شرایط دیگر در دلها فراهم شود تا باران دریای وجود حسین علیه السّلام در باغستان

دل، لاله رویاند، و گر نه از شوره‌زار جز خار و خس، چیز دیگری نمی‌روید.

امام حسین علیه السّلام به جهان آمده تا همیشه بماند و چرخهای جریان طاغوت‌زدایی را همواره در همه جا به حرکت درآورد.

او با نهضت خونینش آمده تا انوار اسلام ناب پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و علی علیه السّلام را در دلها روشن کند، و روشن نگه دارد. حادثه غمبار کربلای او مخصوص سرزمین کربلا و ماه محرم سال ۶۱ هجری نیست، بلکه مربوط به همه قرنها، سالها، ماهها، روز و شب‌ها، ساعتها، دقیقه‌ها، بلکه لحظه‌ها است. و در سراسر زمین از عصر آدم علیه السّلام تا آخر دنیا حکومت دارد «۱»، چرا که در بینش اسلام ناب، «کلّ ارض کربلا، و کلّ یوم عاشورا، هر زمینی کربلا و هر روزی عاشورا است».

از این رو امام سجّاد علیه السّلام و امامان دیگر علیهم السّلام همواره خاطره عاشورا- حتّی جزئیّات آن را- تجدید می کردند، و ابراز احساسات در رابطه با مصائب جانسوز کربلا را، از عالیترین عبادات و ارزشها می‌دانستند.

گریه جانسوز آدم علیه السّلام و جبرئیل برای مصائب حسین علیه السّلام ..... ص : ۱۲

در آیه ۳۷ بقره می‌خوانیم:

فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ، آدم علیه السّلام (هنگام توبه از ترک اولی) کلماتی را از خداوند دریافت کرد (و با آنها توبه کرد) خداوند توبه او را پذیرفت.

---

(۱) چرا که قبل از تولّد امام حسین علیه السّلام سخن از نهضت خونین او در میان پیامبران وجود داشته است غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳

در کتاب الدّر الثّمین، در تفسیر این آیه آمده است آدم علیه السّلام در این هنگام ساق عرش را دید که در آن نام پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و امامان علیهم السّلام نوشته شده بود، جبرئیل بر او نازل شد و به آدم تلقین کرد تا این کلمات را بگوید:

یا حمید بحقّ محمّد، یا عالی بحقّ علی، یا فاطر بحقّ فاطمهٔ یا محسن بحقّ الحسن و الحسین، و منک الاحسان،

ای خدای ستوده به حق محمّد ستوده صلی اللّٰه علیه و آله و سلم ای خدای ارجمند به حق علی علیه السّلام، ای آفریدگار به حق فاطمه علیها السّلام، ای احسان‌بخش به حق حسن و حسین علیهما السّلام و از تو است احسان.

آدم علیه السّلام وقتی که این کلمات را به زبان آورد، همین که نام حسین علیه السّلام به زبانش آمد، دلش شکست و قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید، گفت: ای برادرم جبرئیل! علّت چیست که با ذکر حسین علیه السّلام قلبم می‌شکند و اشکم جاری می گردد؟! جبرئیل گفت: «ای آدم! بر این پسرت حسین علیه السّلام مصیبت جانسوزی وارد می‌شود که همه مصیبتها در نزد آن کوچک است.»

آدم علیه السّلام گفت: برادرم جبرئیل! آن مصیبت چیست؟

جبرئیل گفت: حسین علیه السّلام با لب تشنه، و تنها و غریب و بی‌یار و یاور کشته می‌شود، اگر او را در آن روز ببینی چنین صدا می‌زند:

«وا عطشاه! وا قلّهٔ ناصراه

!، ای وای از سوز تشنگی، ای وای از کمی یاور!» شدّت تشنگی، بین او و آسمان را همچون دود می کند، هیچ کس جواب او را جز با شمشیرها و وسیله کشتن نمی‌دهد، سر او را همانند گوسفند امّا از قفا جدا نمایند، و آنچه از فرش و اسباب خانه را دارد همه را غارت می کنند، سرهای او و یارانش را در شهرها می گردانند، در حالی که زنان اهل بیتش در کنار آن سرها عبور داده

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴

می‌شوند ...

در این هنگام جبرئیل و آدم علیه السّلام همچون زن پسر مرده‌ای برای مصیبت حسین علیه السّلام گریه کردند. «۱»
پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در ضمن گفتاری فرمود:
کلّ من بکی منهم علی مصاب الحسین اخذنا بیده و ادخلناه الجنّة
، هر کسی از امّت من برای مصائب حسین علیه السّلام گریه کند، در قیامت دست او را می‌گیریم و او را وارد بهشت می‌سازیم «۲»
امام سجّاد علیه السّلام به قدری برای تجدید خاطره شهادت امام حسین علیه السّلام کوشا بود، که حتّی طبق دستورش در روی نگین انگشترش نوشته شده بود:
«خزی و شقی قاتل الحسین بن علی علیه السّلام
، رسوا و بدبخت شد قاتل حسین فرزند علی علیه السّلام.» «۳»
بر همین اساس ما باید همواره یاد و نام حسین علیه السّلام را زنده نگه داریم، و نهضت عظیم عاشورا و اهداف آن را به خاطر بسپاریم، و مصائب آن حضرت و شهدای کربلا، و رنجهای اسیران خاندان رسالت علیهم السّلام را تجدید کنیم، و بدانیم که تکرار آن همچون تکرار آب دادن به درخت است، که برای تجدید حیات و رشد آن درخت، ضروری است.

نگاهی کوتاه به زندگی مؤلّف این کتاب ..... ص : ۱۴

مؤلّف این کتاب، معروف به «سیّد بن طاوس» است، که سلسله

---

(۱) بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۵
(۲). بحار، ج ۴۴، ص ۲۹۳
(۳). فروع کافی، ج ۶، ص ۴۷۴
غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵

نسبش از ناحیه پدر به امام حسن مجتبی علیه السّلام و از ناحیه مادر به امام حسین علیه السّلام منتهی می‌شود، زیرا نسب او به حسن مثنّی علیه السّلام فرزند امام حسن علیه السّلام می‌رسد که همسرش فاطمه، دختر امام حسین علیه السّلام بود، از این رو او را «ذو الحسبین» (دارای دو حسب) می‌خواندند، نام او علی بود، و عنوان او را چنین نگاشته‌اند: «السیّد رضی الدّین ابو القاسم، علی بن (سعد الدّین) ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمّد بن احمد بن ابی عبد اللَّه بن محمّد بن احمد بن محّمد بن طاوس.» «۱»
از این رو که نام یکی از اجدادش «طاوس» بود، به سیّد بن طاوس معروف گردید، زیرا آن جدّش، همانند طاوس صورتی زیبا و نمکین داشت، ولی پاهایش همانند طاوس تناسبی با صورتش نداشت.
این عالم ربّانی و زاهد صمدانی و محدّث خبیر در نیمه ماه محرّم سال ۵۹۸ ه. ق در شهر حلّه (واقع در کشور عراق) دیده به جهان گشود، و در سال ۶۶۴ ه ق صبح روز دوشنبه پنجم ذی قعده در ۷۵ سالگی در بغداد رحلت کرد. «۲» مرقد مطهّرش در نجف اشرف است.
او در شهر حلّه نشو و نما کرد، دروس مقدّماتی را در همان جا خواند، او اساتید بسیار داشت، پدرش سعدالدّین موسی و جدّش ورّام بن ابی فراس نخعی «۳» نقش اساسی در تربیت او داشتند که خود می‌گوید: «پدر و جدّم ورّام بیشترین نقش را در تربیت من داشتند و معلّم اخلاق و پاکزیستی من بودند.»

---

(۱) ولی سیّد بن طاوس در مقدمه این کتاب (چنان که ذکر می‌شود) نام خودش را چنین عنوان کرده است: «گفت: علیّ بن موسی

بن جعفر بن محمّد بن طاوس حسینی»

(۲). بعضی وفات او را در سال ۶۶۸ ذکر نموده‌اند. (بحار، ج ۱، ص ۱۴۶)

(۳). ورّام صاحب کتاب تنبیه الخواطر (مجموعه ورّام) پدر مادر سیّد بن طاوس بود، و مادر پدرش (موسی) دختر پسر شیخ طوسی بود

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶

تألیفات سیّد بن طاوس ..... ص : ۱۶

سیّد بن طاوس- قدّس سرّه- به روایات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السّلام بسیار اهمیّت می‌داد، چرا که گفتار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و امامان علیهم السّلام پس از قرآن، منبع و کانون اصیل شناخت دین می‌باشد، او دارای یک کتابخانه شخصی عظیمی بود که از آن به عنوان یکی از کتابخانه‌های مهم تاریخی یاد می‌شد، و دارای ۱۵۰۰ کتاب (مرجع) بود. «۱»

تألیفات او در شؤون مختلف علوم، بسیار است که نام حدود شصت کتاب او در کتب رجال و تراجم ذکر شده است، کتابهای معروف او عبارتند از:

الامان من اخطار الاسفار و الزّمان، فلاح السّائل، سعد السّعود، اسرار الصّلاة و انوار الدّعوات، الاقبال بالاعمال الحسنه، کشف المحجّة لثمرة المهجه، مهج الدّعوات «۲»، اللّهوف علی قتلی الطّفوف (کتاب حاضر) «۳» و ... «۴»

سفرهای سیّد بن طاوس ..... ص : ۱۶

علّامه مجلسی رحمة اللَّه می‌نویسد: «سیّد بن طاوس رحمة اللَّه در نیمه ماه

---

(۱). الذّریعه، ج ۸، ص ۲۴۴ و ۱۷۶

(۲). ناگفته نماند: کتاب فرحة الغری را که به سیّد بن طاوس نسبت می‌دهند، اشتباه است، زیرا «فرحة الغری» تألیف برادرزاده سید بن طاوس، به نام غیاث الدّین عبد الکریم بن احمد است که از علمای بزرگ بوده و او را در هوش و درک یگانه دوران خوانده‌اند. (فوائد الرضویّه، ص ۳۳۸)

(۳). نام دیگر این کتاب «الملهوف علی قتلی الطّفوف» (یعنی آه سوزان برای کشته‌شدگان کربلا) می‌باشد، ولی مشهور همان است که در بالا ذکر کردیم

(۴). بحار، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۴۶- الذّریعه، ج ۸، ص ۱۷۷- فوائد الرّضویّه، ص ۳۳۱- بهجة الآمال، ج ۵ ص ۵۳۷

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷

محرّم سال ۵۸۹ ه. ق در شهر حلّه چشم به جهان گشود، چند سال در همان جا بود، سپس ۲۵ سال در عصر حکومت بنی عبّاس در بغداد سکونت نمود، و بعد به حلّه بازگشت و از آنجا به نجف اشرف رفت و سه سال در نجف اشرف، سپس سه سال در کربلا و سه سال در شهر کاظمین زیست، سپس به سامرّا رفت و پس از سه سال سکونت در آنجا، به بغداد بازگشت، قبل از آنکه دولت مغول بر اوضاع مسلّط شود، مستنصر (سی و ششمین خلیفه عبّاسی) هر چه به او اصرار کرد که نقابت (و ریاست) طالبیّین و سادات عراق را بر عهده گیرد، نپذیرفت، ولی پس از برقراری حکومت مغول، با تقاضای هلاکوخان در سال ۶۶۱ ه. ق، به خاطر مصالحی که تشخیص می‌داد، عهده‌دار نقابت طالبیّین و سادات عراق گردید، و این نقابت، سه سال و یازده ماه به طول انجامید.» «۱»

سیّد بن طاوس بزرگمرد فضیلت ..... ص : ۱۷

این عـالم ربّانی به راستی از نظر علم و عمل، ممتاز بود، و در سیر و سلوك و کمالات معنوی، در سطح بسیار عالی می‌درخشید، علمای بزرگ او را با عالیترین مضامین ستوده‌اند، علّامه حلّی (وفات یافته سال ۷۲۶ ه. ق که از شاگردان برجسته سیّد بن طاوس بود) گوید:

«سیّد بن طاوس پارسای وارسته، و عابد پاکروش بود در حدّی که دارای کرامات بود، که بعضی از آنها را برای من نقل کرده‌اند، و بعضی را پدرم روایت نمود.» «۲»

---

(۱). همان مدرك

(۲). مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۴۶۷- بحار، ج ۱، ص ۱۴۴

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸

همچنین در کتاب منهاج الصّلاح در بحث استخاره می‌نویسد: «و کان اعبد من رأینا من اهل زمانه، سیّد بن طاوس، در میان آنچه را از علمای عصرش دیده‌ایم، از همه عابدتر بود.»

علّامه مجلسی رحمهٔ اللَّه می‌نویسد: «همه علما و سیره نویسانی که بعد از او آمده‌اند، او را به عظمت مقام علمی و تقوایی و صاحب کرامات تمجید کرده‌اند.»

او وقتی که عهده‌دار نقابت (و سرپرستی سادات) شـد، در مجلس جشن، به پیروی از جـدّش حضـرت رضا علیه السّلام (در مورد ولایتعهدی از مأمون) لباس سبز پوشید، پیروانش نیز لباسهای سیاه را از تن خارج نموده و لباس سبز پوشیدند. «۱»

او به قدری به عبادت و نماز اهمیّت می‌داد، که در یکی از کتابهایش به نام «الامان من اخطار الاسفار» در ذیل حدیث

«انّ المؤمن اذا کان للّه مخلصا اخاف اللّه منه کلّ شیء

، همانا مؤمن هر گاه کارهایش خالص برای خدا باشد، خداوند هر چیز را از او می‌ترساند.» «۲»

می‌نویسـد: «روزی در خانه‌ام در حلّه نماز مغرب می‌خوانـدم، ماری آمـد و زیر سـجّاده‌ام رفت و پنهان شد، نماز را تمام کردم به من آسیبی نرسانید، پس از نماز، آن را کشتم.» «۳»

از کرامـات ایـن بزرگمرد علـم و تقـوا اینکـه: محـدّث نـوری در کتـاب مسـتدرك پس از ذکر بعضـی از کرامـات سـیّد بن طـاوس، می‌نویسد: «از کتاب «کشف المحجّهٔ» (تألیف سیّد بن طاوس) فهمیده می‌شود که

---

(۱). بحار، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

(۲). روایتی به این مضمون از امام صادق (ع) نقل شده است. (بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۸)

(۳). فوائد الرضویّه، ص ۳۳۳

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹

در ملاقات و تشرّف او به محضر حضرت مهدی عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف باز بوده است.» «۱»

محدّث نوری در کتاب جنّهٔ المأوی، در این رابطه به ذکر چند کرامت از سیّد بن طاوس رحمهٔ اللَّه پرداخته از جمله می‌نویسد:

سیّد بن طاوس رحمهٔ اللَّه در اواخر کتاب «المهجّ الدّعوات» نقل می‌کند:

من در شهر سامرّا در سحر شب چهارشنبه ۱۳ ذی قعده سال ۶۳۸ ه. ق (در سرداب) این دعا را از حضرت قائم عجل اللَّه تعالی فرجه

الشریف شنیدم که در مورد بقاء و عزّت مؤمنان دعا می‌کرد، و آن دعا (ظاهرا) این است:
الهی بحقّ من ناجاک، و بحقّ من دعاک فی البرّ و البحر، تفضّل علی فقراء المؤمنین و المؤمنات بالغناء، و الثّروهٔ، و علی مرضی المؤمنین و المؤمنات بالشّفاء و الصّحّهٔ، و علی احیاء المؤمنین و المؤمنات باللّطف و الکرامهٔ، و علی اموات المؤمنین و المؤمنات بالمغفرهٔ و الرّحمهٔ، و علی غرباء المؤمنین و المؤمنات بالرّدّ الی اوطانهم سالمین غانمین، بحقّ محمّد و آله الطّاهرین،
خداوندا! به حق کسی که در خشکی و دریا با تو مناجات می‌کند و به درگاهت دعا کند، به فقیران مؤمن از زن و مرد، بی‌نیازی و ثروت کرامت فرما، به بیماران مؤمن از زن و مرد، شفا و سلامتی بده، و به زندگانیشان لطف و کرامت کن و مردگان را مشمول آمرزش و رحمتت قرار بده، و غریبان از آنها را با سلامتی و دست پر به وطن‌هایشان بازگردان، به حق محمّد و آل پاکش.
سیّد بن طاوس رحمهٔ اللَّه گوید: گویا امام زمان عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف در دعا بر زندگان این جمله را افزود:
«و احیهم فی عزّنا و ملکنا و سلطاننا و دولتنا
، و آنها

---

(۱). الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۳۹

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰

را در عزّت و شوکت و حکومت و دولت ما زنده بدار» سپس برای شیعیان دعا فرمود. «۱»
نیز سیّد بن طاوس رحمهٔ اللَّه در کتاب «غیاث سلطان الوری» مکاشفاتی را که در حرم حضرت علی علیه السّلام برایش رخ داده نقل می‌کند، و نامه و پیامی که حضرت مهدی عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف توسّط مردی وارسته و صالح به نام عبد المحسن، برای او فرستاده، ذکر می‌نماید «۲».
از گفتنیها اینکه: سیّد بن طاوس به استخاره به خصوص در امور مهم، بسیار اهمیّت می‌داد، او در کتاب الاستخارات می‌نویسد: «مدّتی در جانب غربی بغداد می‌زیستم، بعضی از صاحبان مناصب دولتی تقاضای ملاقات با من کرده بود، تردید داشتم که با او ملاقات کنم یا نه؟ بیست و دو روز در آنجا بودم و هر روز استخاره (ذات الرّقاع) می‌کردم، و جواب استخاره، منفی بود، و من با او ملاقات نکردم» نیز می‌نویسد: در ایّام سکونتم در بغداد، چند روز به حلّه رفتم، بعضی از خویشانم از من خواستند که با یکی از مقامات دولتی ملاقات کنم (با توجّه به اینکه دوائر دولتی، در دست ولایت فقیه نبود) یک ماه صبح و عصر استخاره کردم، و تعداد استخاره‌ها به پنجاه عدد رسید، هیچ کدام از آنها خوب نیامد، و من هم با او ملاقات نکردم، پس از مدّتی برای من آشکار شد، که مصلحت من در ملاقات نکردن با او بوده، و اگر با او ملاقات می‌کردم، آسیب بزرگی به حیثیّت من وارد می‌شد «۳»

---

(۱). جنّهٔ المأوی، واقع در آخر ج ۵۳ بحار، ص ۳۰۳، با توجّه به پاورقی
(۲). شرح این مطلب در جنّهٔ المأوی، واقع در آخر ج ۵۳ بحار، ص ۲۰۸ تا ۲۱۳ آمده است
(۳). بهجهٔ الآمال، ج ۵، ص ۵۳۸

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱

از شنیدنیها اینکه: خلیفه وقت، به سیّد بن طاوس رحمهٔ اللَّه پیشنهاد کرد که «مقام قضاوت را بپذیر» او در پاسخ گفت: «پنجاه سال است در وجود من بین عقل و هوای نفس، نزاع و کشمکش است، و آن دو مرا قاضی قرار داده‌اند، عقل می‌گوید: می‌خواهم تو را به بهشت و نعمتهای همیشگی آن برسانم، هوای نفس می‌گوید این نقد بگیر و دست از آن نسیه بردار، در این مدّت گاهی به نفع عقل گاهی به نفع هوای نفس اقدام می‌کنم، من که در مدّت پنجاه سال هنوز نتوانسته‌ام دعوای عقل و هوای نفس را پایان دهم،

چگونه عهده‌دار قضاوت بین دعواهای مختلف مردم شوم» او بر همین اساس این مسئولیّت خطیر را نپذیرفت «۱» از ویژگیهای معنوی سیّد بن طاوس رحمهٔ اللّه اینکه: کفن خود را مهیّا کرده و به مکه رفت و آن را لباس احرام خود قرار داد، در مکّه آن را بر روی کعبه و حجر الاسود پهن کرد، و آن را در کنار مرقد مطهّر رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم و ائمّه بقیع علیهما السّلام و امیر مؤمنان علی علیه السّلام (در نجف) و امام حسین علیه السّلام (در کربلا) و امام کاظم علیه السّلام و امام جواد علیه السلام (در کاظمین) و امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السّلام و (در سرداب سامرّا)، متبرّك نمود، و آن را وسیله شفاعت ایشان و نجات از فزع روز قیامت قرار داد.

چون نگاه به کفن استحباب دارد، گهگاه آن را باز می‌کرد به آن می‌نگریست، قبرش را در نجف اشرف مهیّا نمود، و می‌فرمود: «طبق روایات، جناب عثمان بن سعید رحمهٔ اللّه و پسرش محمّد بن عثمان (نایب خاص اوّل و دوم امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) قبر خود را در ایّام زندگیشان مهیّا کرده بودند، من نیز در جوار جدّم امیر مؤمنان علی علیه السّلام دستور دادم

---

(۱). زهر الرّبیع

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲

قبرم را در پایین پای قبر پدر و مادرم حفر کردند و آماده نمودند، تا سرم پایین پای آنها قرار گیرد، زیرا خداوند نهایت تواضع به پدر و مادر را دستور داده و احسان به آنها را سفارش نموده است. و به پیروی از وصیّت جدّم «ورّام بن ابی فراس» (صاحب کتاب مجموعه ورّام) دستور دادم بر نگین عقیقی، نام خدا و چهارده معصوم علیهم السلام را بنویسند، و پس از مرگ در دهانم بگذارند، تا پاسخ به سؤالات دو فرشته نکیر و منکر در قبر باشد.» «۱»

فرزندان سیّد بن طاوس ..... ص : ۲۲

او دو پسر داشت که نام یکی از آنها محمد، و دیگری علی همنام خودش بود که هر دو از علمای برجسته و پارسایان روزگار و خلف صالح پدر و دارای تألیفات مهم به شمار می‌آمدند. کتاب «زوائد الفوائد» از تألیفات علی بن رضی الدین طاوس است. «۲»

او دارای چهار دختر بود که نام دو دخترش را ذکر کرده‌اند که عبارتند از: شرف الاشراف و فاطمه.

او از دخترانش تجلیل کرده و به آنها افتخار نموده از این رو که شرف الاشراف در دوازده سالگی همه قرآن را حفظ کرد، و فاطمه در کمتر از نه سالگی حافظ همه قرآن شده بود، سیّد بن طاوس، دو نسخه قرآن داشت که وصیّت کرد، یکی از آنها را به یکی از دخترانش، و دیگری را به دختر دیگرش بدهند. «۳»

---

(۱). اقتباس از فوائد الرضویّه، ص ۳۳۷

(۲). بحار، ج ۱، ص ۱۴۶- الذّریعه، ج ۸، ص ۱۷۹

(۳). مقدمه کتاب الملهوف، به تحقیق شیخ فارس تبریزیان، چاپ اسوه، ص ۴۹

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۳

کتاب حاضر ..... ص : ۲۳

علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذّریعه می‌نویسد: «کتاب اللّهوف علی قتلی الطّفوف» تألیف سیّد، جمال السّالکین، رضی الدّین علی بن موسی بن طاوس حلّی وفات یافته سال ۶۶۴ ه. ق است، که در سه بخش زیر تنظیم شده است:

۱- حوادث پیشینه ماجرای کربلا ۲- سیمای جنگ در کربلا ۳- حوادث بعد از عاشورا، این کتاب به طور مکرّر چاپ شده است» «۱» از نظر محدّثان و کتاب‌شناسان، قطعی است که این کتاب از تألیفات سیّد بن طاوس رحمهٔ اللَّه می‌باشد.

متن این کتاب بیش از ده بار در تهران، نجف اشرف، صیدا، بیروت، تبریز و قم چاپ گردیده است، و چندین بار به فارسی ترجمه شده است، در نسخه‌های متن این کتاب در موارد اندکی، اختلافاتی وجود دارد، و یا در بعضی، حدیثی آمده که در بعض دیگر نیست. «۲»

به هر حال این کتاب مجموعه‌ای مورد اعتماد از مقتل و ذکر مصائب امام حسین علیه السّلام و شهدا و اسرای کربلا علیهم السّلام است که بسیار فشرده تألیف شده است، و مؤلّف آن از علمای برجسته و صاحب کرامات از قرن هفتم بوده، و مراجع تقلید و علمای بزرگ، آن را در ذکر مصائب امام حسین علیه السّلام و شهدای کربلا، از قدیم و ندیم محور قرار داده‌اند، چرا که از اهمّیت بالایی برخوردار است.

این جانب بعضی از علمای بزرگ، از جمله مرجع بزرگ مرحوم

---

(۱). الذّریعه، ج ۱۸، ص ۳۸۹

(۲). ما برای ترجمه، متنی را برگزیدیم که اخیرا توسّط انتشارات اسوه منتشر شده که شرح آن در پاورقی بعد آمده است

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۴

آیت اللَّه العظمی سید محمد رضا گلپایگانی قدس سره را در ماه رمضان در مسجد بازار قم دیدم، که پس از وعظ و اندرز، ذکر مصیبت را از روی این کتاب، جمله به جمله می‌خواند و برای مردم ترجمه می‌کرد، و زار زار می‌گریست، و مستمعین نیز با صدای بلند گریه می‌کردند «۱».

سفارش مقام معظّم رهبری پیرامون ذکر مصیبت از کتاب لهوف ..... ص : ۲۴

مقام معظّم رهبری حضرت آیت اللَّه العظمی خامنه‌ای (مدّ ظلّه العالی) در فرازی از یکی از خطبه‌های نماز جمعه تهران در مورد یاد مصائب امام حسین علیه السّلام، و روضه‌خوانی از متن کتاب لهوف، چنین فرمودند:

«... حادثه کربلا- هنوز تک و بی‌همتاست و نظیری ندارد، همان طور که امام حسن علیه السّلام خطاب به امام حسین علیه السّلام فرمود:

لا یوم کیومک یا ابا عبد اللَّه، یا حسین! هیچ روزی (در شدّت و سختی) مثل روز عاشورای تو نیست. «۲»

خوب امروز هم روز عاشورا است، بنده مایل هستم که چند کلمه‌ای ذکر مصیبت کنم، همه جای کربلا ذکر مصیبت است. همه حوادث عاشورا گریه‌آور و دردناک است، هر بخش را شما بگیرید از ساعتی که وارد کربلا شدند، صحبت امام حسین علیه السّلام، حرف او، خطبه

---

(۱). در ترجمه این کتاب از کتاب «الملهوف علی قتلی الطّفوف» که اخیرا با اسلوب زیبا، با تحقیق دانشمند محقق الشیخ فارس تبریزیان (الحسّون) توسّط انتشارات اسوه، وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریّه، چاپ و منتشر شده، استفاده وافر کرده‌ایم، و متن عربی همین کتاب را محور قرار داده‌ایم، که در بعضی از موارد نسبت به متن‌های دیگر، اضافاتی دارد، و با توجه به نظارت بر همه نسخه‌های کتاب، تنظیم شده است

(۲). امالی شیخ صدوق، مجلس ۳۰- مقتل الحسین (ع) مقرّم، ص ۲۴۰

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۵

او، شعر خواندن او، خبر مرگ خواندن او، صحبت کردن با خواهر، برادرها و عزیزان همه اینها مصیبت است، تا برسد به شب عاشورا و روز عاشورا و ظهر و عصر عاشورا، یک گوشه‌ای از آنها را من عرض می‌کنم:

این روزها روزهای گریه و روضه است، و ما هم همه جا می‌شنویم، بنده هم برای اینکه در این میهمانی عظیم حسینی مختصری خودم را وارد کرده باشم این چند کلمه را عرض می‌کنم، فکر کردم که چون این ملت ما خیلی جوان در راه خدا داده است، شاید در این جمعیت هزاران نفر هستند که جوانهایشان را از دست داده‌اند، فکر کردم از جوانهای امام حسین علیه السّلام چند کلمه‌ای عرض کنم. خوب ما به همه می‌گوییم که «متنی» روضه بخوانید، بنده می‌خواهم متن کتاب «لهوف ابن طاوس» را برایتان بخوانم تا ببینیم روضه سنّتی چگونه است.

بعضی می‌گویند نمی‌شود همان چیزی را که در کتاب نوشته است، بخوانیم، باید بسازیم، خوب حالا گاهی آن هم اشکالی ندارد، امّا ما حالا از روی کتاب چند کلمه‌ای می‌خوانیم این کتاب «لهوف ابن طاوس» است، علی بن طاوس از علمای بزرگ شیعه در قرن هفتم، ششصد و خرده هجری، که از خانواده علم هستند. خانواده دین هستند و همه آنها خوب هستند، به خصوص این دو برادر علی بن موسی بن جعفر بن طاوس و احمد بن موسی بن جعفر «۱» این دو برادر از علمای بزرگ، مؤلّفین بزرگ هستند این کتاب «لهوف» تألیف سید علی بن موسی بن جعفر بن طاوس رحمهٔ اللّه است که در تعبیرات

---

(۱). صاحب تألیفات بسیار، عالم ربّانی عصر خود بود، و در سال ۶۷۳ ه. ق وفات کرده و مرقدش در حلّه است. (الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۴۰)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۶

منبریهای ما عین عبارت این کتاب مثل روایت خوانده می‌شود ...» «۱»

«... من امروز می‌خواهم از روی مقتل «ابن طاوس»- که کتاب لهوف است- یک چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه‌های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم. البته این مقتل، مقتل بسیار معتبری است. این سید بن طاوس- که علی بن طاوس باشد- فقیه، عارف، بزرگ، صدوق، موثق، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگی است، خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته‌یی است. ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند.

البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان- ابن نما- مقتل دارد، شیخ طوسی مقتل دارد، دیگران هم دارند، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته شده، اما وقتی «لهوف» آمد، تقریبا همه آن مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است، چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است». «۲»

از توفیقات و لطف خاصّ خداوند بر نویسنده اینکه: توفیق ترجمه این کتاب را به این ناچیز عنایت فرمود، تا با قلم روان فارسی، در اختیار فارسی زبانان قرار دهم، تا متن مورد اطمینانی از ذکر مصائب

---

(۱). سپس مقام معظم رهبری (دام ظلّه) فرازی از کتاب لهوف را ترجمه کرده، و به عنوان روضه خواندند. (فرازی از خطبه‌های نماز جمعه مقام معظّم رهبری، در روز جمعه تاریخ ۱۹/ ۳/ ۷۴ در دانشگاه تهران- به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، تاریخ ۲۰/ ۳/ ۱۳۷۴ شمسی، ص ۱۵)

(۲). زمانی که این کتاب مراحل پایانی چاپ را طی می‌کرد، مقام معظم رهبری در خطبه اول نماز جمعه مورخ ۱۸/ ۲/ ۷۷ مجددا از اهمیت و اعتبار کتاب «لهوف» سخن به میان آوردند، لذا با توجه به اهمیت سخنان معظم له این فراز عینا به کتاب اضافه شد.

[ناشر]

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۷

کربلا و پس از آن، در دسترسشان باشد.

در ترجمه سعی شد که عین بعضی از عبارات مقتل، ذکر گردد، و در بعضی از موارد توضیحات و اشعار جانسوزی در پاورقی یا در متن میان پرانتز یا در میان کروشه [] آورده شد، و به بعضی از مطالب از کتب دیگر اشاره گردید، تا برای ادای مقصود، سودمندتر باشد.

خدا را به عظمت امام حسین علیه السّلام سوگند می‌دهم، مقام مؤلّف را متعالی فرماید، و ما را از پیروان راستین و رهروان شیفته خاندان رسالت قرار داده و مشمول شفاعتشان کند، و نام ما را در دفتر سوگواران مخلص امام حسین علیه السّلام ثبت فرماید.

آمین یا ربّ العالمین محمّد محمّدی اشتهاردی قم- زمستان ۱۳۷۶ شمسی، ذی قعده ۱۴۱۸ قمری

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

مقدّمه مؤلّف

اشاره

(۱) حمد و سپاس از آن خداوندی است که نورهای عظمت از افق اندیشه‌های بندگانش درخشان است، و مقصود و هدفش از زبان گویای قرآنی و سنّت آشکار می‌باشد ... «۱»

توفیقات سرشار الهی به شایستگان ..... ص : ۲۹

اینکه خداوند دوستانش را از دلبستگی به دنیا آزاد ساخت، و ارواح پاک آنها را در فضای ملکوت شادیهای معنوی به پرواز درآورد، بی‌جهت و از روی اجبار نبود، بلکه آنان را به خاطر کمالات انسانی و اعمال نیک، شایسته الطاف مخصوص خود دید، آنان بر اثر گرویدن به جهان ابدیّت، دارای شوق و شوری وصف ناپذیر به ذات بی‌همتا،

---

(۱). مقدمه کتاب به طور خلاصه و فشرده ترجمه آزاد شده است

غم‌نامه کربلا، ص: ۳۰

(۱) و در عین حال خوفی مخصوص از عظمت کبریایی خداوند هستند، از این رو همواره با اشتیاق کامل به انجام فرمان خدا به سر می‌برند و گوش جانشان آماده شنیدن و دریافت اسرار الهی است، به همین جهت خداوند به اندازه ایمانشان، آنها را از لذّت ذکرش بهره‌مند ساخت، و از خوان کرمش آنچه را که سزاوار و شایسته پاکان و نیکوکاران است، به آنها عطا کرد، شایستگی آنان از این رو بود که در دل آنها جز خدا نمی‌گنجید، و هیچ چیز نمی‌توانست آنها را از سرای وصال و عشق به خدا جدا سازد، آنان که از هر گونه اموری که جداکننده بین خود و خدا است بریدند، و در پرتو انس با کمال حق غرق در لذّت هستند، و به زیورهای شکوه و جلال حقّ آراسته می‌باشند.

آنان که وقتی دنیا را مانع راه کمال دیدند، و ماندگاری در دنیا را موجب محرومیّت از فیوضات الهی یافتند، بی‌درنگ جامه دنیا را از تن خارج نموده و حلقه در وصال حق را کوبیدند، و در این راستا سر از پا نشناخته، سخاوتمندانه و قهرمانانه و با شور و شوق سپر

شمشیرها و نیزه‌ها شدند، چون خداوند آنها را چنین یافت، آن گونه مقام ارجمند را به آنان ارزانی داشت.

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن تو خانه سپس میهمان طلب

نعمت شایستگی حسینیان برای ایثار ..... ص : ۳۰

جانبازان کربلا- در راستای وصال به حق به این مقام ارجمند رسیده بودند از این رو برای جان دادن و ایثار از همدیگر پیشی می‌گرفتند، و جانهایشان را در معرض خطر نیزه‌ها و شمشیرها قرار داده، و با لذّت

غم‌نامه کربلا، ص: ۳۱

و سرور به استقبال مرگ می‌شتافتند، (۱) که به راستی عالم بزرگ سید مرتضی علم الهدی (وفات یافته ۴۳۶ ه. ق) خطاب به این نیکمردان ایثارگر چه عالی سروده آنجا که گوید:

لهم جسوم علی الرّمضاء مهملهٔ و انفس فی جوار اللّه یقربها

کان قاصدها بالضّر نافعها و انّ قاتلها بالسّیف محییها

«جسم‌هایشان بر روی خاک گرم کربلا افتاده، ولی ارواحشان در جوار قرب خداوند آرمیده است.

گویی دشمنانی که زیان آنها را می‌خواستند، به نفع آنها اقدام کردند، و قاتلان شمشیر بدستشان، موجب زندگی ابدی آنها شدند.»

اگر پیروی از دستورهای قرآن و سنّت نبود که به خاطر مصیبت جانگداز فقدان نشانه‌های هدایت، و به وجود آمدن پایه‌های گمراهی، سزاوار است لباس مصیبت پوشید و شعار مصیبت‌زدگی سرداد، و آه و افسوس به خاطر از دست رفتن عزیزان کربلا نمود، لازم بود به خاطر این نعمت عظیمی که نصیب این رادمردان الهی شده، لباس خوشحالی بپوشیم و مبارکباد بگوییم، ولی نظر به اینکه سوگواری برای مصیبت این عزیزان، موجب رضای حاکم روز معاد، و وصول به اهداف بندگان شایسته الهی است، ما لباس سوگ پوشیدیم و با اشک ریختن مأنوس شدیم.

ای اشکها بریزید ..... ص : ۳۱

از این رو خطاب به دیدگانمان گفتیم، همواره بگریید، و خطاب به دلها گفتیم: همانند زنان پسر مرده بنالید، چرا که دشمنان ریختن خون امانتهای پیغمبر مهربان اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم را در روز عاشورا مباح دانستند، و آن همه سفارشهای پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم در مورد فرزندان و اهل بیتش در

غم‌نامه کربلا، ص: ۳۲

دست دشمنان از امّتش نادیده گرفته شد، (۱) خدایا پناه بر تو از این حوادث ناگواری که دلها را جریحه‌دار ساخت، و جگرها را سوزانید، و اعمال قلوب را از شدّت غم، به فریاد در آورده، پناه بر تو از این حوادث جانسوز بزرگی که هر حادثه تلخی در برابر آن کوچک است، و موجب پریشانی کانون تقوا است، پناه بر تو از سوز مصیبت آن تیرهایی که خون رسالت را ریخت، و دستهایی که برای به اسیری بردن خاندان جلالت از آستین بیرون آمد، سوزی که بزرگان را سر بر زانوی غم نموده، و جانهای برترین خاندان را از پیکرشان جدا ساخت، و سرزنشی که شیرمردان را دگرگون کرد، فاجعه جانسوزی که جبرئیل را نیز غمگین و گریان نمود، حادثه تلخی که در پیشگاه خدا، بسیار عظیم بود.

چرا چنین نباشد با اینکه پاره تن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم برهنه بر روی ریگها افتاده، و خون شریفش با شمشیر گمراهان به زمین ریخته شد، و چهره‌های دخترانش در معرض تماشای ساربانان و سرزنشگران قرار گرفته، و لباسهایشان در منظر گویا و خاموش به تاراج رفته، و آن پیکرهای بزرگ پاک، برهنه روی زمین، خاک‌آلود گشته است؟

مصائب بدّدت شمل النّبیّ ففی قلب الهدی اسهم یطفن بالتّلف

و ناعیات اذا ما مل ذو وله سرت علیه بنار الحزن و الأسف

«مصیبت‌هایی که جمع حلقه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را پراکنده و پریشان ساخت، و تیرهای جانکاه آن، قلب هدایت را مورد هدف قرار داد.

بانوان حرم بر اثر شدّت اندوه و فریاد از هوش رفتند، و آتش حزن و غم خرمن زندگیشان را سوزانید».

ای کاش حضرت فاطمه علیهما السّلام و پدرش به دختران و پسران خود

غم‌نامه کربلا، ص: ۳۳

می‌نگریستند (۱) که بعضی مجروح و برهنه بر زمین افتاده و بعضی را سر بریده‌اند، در حالی که دختران خاندان نبوّت گریبانشان را چاک زده و دست به گریبان فاجعه جگر سوز رحلت عزیزانشان شده‌اند، با موهای پریشان از پشت پرده‌ها خارج شده و خود را در برابر فقدان بزرگانشان می‌نگرند، و فریاد شیون و ناله سر داده‌اند، چرا که حامیان و سرپرستارانشان را از دست داده‌اند.

ای انسانهای تیزنگر و هوشمند و حق‌بین، سوگ جانسوز مصیبت این خاندان را به یاد آورید، و شما را به خدا برای غریبی و تنهایی آنها و بسیاری دشمنانشان ناله کنید، و با ابراز احساسات و ریختن اشک ماتم، با آنها همدردی و همنوایی کنید و به خاک کوچ غمبار آنها خاک غم بر سر بریزید، چرا که ارواح پاک آنها امانتهای آفریدگار مخلوقات، و میوه‌های دل رسول خدا، و نورهای چشم حضرت زهرا علیهما السّلام بودند، همان رسولی که دندانهای آنها را با دهان مبارکش می‌مکید، و پدر و مادر آنها را از همه افراد امّت برتر می‌دانست.

ان کنت فی شکّ فسل عن حالهم سنن الرّسول و محکم التّنزیل

فهناک اعدل شاهد لذوی الحجی و بیان فضلهم علی التّفصیل

و وصیّهٔ سبقت لاحمد فیهم جاءت الیه علی یدی جبرئیل

«اگر در باره ارجمندی مقام آنها شک داری، حال آنها را از سنّت رسول خدا و قرآن بپرس، قرآن و سنّت عادلترین شاهد برای خردمندان است، که شرح فضیلت آنها را به طور مشروح بیان کرده‌اند.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به دستور خداوند که به وسیله جبرئیل ابلاغ شد، سفارش آنها را از پیش کرده بود.»

غم‌نامه کربلا، ص: ۳۴

ناسپاسی و گستاخی به پیشگاه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم ..... ص : ۳۴

(۱) به راستی آن حق ناشناسان فرومایه چگونه روا داشتند که به همین زودی در برابر نیکی‌های پدر حسین علیه السّلام (رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم) آن گونه ناسپاسی و حق‌کشی کنند، و با شکنجه‌ای که به میوه دل آن حضرت دادند، زندگی آن بزرگواران را تلخ نمایند، و قدر او را با ریختن خون فرزندانش ناچیز بشمرند، پس در برابر آن همه سفارشی که آن حضرت در مورد فرزندانش نمود، آنها هنگام ملاقات با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم و در برابر سؤال و بازخواست او، چه جواب می‌دهند؟ به راستی که آن ظالمان بنایی را که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم ساخته بود، ویران کردند، و فریاد مصیبت اسلام، بلند شد.

پناه به خدا از دلی که با یاد این حوادث جانکاه، نشکافت، شگفتا از غفلت مردم!، مسلمانان و مؤمنان با چه عذری، به انواع عزاداری و تشکیل مجالس سوگواری اقدام نمی‌کنند؟! آیا نمی‌دانند که در مورد کشته منسوب به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم هنوز انتقام گرفته نشده، با اینکه دلش از بار غم، سخت آزرده شده و پیکر عزیزش در صحرای کربلا افتاده، و فرشتگان به رسول

خدا برای این مصیبت بزرگ تسلیت گویند، و پیامبران شریک آن حضرت در این غمها و مصائب هستند.

پاداش عظیم سوگواری و گریه برای عزای امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۳۴

ای کسانی که به خاتم پیامبران حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم وفادار هستید، چرا در گریه کردن برای مصائب حسین علیه السّلام و عزیزانش، با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم همدردی و همنوایی نمی‌کنید، ای دوست فرزند زهرا علیها السّلام تو را به خدا برای آنان که پیکر به خون تپیده‌شان بر روی خاک کربلا

غم‌نامه کربلا، ص: ۳۵

افتاده، (۱) با زهرا علیهما السّلام همناله باش، وای بر تو! سیل اشک را از چشمانت سرازیر نما، و برای کشته شدن آن حکمفرمایان اسلام گریه کن، تا شاید به پاداش آنان که با این مصیبت، همنوا شدند برسی، و به سعادت ابدی روز قیامت نایل شوی. برای پی بردن به عظمت پاداش گریه‌کنندگان برای عزای شهیدان کربلا، نظر شما را به روایات زیر جلب می‌کنم: (۲) ۱- امام باقر علیه السّلام فرمود: امام سجاد علیه السّلام همواره می‌فرمود:

ایّما مؤمن ذرفت عیناه لقتل الحسین، حتّی تسیل علی خدّه، بوّاه اللَّه بها فی الجنّهٔ غرفا یسکنها احقابا، و ایّما مؤمن ذرفت عیناه حتّی تسیل علی خدّه فیما مسّنا من الاذی من عدوّنا فی الدّنیا، بوّأه اللَّه منزل صدق، و ایّما مؤمن مسّه اذی فینا، صرف اللَّه عن وجهه الاذی، و آمنه من سخط النّار یوم القیامهٔ

، هر مؤمنی که از چشمانش به خاطر مصیبت قتل حسین علیه السّلام اشک جاری شود تا به گونه‌اش برسد، خداوند او را در غرفه‌هایی از بهشت به مدّت بسیار طولانی سکونت دهد، و هر مؤمنی که به خاطر مصائبی که از ناحیه دشمن در دنیا به ما رسیده، بگرید و اشکش در صورتش جاری شود، خداوند او را در خانه صدقش ساکن نماید، و هر مؤمنی که در راه ما آزار ببیند، خداوند آن آزار را از او برهاند، و آبرویش را نگه دارد، و او را در قیامت از عذاب آتش، ایمن گرداند.

(۳) ۲- امام صادق علیه السّلام فرمود:

من ذکرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذّباب غفر اللَّه له ذنوبه و لو کان مثل زبد البحر

، کسی که در حضورش یاد مصیبت ما بشود، و از چشمش گر چه به اندازه بال مگس اشک جمع شود، خداوند گناهانش را هر چند مانند کف دریا باشد، بیامرزد.

غم‌نامه کربلا، ص: ۳۶

(۱) ۳- و نیز از آل رسول علیه السلام نقل شده که فرمودند:

من بکی او ابکی فینا مائهٔ فله الجنّهٔ، و من بکی او ابکی خمسین فله الجنهٔ، و من بکی او ابکی ثلاثین فله الجنّهٔ، و من بکی او ابکی عشرین فله الجنّهٔ، و من بکی او ابکی عشرهٔ فله الجنّهٔ، و من بکی او ابکی واحدا فله الجنّهٔ، و من تباکی فله الجنهٔ

، کسی که در مورد مصائب ما بگرید یا صد نفر را بگریاند، برای او بهشت است، و کسی که بگرید یا پنجاه نفر را بگریاند برای او بهشت است، و کسی که بگرید یا سی نفر را بگریاند برای او بهشت است، کسی که بگرید یا بیست نفر را بگریاند، برای او بهشت است، کسی که بگرید یا یک نفر را بگریاند برای او بهشت است و کسی که خود را به صورت گریان درآورد برای او بهشت است.

هدف از نگارش این کتاب ..... ص : ۳۶

علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن طاوس مؤلّف این کتاب گوید:

انگیزه و هدف از نگارش این کتاب این است که من هنگامی که تألیف کتاب «مصباح الزّائر و جناح المسافر» را به پایان رساندم، و آن را محتوی بهترین فرازهای زیارت و اعمال برگزیده که باید هنگام زیارت انجام داد دیدم، که همراه داشتن آن، زائر را از کتابهای کوچک و بزرگ دیگر بی‌نیاز می‌سازد، دوست داشتم که زائر دارای کتابی که شامل ذکر مصائب امام حسین علیه السّلام هنگام زیارت امام حسین علیه السّلام در کربلا باشد، و او را از کتابهای دیگر بی‌نیاز سازد، این کتاب را تألیف کردم تا همراه مصباح الزّائر قرار دهد، با توجّه به کمی وقت زائران با کمال فشردگی، مطلب را نوشتم، و از ذکر مطالب طولانی خودداری نمودم، و همین کتاب برای بازکردن درهای اندوه به روی خواننده کافی است غم‌نامه کربلا، ص: ۳۷

و موجب رستگاری مؤمنان خواهد شد، (۱) که ما در همین واژه‌های مختصر، مطالب ارزشمندی را گنجانده‌ایم، این کتاب را با استعانت از خدای مهربان به نام «الملهوف علی قتلی الطّفوف» (آه سوزان بر شهیدان کناره‌های فرات) نامیدم، و آن را در سه بخش زیر تنظیم نمودم.

بخش اوّل: حوادث قبل از روز عاشورا بخش دوّم: حوادث روز عاشورا بخش سوّم: حوادث بعد از عاشورا «مؤلّف»

غم‌نامه کربلا، ص: ۳۹

(۱)

بخش اوّل: حوادث قبل از ماجرای عاشورا

ولادت امام حسین علیه السّلام و مراسم ولادت او ..... ص : ۳۹

(۲) امام حسین علیه السّلام در شب پنجم ماه شعبان سال چهارم هجرت و به قولی در روز سوم شعبان سال سوم هجرت چشم به جهان گشود، و به قول دیگر آن حضرت در اواخر ماه ربیع الاوّل سال سوم متولّد شد، و اقوال دیگری نیز گفته شده است. «۱»

تعبیر خواب امّ الفضل ..... ص : ۳۹

امّ الفضل «۲» همسر عبّاس عموی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم «۳» گوید: قبل از ولادت

---

(۱). در نسخه دیگر لهوف آمده: پس از ولادت امام حسین (ع) جبرئیل با هزار فرشته به حضور پیامبر (ص) آمدند و تبریک گفتند، فاطمه (س) نوزاد را نزد پیامبر (ص) آورد، پیامبر (ص) خرسند شد و نام او را حسین (ع) گذاشت

(۲). لبابه دختر حارث هلالی، مشهور به امّ الفضل همسر عبّاس عموی پیامبر (ص) بود، از عبّاس دارای هفت فرزند شد، او در مکّه بعد از خدیجه (س) مسلمان شد، پیامبر (ص) به خانه او رفت و آمد داشت و هنگام قیلوله (قبل از ظهر) در خانه او می‌خوابید، این بانوی ارجمند در سال ۳۰ هجری از دنیا رفت

(۳). عبّاس از بزرگان قریش، و صاحب منصب سقایت حاجّ بود، قبل از هجرت، مسلمان شد، در مکّه اسلام خود را از روی تقیّه مخفی می‌داشت. سرانجام در سال ۳۲ هجری در مدینه از دنیا رفت غم‌نامه کربلا، ص: ۴۰

امام حسین علیه السّلام در عالم خواب دیدم پاره‌ای از گوشت بدن پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم از بدن او جدا گردید و بر روی دامن من نهاده شد، (۱) به حضور رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم رفتم و خوابم را گفتم و تعبیر آن را خواستم، فرمود: «ای امّ الفضل خواب نیکی دیدی اگر از خوابهای راست باشد به زودی از فاطمه علیهما السّلام پسری متولّد می‌شود، آن را به تو می‌دهم تا شیرش بدهی.»

امّ الفضل می گوید همان گونه که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم تعبیر کرده بود، همان طور شد که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم پس از تولّد حسین علیه السّلام، او را به من داد، و در آغوش گرفتم.

گریه شدید پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم ..... ص : ۴۰

امّ الفضل می گوید: روزی به محضر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم آمدم، حسین علیه السّلام در آغوشم بود، او را بر دامن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نهادم، در این میان که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم او را می‌بوسید، او ادرار کرد، قطره‌ای از ادرارش به لباس رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم رسید، من (از روی ناراحتی) حسین علیه السّلام را وشگون گرفتم گریه کرد، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم در حال خشم به من فرمود:

مهلا یا امّ الفضل! فهذا ثوبی یغسل، و قد اوجعت ابنی

، ای امّ الفضل! آرام باش، این لباس من قابل شستشو است، تو پسرم را

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۱

آزردی! (۱) برخاستم و رفتم آب آوردم تا لباس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را بشویم، وقتی به محضرش رسیدم دیدم گریه می کند، گفتم: «ای رسول خدا! چرا گریه می کنی؟» فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که امّتم این پسرم را می کشند، خداوند شفاعت مرا در روز قیامت به آنها نایل نکند.»

دوازده فرشته گوناگون در محضر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم ..... ص : ۴۱

راویان حدیث روایت کنند: پس از گذشتن یک سال تمام از تولّد امام حسین علیه السّلام ناگاه دوازده فرشته به محضر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم آمدند، آنها چهره‌های گوناگون داشتند، یکی به صورت شیر بود، دیگری به صورت گاو، سومی به صورت اژدها و چهارمی به صورت انسان، و هشت فرشته دیگر به صورتهای گوناگون با چهره‌های قرمز و چشمهای گریان، پر و بالشان را گشوده بودند و می گفتند: «ای محمّد! به زودی به پسرت حسین علیه السّلام فرزند فاطمه علیهما السّلام همان نازل می‌شود که از ناحیه قابیل به هابیل وارد شد، و و پاداشی که به هابیل داده شد، به حسین علیه السّلام نیز داده می‌شود، و عذابی که خداوند به قابیل رسانید، به قاتلان امام حسین علیه السّلام نیز می‌رساند.»

تسلیت فرشتگان مقرّب ..... ص : ۴۱

هنگام تولّد امام حسین علیه السّلام در همه آسمانها، فرشته مقرّبی باقی نماند مگر اینکه به محضر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم آمدند و سلام عرض کردند، و به آن حضرت در مورد مصیبت حسین علیه السّلام تسلیت گفتند و آن حضرت را

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۲

به پاداش عظیمی که عوض شهادت حسین علیه السّلام به او داده خواهد شد با خبر کردند، (۱) و تربت قبر امام حسین علیه السّلام را به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نشان دادند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در این هنگام چنین نفرین کرد:

اللّهمّ اخذل من خذله، و اقتل من قتله، و لا تمتّعه بما طلبه

، خدایا! خوار گردان کسی را که حسین علیه السّلام را خوار کند، و قاتلش را بکش، و او را به مقصودش نرسان.

سفر غم انگیز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم و دو خطبه کوتاه او ..... ص : ۴۲

هنگامی که امام حسین علیه السّلام دو ساله شد، برای رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم مسافرتی پیش آمد، ناگهان در یکی از رهگذرها ایستاد و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر می‌شد گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» «۱» یکی از حاضران از علّت ناراحتی پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم پرسید، آن حضرت فرمود: «این جبرئیل است که از زمینی که در کنار فرات به نام کربلا است به من خبر می‌دهد که فرزندم حسین علیه السّلام در آن کشته می گردد.»

شخصی پرسید: ای رسول خدا! چه کسی آن حضرت را می کشد؟

فرمود: «مردی که نامش یزید است، گویی به قتلگاه و مرقد حسین می‌نگرم.»

پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به سفر خود ادامه داد و پس از مدّتی غمگین بازگشت، مردم در مسجد اجتماع کردند، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بر فراز منبر رفت، در حالی که حسن و حسین علیهما السّلام در پیش رویش بودند، خطبه خواند، پس از خطبه، دست راستش را بر سر حسن علیه السّلام و دست چپش

---

(۱). این آیه به آیه استرجاع معروف است (و قسمتی از آیه ۱۵۶ بقره می‌باشد) و هنگام مصیبت برای تسلّی خاطر، خوانده می‌شود. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۳

را بر سر حسین علیه السّلام نهاد، (۱) سپس سرش را به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: «خدایا! محمّد بنده و رسول تو است، و این دو پاکترین خاندان من و برترین افراد خانواده و شجره من هستند، این دو را بعد از خود در میان امّتم به یادگار می گذارم. جبرئیل به من خبر داد که این پسرم (حسین علیه السّلام) کشته و واگذاشته می‌شود، خدایا! کشته شدن در راه خدا را برای او مبارک گردان، و او را از سادات و سروران شهیدان قرار بده. خدایا! به قاتل و خوارکننده او برکت نده.»

همه حاضران با صدای بلند، زار زار گریستند، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به آنها فرمود: «

أ تبكون و لاتنصرونه

، آیا گریه می کنید، ولی او را یاری نمی کنید؟» سپس پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در حالی که رنگش برافروخته و چهره‌اش سرخ شده بود (به فراز منبر) بازگشتت و در حالی که سرشک اشک از چشمانش سرازیر بود خطبه کوتاه دیگری خواند، و فرمود: «ای مردم! من در میان شما دو یادگار گرانقدر می گذارم که عبارتند از: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم و آنان که اساس سرشتشان از من است، آنان که وجودشان با آب و گل زندگی من آمیخته شده، و میوه من هستند، و این دو (قرآن و عترت) از همدیگر جدا نگردند تا در کنار حوض کوثر قیامت بر من وارد گردند، من در انتظار دیدارشان به سر می‌برم، و من از شما جز آن را که پروردگارم خواسته و به آن امر فرموده نمی‌خواهم و آن مودّت و دوستی نزدیکان و خویشان من است «۱» خوب متوجّه باشید به گونه‌ای با آنها رفتار کنید که مبادا فردای قیامت در کنار حوض کوثر، با وضعی با من ملاقات کنید که با آنها

---

(۱). اشاره به آیه «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى (سوره شوری، آیه ۲۳)

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۴

دشمنی کرده باشید و آنها را کشته باشید.»

دو پرچم سیاه و پلید، و یک پرچم نورانی ..... ص : ۴۴

(۱) پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به دنبال گفتار قبل فرمود: آگاه باشید! در روز قیامت سه پرچم، با هوادارانش از همین امّت بر

من وارد می گردند:

۱- یکی از آن پرچم‌ها سیاه و تاریک است که فرشتگان از آن وحشت کنند، هواداران آن پرچم در روبروی من می‌ایستند، به آنها می گویم: شما کیستید؟

آنها که مرا فراموش کرده‌اند می گویند: ما یکتاپرست از عرب هستیم.

به آنها گویم: من پیامبر عرب و عجم هستم.

آنها گویند: ای احمد! ما از امّت تو هستیم.

به آنها گویم: شما پس از من با اهل بیت و عترتم و کتاب پروردگارم چگونه رفتار کردید؟

آنها می گویند: اما قرآن را ضایع نمودیم، و در مورد عترت تو، حرص و ولع داشتیم که آنان را از صفحه روزگار براندازیم.

من از آنها روی می گردانم، و آنها با شدّت تشنگی و جگر سوخته و روی سیاه از من دور می‌شوند.

۲- سپس پرچم دیگری با هوادارانش بر من وارد می‌شوند که سیاه‌تر و تاریکتر از پرچم قبل است، به هواداران آن پرچم می گویم: «شما بعد از من با دو یادگار گرانقدرم، یادگار بزرگ و کوچک، قرآن و عترتم چگونه رفتار کردید؟» آنها می گویند: اما در مورد یادگار اکبر (قرآن) با آن مخالفت کردیم،

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۵

(۱) در مورد یادگار اصغر (عترت) آنها را خوار نمودیم، و به طور کامل پاره پاره‌اش نمودیم.

به آنها گویم: از من دور گردید، آنها با شدّت تشنگی و با جگر سوخته و روی سیاه از من دور گردند.

۳- سپس پرچم دیگری با هوادارانش بر من وارد شوند که هم پرچم و هم هوادارانش نورانی و درخشان هستند، به آنان گویم: شما کیستید؟

آنها در پاسخ گویند: «ما یکتاپرست و اهل تقوا، و از امّت محمّد و باقیمانده حق پرستان هستیم، کتاب خدا را دریافتیم، حلالش را حلال و حرامش را حرام شمردیم، و خاندان محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم را دوست داشتیم و از آنان با همه امکاناتی که برای یاری خود داشتیم یاری نمودیم، و همراه آنها با دشمنانشان جنگیدیم.»

به آنها گویم: مژده باد به شما، من محمّد پیامبر شما هستم، شما در دنیا همان گونه بودید که گفتید، آنگاه با آب کوثر، آنها را سیراب می کنم. آنها در حالی که سیراب و شادمان هستند از نزد من بروند، سپس وارد بهشت شوند، و در آن همیشه خواهند ماند. «۱»

نامه یزید به ولید فرماندار مدینه ..... ص : ۴۵

(۱) پس از آن که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم از قتل حسین علیه السّلام خبر داد، زبان مردم مدینه همواره در گفتگوی شهادت حسین علیه السّلام حرکت می کرد، و آنها با نظر عظمت به حسین علیه السّلام می‌نگریستند، و مقدمش را گرامی می‌داشتند.

---

(۱). منظور از این سه پرچم، به ترتیب پرچم بنی امیّه و بنی عبّاس و شیعیان حضرت علی (ع) است

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۶

(۱) تا اینکه معاویه پسر ابو سفیان «۱» در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت و یزید (که لعنتهای خدا بر او باد) «۲» نامه‌ای برای فرماندار مدینه ولید بن عتبه «۳» نوشت، که معاویه فلان وقت از دنیا رفت، به تو فرمان می‌دهیم که از همه مردم مدینه به خصوص از حسین علیه السّلام برای خلافت من بیعت بگیر، و اگر حسین علیه السّلام از بیعت کردن سرباز زد، با شمشیر گردنش را بزن، و سر

بریده‌اش را نزد من بفرست.

---

(۱). معـاویه پایه گـذار حکومت امویـان در شـام، در مکّه متولّـد شـد، و هنگام فتـح مکّه مسـلمان گردیـد، در عصـر خلافت ابو بکر فرماندهی لشـکر را تحت سـرپرستی برادرش بر عهده گرفت. در عصـر خلافت عمر، حاکم اردن شد، سـپس عمر او را حاکم دمشق نمود، در عصر خلافت عثمان، همه منطقه شام در اختیار او درآمد، و حاکمان شهرهای اطراف تابع او شدند، پس از عثمان، هنگامی که علی (ع) به خلافت رسـید، بی‌درنگ او را عزل کرد، معاویه قبل از وصول دسـتور عزل، از آن باخبر شـد، به بهانه خونخواهی از خـون عثمـان، آن را وسـیله شـورش بر ضـدّ حکومت حضـرت علی (ع) قرار داد، و برای کشـتن علی (ع) جنگهـای سـختی را به راه انـداخت، سرانجام با مکر و حیله (به سـرنیزه قرار دادن قرآنها) جنگ صـفّین را به نفع خود خاتمه داد، او در سال ۶۰ هجرت از دنیا رفت، و پسرش یزید را خلیفه خود نمود

(۲). یزیـد دوّمین طاغوت اموی در شام بود، در ماطرون متولّد شد، و در دمشق رشد و نمو کرد، پس از مرگ پدر، در سال ۶۰ زمام امور خلافت را به دست گرفت، جمـاعتی که در رأسـشان امـام حسـین (ع) بود بـا او بیعت نکردنـد، به خـاطر اینکه غرق در فساد و آلودگی بود، در سال ۶۳ مسـلم بن عقبه جلّاد را مأمور سـرکوبی مردم مـدینه کرد، و سه روز خون آنها را مباح نمود تا مردم مدینه برده یزید شوند، مسـلم بن عقبه جنایات ننگینی کرد، بسیاری از صحابه و تابعین را کشت، سرانجام یزید در سال ۶۴ پس از سه سال و نه ماه خلافت از دنیا رفت. (تتمهٔ المنتهی، ص ۳۵- ۴۸) (مترجم.)

(۳). ولیـد بن عتبهٔ بن ابی سـفیان برادرزاده معاویه بود، از رجال بنی امیّه به شـمار می‌رفت، معاویه او را فرماندار مدینه نموده بود، او در سال ۵۷ در عصر خلافت معاویه، فرماندار مدینه شد، و یزید در سال ۶۰ پس از نامه به او (در مورد اخذ بیعت از حسین- ع) او را از فرمانداری عزل کرد، و به شام طلبید و مشاور خود نمود، سپس در سال ۶۱ بر اثر بیماری طاعون درگذشت. (مرآهٔ الجنان، ج ۱، ص ۱۴۰) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۷

مشورت ولید با مروان ..... ص : ۴۷

(۱) ولید مروان»

را به حضور طلبیـد تـا در این مورد بـا او مشورت کنـد، پس از آنکه برای مروان نـامه یزیـد را خوانـد، و بیعت گرفتن با حسـین علیه السّلام را مطرح کرد، مروان گفت: حسین علیه السّلام هرگز بیعت با یزید را نمی‌پذیرد، اگر من به جای تو بودم گردنش را می‌زدم. ولید (که نسبتا آدم خوش نفسی بود) گفت: «ای کاش من به طور کلّی لباس هستی نمی‌پوشیدم، تا این پیشنهاد را نشنوم.»

گفتگوی ولید با امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۴۷

سپس ولید برای حسـین علیه السّـلام پیام فرسـتاد و او را به مقرّ فرمانداری فراخواند، امام حسـین علیه السّـلام با سـی نفر از خاندان و غلامـانش نزد ولیـد آمدنـد، ولیـد خبر مرگ معـاویه را بـه امـام حسـین علیه السّـلام گزارش داد و بیعت بـا یزیـد را از آن حضـرت درخواست کرد.

امام حسین علیه السّلام در پاسخ ولید چنین فرمود:

«ای امیر! بیعت کردن لا بد در حضور مردم انجام می‌گیرد، هنگامی که فردا مردم را دعوت کردی مرا نیز با آنها دعوت کن.»

---

(۱). مروان پسر حکم بن ابی العاص، نخستین خلیفه بعد از خلافت بنی امیّه بود، که حکومت مروانیان را آغاز کرد، او در مکّه متولّد شد و در طائف رشد و نمو کرد، سپس ساکن مدینه شد، پیامبر (ص) او و پدرش را از مدینه به طائف تبعید کرد، عثمان در عصر خلافتش، او را از نزدیکان خاصّ و کاتب خود قرار داد، پس از کشته شدن عثمان، مروان و عایشه به بصره رفتند و جنگ جمل را بر ضدّ حکومت علی (ع) برپا نمودند، و در جنگ صفّین همراه معاویه بود، در عصر خلافت معاویه، یک سال حاکم مدینه گردید، سرانجام عبد اللَّه بن زبیر او را از مدینه اخراج کرد، او ساکن شام شد و در سال ۶۵ بر اثر بیماری طاعون درگذشت، و به گفته بعضی همسرش امّ خالد او را کشت. (اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۴۸- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۴) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۸

(۱) مروان که در آنجا حاضر بود به ولید گفت: «ای امیر! عذر حسین علیه السّلام را نپذیر هم اکنون اگر بیعت نمی‌کند گردنش را بزن.»

حسین علیه السّلام خشمگین شد و به مروان فرمود: «ای وای بر تو ای پسر زرقا «۱» تو فرمان می‌دهی که گردن من زده شود، سوگند به خدا دروغ می‌گویی و سرشت پلید خود را آشکار می‌کنی.» سپس به ولید رو کرد و فرمود: «ای امیر! ما خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و کانون رسالت هستیم و آستانه ما محل رفت و آمد فرشتگان است، دفتر هستی به وسیله ما باز می‌شود و صراط کمال به وسیله ما ختم می‌گردد، یزید مردی فاسق شرابخوار، آدم‌کش و جنایتکار آشکار و گستاخ است «

و مثلی لا یبایع بمثله

، شخصی مثل من با فردی مثل او بیعت نمی‌کند.» ولی صبر کن تا صبح فرا رسد، ما با دقّت در این موضوع بیندیشیم که کدامیک از ما سزاوار خلافت و اخذ بیعت هستیم.»

آنگاه امام حسین علیه السّلام از نزد ولید خارج شد.

مروان به ولید گفت: چرا دستور مرا که همان گردن زدن باشد؟ اجرا نکردی ولید گفت: «وای بر تو، تو خواستی دین و دنیای مرا به باد دهی، سوگند به خدا من دوست ندارم که همه دنیا را مالك شوم در عوض دستم به خون حسین علیه السّلام آغشته باشد، سوگند به خدا گمان ندارم کسی دستش را به خون حسین علیه السّلام بیالاید و با خدا ملاقات کند مگر اینکه میزان عملش سبک است، و خداوند در قیامت او را به خودش واگذارد، و او را از پلیدی گناه پاك نسازد، و برای او عذاب دردناکی خواهد بود.»

---

(۱). زرقاء به معنی کبود چشم است، و در اینجا کنایه از بدکار بودن است، چرا که مادر مروان از زنان بدکار و با سابقه سوء بوده است، امام (ع) می‌خواسته بفرماید: تو که این گونه سخن می‌گویی از این رو است که مادر ناپاکی تو را پرورانده است. از تو چه توقع؟ (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۴۹

پاسخ شدید امام حسین علیه السّلام به مروان ..... ص : ۴۹

(۱) صبح آن شب امام حسین علیه السّلام از خانه بیرون آمد تا خبر تازه‌ای بشنود، مروان با آن حضرت ملاقات کرد و به امام گفت: «من خیر خواه تو هستم، از من پیروی کن تا نجات یابی.»

امام حسین علیه السّلام فرمود: سخنت چیست؟ بگو تا بشنوم.

مروان گفت: «من به تو امر می‌کنم تا با امیر مؤمنان یزید بیعت کنی، اگر چنین کنی برای دنیا و آخرت تو بهتر است.» امام حسین علیه السّلام فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، و على الاسلام السّلام، اذ قد بليت الامّة براع مثل يزيد، و لقد سمعت جدّى رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله و سلم يقول: الخلافة محرّمة على آل ابى سفيان

، همه ما از خداييم و به سوى او بازمى گرديم، اگر با يزيد بيعت كنم بايد آخرين وداع را از اسلام بنمايم (و از اسلام جدا گردم) زيرا اسلام به رهبرى مانند يزيد گرفتار شده، و من از جدّم رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله و سلم شنيدم مى‌فرمود:

عهده‌دارى خلافت بر دودمان ابو سفيان حرام است.

بين امام حسين عليه السّلام و مروان سخن به دراز كشيد و سرانجام مروان در حالى كه به شدّت ناراحت و خشمگين بود از امام جدا شد.

حركت آگاهانه امام حسين عليه السّلام ..... ص : ۴۹

مؤلّف گويد: پس از بررسى‌هاى لازم براى ما روشن است كه امام حسين عليه السّلام از سرانجام حركتش آگاهى داشت، و وظيفه‌اش همان بود كه با اطمينان خاطر به آن اقدام كرد، دلايل نقلى پيرامون آگاهى آن حضرت از ماجراى خونين كربلا فراوان است از جمله:

۱- گروهى كه من نام آنها را در كتاب «غياث سلطان الورى» ذكر كرده‌ام به من خبر دادند، كه شيخ صدوق رحمة اللَّه در كتاب امالى، از

غم‌نامه كربلا، ص: ۵۰

مفضّل بن عمر نقل كرده (۱) امام صادق عليه السّلام از پدرانش روايت نموده كه روزى حسين عليه السّلام به حضور برادرش امام حسن عليه السّلام آمد (طبق روايات هنگام مسموم شدن امام حسن عليه السّلام بود) هنگامى كه چشم حسين عليه السّلام به چهره برادر افتاد گريست، امام حسن عليه السّلام پرسيد: چرا گريه مى كنى؟

حسين عليه السّلام فرمود: «

ابكى لما يصنع بك

، گريه‌ام به خاطر آن مصائبى است كه بر تو وارد مى‌شود.»

امام حسن عليه السّلام فرمود: آنچه بر من وارد شود زهرى است كه آن را به من مى‌خورانند، و به وسيله آن كشته مى‌شوم.

و لكن لا يوم كيومك يا ابا عبد اللَّه، يزدلف اليك ثلاثون الف رجل يدّعون انّهم من امّة جدّنا محمّد صلى اللَّه عليه و آله و سلم

...، ولى هيچ روزى به سختى روز (شهادت) تو اى ابا عبد اللَّه نيست، كه سى هزار نفر تو را محاصره كنند، در حالى كه ادّعا مى كنند از امّت جدّ ما محمّد صلى اللَّه عليه و آله و سلم هستند، خود را به اسلام نسبت مى‌دهند، و همه آنها خود را براى كشتن و ريختن خون تو، و بى‌احترامى به حريم تو، و به اسارت گرفتن اهل بيت تو و غارت خيام تو آماده كرده‌اند، در اين هنگام است كه خداوند لعنتش را شامل حال بنى اميّه كند، و آسمان خون و خاكستر بر سر مردم بباراند، و هر چيزى حتى حيوانات وحشى و ماهيان درياها براى مصيبت تو مى گريند.

(۲) ۲- جماعتى از افرادى كه به آنها اشاره كردم به اسناد خود از عمر نسّابه رحمة اللَّه نقل كنند كه در قسمت پايانى كتاب خود «الشّافى فى النّسب» به اسناد خود از جدّش محمّد بن عمر نقل كند كه از عمر بن على بن ابى طالب شنيدم كه به دائيهاى من (فرزندان عقيل) مى گفت:

«هنگامى كه برادرم حسين عليه السّلام در مدينه بيعت با يزيد را رد كرد، من به محضرش رفتم، او را تنها يافتم عرض كردم، جانم به قربانت اى ابا

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۱

عبد اللَّه برادرت امام حسن علیه السّلام از پدرش علی علیه السّلام نقل کرد- به اینجا که رسیدم گریه گلویم را گرفت و منقلب شدم، ناله‌ام بلند شد- امام حسین علیه السّلام مرا به سینه‌اش چسبانید و فرمود: «آیا خبر داد که من کشته می‌شوم؟» عرض کردم: خدا آن روز را نیاورد ای پسر رسول خدا.

فرمود: «تو را به حق پدرت سوگند می‌دهم، آیا او خبر از قتل من داد؟» عرض کردم: «آری چه می‌شد که خود را کنار نمی‌کشیدی و بیعت می‌کردی؟» امام حسین علیه السّلام در پاسخ فرمود: پدرم فرمود رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به من خبر داد که او و من هر دو کشته می‌شویم، و قبر من (در کربلا) نزدیک قبر پدرم (در نجف اشرف) خواهد بود «۱» آیا گمان می‌کنی که آنچه تو به آن آگاه هستی من آگاه نیستم؟

و انّه لا اعطی الدّنیّة من نفسی ابدا، و لتلقین فاطمة اباها شاکیة ما لقیت ذریّتها من امّته، و لا یدخل الجنّة احدا آذاها فی ذرّیّتها ، همانا حقیقت این است که من هرگز زیر بار پستی و ذلّت نمی‌روم، روز قیامت در آن هنگام که فاطمه علیها السّلام با پدرش ملاقات می‌کند، شکوه آنچه را که از ناحیه امّت پدر، به فرزندانش رسیده به آن حضرت خواهد کرد، احدی از کسانی که حضرت زهرا علیها السّلام را در مورد فرزندانش آزرده‌اند، وارد بهشت نمی‌گردند.

آیا کشته شدن در راه خدا سعادت است یا هلاکت؟ ..... ص : ۵۱

(۱) گویا بعضی از کوته‌نظرانی که به مقام ارجمند و سعادتمندانه شهادت پی نبرده‌اند چنین گمان می‌کنند که خداوند چنین کاری را (شهادت

---

(۱). یعنی فاصله بین قبر من و قبر پدرم نزدیک است، زیرا بین کربلا و نجف حدود دوازده فرسخ است. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۲

در راه خدا را) عبادت قرار نداده است، و با کشته شدن نمی‌توان، خدا را پرستید.

(۱) آیا شخصی که این گونه می‌اندیشد سخن قرآن راستگو را نشنیده که قومی خدا را با کشته شدن می‌پرستیدند، آنجا که می‌فرماید:

فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ، به سوی خالق خود باز گردید و خود را بکشید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. (بقره/ ۵۴) «۱» اشکال‌کننده گویا پنداشته معنی آیه وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ (با دستهای خود، خویش را به هلاکت نیفکنید) «۲» این است که خود را به کشتن ندهید. در صورتی که قتل در راه خدا نه تنها هلاک نیست، بلکه از عالیترین درجات سعادت است مؤلّف کتاب «مقتل» از مولای ما امام صادق علیه السّلام روایتی در تفسیر این آیه (و لا تلقوا ...) نقل کرده که بسیار شایسته دقّت است، و آن اینکه از اسلم (بن ابی عمران) روایت شده گفت: جنگ نهاوند یا جنگ دیگری بود، و ما (سپاه اسلام) در برابر سپاه کفر قرار گرفتیم، سپاه دشمن در دو صف قرار داشتند که بر اثر بسیاری جمعیّتشان، به اندازه طول و عرض صفهای آنها در هیچ جنگی ندیده بودم، رومیان پشتشان را به دیوار (قلعه) شهرستان (قسطنطیّه) چسبانیده بودند، در این میان

---

(۱). این آیه بیانگر فرمان موسی (ع) به گوساله پرستان است که توبه کنند، و همدیگر را بکشند، تا آثار گناه گوساله‌پرستی محو گردد، که به گفته علّامه طبرسی در مجمع البیان آنها که در این درگیری کشته می‌شدند به مقام شهادت می‌رسیدند، و آنان که باقی می‌ماندند به شرایط توبه عمل کرده بودند (مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۱۱۳) ناگفته نماند که مفسّران در تفسیر این آیه، بحثها

و گفتگوهای بسیار کرده‌اند (مترجم)

(۲). سوره بقره، آیه ۱۹۵

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۳

یکی از مسلمانان از میان سپاه ما به قلب لشکر دشمن زد (و با آنها جنگید تا کشته شد) (۱) بعضی از افراد ما گفتند: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ القی نفسه الی التّهلکهٔ، شگفتا!! این مرد با دست خود، خود را به هلاکت افکند.»

ابو ایّوب انصاری (صحابی معروف) گفت: شما این آیه را در مورد این مرد که برای تحصیل مقام شهادت به دشمن حمله کرد چنین تأویلی (غلط) می‌کنید، چنین تأویلی درست نیست (بلکه مطلب به عکس است و این مرد مطابق همین آیه حمله کرد و کشته شد، توضیح اینکه:) آیه در مورد ما انصار (مسلمانان مدینه) نازل شده است، در آن هنگام که ما بر اثر یاری رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم و اشتغال به اجرای اهداف آن حضرت، اهل و اموال خود را از دست دادیم و همه چیز مادّی ما از بین رفت،، و یک چنین ذهنیّتی در بین ما به وجود آمد که بر اثر اشتغال به اجرای دستورهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم همه چیزمان از دستمان رفت، خداوند در ردّ ما این آیه را نازل کرد که خود را با این افکار (که ای کاش اموال خود را انفاق نمی‌کردیم) با دست خود به هلاکت نیفکنید. «۱»

بنا بر این معنی آیه فوق این است: اگر شما از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم جدا شده و در خانه‌هایتان بیارمید، خود را با دست خود به هلاکت افکنده‌اید، و مشمول خشم خدا شده و هلاک شده‌اید، این آیه بر ردّ تصمیم ما بود که می‌خواستیم در خانه بمانیم و به زندگی مادّی خود سامان بخشیم، و کاری به جهاد نداشته باشیم و ما را تحریص می‌کند

---

(۱). چنان که آغاز آیه «وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و در راه خدا انفاق کنید» این مطلب را تأیید می‌کند. داستان فوق، در تفسیر الدّر المنثور ذیل آیه ۱۹۵ بقره آمده است. (المیزان ج ۲، ص ۷۴.) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۴

که به میدان جنگ برای جنگیدن حرکت کنید، (۱) بنا بر این، این آیه در مورد هلاکت آن مردی نازل نشده که قهرمانانه به دشمن حمله می‌کند و سپاه اسلام را برای جنگ تحریک می‌نماید و عملا اعلام می‌دارد که مانند من دست به یورش بزنید، آن مردی که در پرتو جهاد در راه خدا به امید پاداش آخرت، خواهان مقام شهادت است. «۱» ما در مقدّمه کتاب گفتیم که اولیای خدا برای اعلای کلمه حقّ از جهاد در راه خدا لذّت می‌برند، و آن را با عشق و شور استقبال می‌نمایند، و بعد نیز در این باره سخن خواهیم گفت.

---

(۱). در اینجا مناسب است نظر شما را به یکی از داستانهای مثنوی در رابطه با «آیه هلاکت» جلب کنم: مولانا در اشعار خود می‌گوید: حضرت حمزه عموی پیامبر اسلام (ص) در سنین جوانی در جنگها با پوشیدن زره به جنگ می‌رفت، ولی در آخر عمر و بعد از پذیرش اسلام، بدون زره به جنگ می‌رفت، از او پرسیدند: «چرا اکنون که پیرشده‌ای زره نمی‌پوشی و خود را به هلاکت می‌افکنی؟» حمزه چنین پاسخ داد:

گفت حمزه چون که بودم من جوان مرگ می‌دیدم وداع این جهان

لیک از نور محمّد (ص) من کنون نیستم این شهر فانی را زبون

آنکه مردن پیش چشمش «تهلکه» است امر «لا تلقوا» بگیرد او به دست

وانکه مردن پیش او شد فتح باب «سارعوا» آید مر او را در خطاب

الحذر ای مرگ‌بینان بارعوا العجل ای حشربینان سارعوا

الصّلا ای لطف‌بینان افرحوا البلا ای قهربینان اترحوا

در شعر چهارم جمله «سارعوا» اشاره به آیه ۱۳۳ آل عمران: وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، (بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان) می‌باشد. معنی مصرع اوّل شعر پنجم این است: آنان که مرگ را فنا می‌دانند باید بترسند، آری بترسید. معنی شعر ششم این است: هان ای رادمردانی که لطف الهی را می‌نگرید شادمان گردید، و هان ای تبهکاران کوته‌بین و ای بینندگان قهر الهی اندوهگین شوید.» (دیوان مثنوی به خط میرخانی، ص ۲۸۸) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۵

ورود حسین علیه السّلام به مکّه و پاسخ او به نصایح سران قوم ..... ص : ۵۵

(۱) راویان حدیث نقل کرده‌اند: پس از گفتگوی ولید و مروان با امام حسین علیه السّلام، فردای آن شب [که روز ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری بود] حسین علیه السّلام با همراهان خود به سوی مکّه حرکت نمودند، و در روز سوّم شعبان سال ۶۰ هجری به مکّه رسیدند. «۱» امام حسین علیه السّلام بقیه ماه شعبان، و ماه رمضان و شوّال و ذی قعده و تا هشتم ذی حجّه (چهار ماه و پنج روز) در مکّه ماندند در این هنگام (در میان افراد گوناگونی که با امام حسین علیه السّلام ملاقات کرده و گفتگو می‌کردند) عبد اللَّه بن عبّاس رضوان خدا بر او (پسر عموی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و علی علیه السّلام) و عبد اللَّه بن زبیر، نزد امام حسین علیه السّلام آمدند و از آن حضرت خواستند (که از سفر به عراق) خودداری کند.

امام حسین علیه السّلام فرمود: «رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم مرا به این کار امر فرموده است، و من آن را انجام خواهم داد» عبد اللَّه بن عبّاس از نزد امام حسین علیه السّلام خارج شد، در حالی که از روی دلسوزی نسبت به امام صدا می‌زد: «وا حسیناه!، آه! حسین جان.»

سپس عبد اللَّه بن عمر به محضر امام حسین علیه السّلام آمد، و به امام علیه السّلام عرض کرد: با سران گمراه، صلح کند و خود را از جنگ و خونریزی دور نگه دارد، امام حسین علیه السّلام به او فرمود:

«ای ابو عبد الرّحمن! آیا توجّه نداری که دنیا در نزد خدا به قدری

---

(۱). ولی شیخ مفید (وفات یافته سال ۴۱۳ هجری) در کتاب ارشاد خود می‌نویسد: امام حسین (ع) و همراهان شبانه، که شب یک شنبه ۲۸ رجب بود، از مدینه حرکت کردند و شب جمعه سوم شعبان، به مکّه رسیدند (ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۱- ۳۴) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۶

پست است که سر بریده یحیی بن زکریّا (به خاطر نهی از منکر) به عنوان هدیه نزد (طاغوت) پلیدی از پلیدهای بنی اسرائیل فرستاده شد، (۱) آیا نمی‌دانی که بنی اسرائیل در فاصله کوتاه بین طلوع صبح و طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر را کشتند، سپس به طور عادی به بازارهای خود رفتند و به خرید و فروش مشغول شدند، گویی هیچ کاری انجام نداده‌اند؟ خداوند در عذاب رسانی به آنها شتاب نکرد، بلکه مدّتی به آنها مهلت داد؟ سپس آنان را با انتقام سخت در چنبره عذاب دردناک خود افکند، ای ابو عبد الرّحمن! از خدا بترس و دست از یاری من برمدار.»

نامه‌ها و پیامهای مردم کوفه به امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۵۶

مردم کوفه از ورود امام حسین علیه السّلام به مکّه معظّمه و خودداری او از بیعت با یزید با خبر شدند، در خانه «سلیمان بن صرد خزاعی» «۱» اجتماع کردند، وقتی که جمعیت کامل شد، سلیمان در حضور آنها سخنرانی کرد، و در قسمت آخر سخنانش چنین گفت:

ای شیعیان! شما می‌دانید که معاویه از دنیا رفت، و به نزد پروردگارش شتافت و به سزای کردارش رسید، اکنون پسرش یزید به جای او نشسته و حسین بن علی علیه السّلام با او به مخالفت برخاسته، و برای نجات از گزند طاغوتهای خاندان ابو سفیان گریزان به مکّه آمده است، شما شیعه

---

(۱). سلیمان بن صرد خزاعی از اصحاب پیامبر (ص)، و از فرماندهان لشکر علی (ع) در جنگ جمل و صفّین بود، در کوفه سکونت نمود، در سال ۶۵ ه. ق به عنوان گروه توّابین بر ضدّ بنی امیّه قیام کرد و سرانجام به شهادت رسید. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۷

حسین علیه السّلام هستید و شیعه پدرش علی علیه السّلام از قبل بودید، (۱) امروز امام حسین علیه السّلام نیاز به یاری شما دارد، اگر می‌دانید و اطمینان دارید که او را یاری می‌کنید و با دشمنانش می‌جنگید، پشتیبانی خود را با ارسال نامه‌ها به اطّلاع او برسانید، و اگر ترس سستی و بی‌همّتی دارید و انجام وظیفه در این راه را در وجود خود نمی‌یابید، آن بزرگوار را فریب ندهید.

حاضران پس از این سخنرانی، برای امام حسین علیه السّلام چنین نامه نوشتند:

«به نام خداوند بخشنده مهربان به سوی حسین پسر علی امیر مؤمنان علیه السّلام از جانب سلیمان بن صرد خزاعی، مسیّب بن نجیّه «۱» رفاعهٔ بن شدّاد «۲»، حبیب بن مظاهر «۳» عبد اللّه بن وائل «۴» و سایر شیعیان از مؤمنان، سلام بر تو، اما بعد: حمد و سپاس خداوندی را که دشمن تو و دشمن پیشین پدرت (معاویه) را در هم شکست، همان دشمن جبّار و پرکینه جاهل و ستمگری که شؤون رهبری این امّت را غصب کرد، و اموال مردم را چپاول نمود، و با زور و قلدری، بدون رضایت مردم، بر آنها سلطنت کرد، سپس نیکان مردم را کشت و بدان را باقی گذارد،

---

(۱). مسیّب بن نجیّه (یا نجبه) از تابعین و رئیس قوم خود، و از یاران علی (ع) در جنگ جمل و نهروان و صفّین بود، سرانجام همراه سلیمان بن صرد، به خونخواهی از خون حسین (ع) قیام کردند او که پارسای شب و شیر روز بود، در سال ۶۵ به شهادت رسید

(۲). رفاعه از قاریان قرآن و شجاعان شیعه علی (ع) از اهالی کوفه بود، در سال ۶۶ به شهادت رسید

(۳). حبیب بن مظهّر اسدی از تابعین و فرماندهان شجاع و از یاران علی (ع) در جنگهایش از ساکنان کوفه و از شیعیان علی علیه السّلام بود، و در ۷۵ سالگی در کربلا به شهادت رسید

(۴). از اصحاب علی (ع) و شیعیان نزدیک آن حضرت بود. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۸

(۱) و مال خدا را دست به دست در چنگال ستمگران و متجاوزان قرار داد، از رحمت خدا دور باد همان گونه که قوم ثمود از رحمت دور شدند. اینک عرض ما این است که ما امام و رهبری جز تو نداریم، به سوی ما بیا، شاید خداوند به وسیله تو اجتماع ما را بر اساس حق به گرد هم آورد، نعمان بن بشیر [حاکم کوفه «۱» در قصر فرمانداری به سر می‌برد، ما نزد او اجتماع نمی‌کنیم و در نماز جمعه و جماعت او شرکت نمی‌نماییم، و همراه او برای نماز عید حرکت نمی‌کنیم، اگر خبر حرکت تو به سوی ما برسد، ما نعمان را از کوفه اخراج می‌کنیم تا به سوی شام برود، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای پسر رسول خدا، و بر پدرت که قبل از تو بود و حول و قوّتی جز از ناحیه عنایت خدای علیّ اعلی نیست.»

آنگاه این نامه را به محضر امام حسین علیه السّلام فرستادند.

نامه‌های بسیار تا دوازده هزار نامه ..... ص : ۵۸

دو روز بعـد از فرسـتادن نامه، جماعتی که حامل صـد و پنجاه نامه که آن نامه‌ها هر کدام با امضای یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود، و همگی از امام حسین علیه السّلام تقاضای تشریف فرمایی به کوفه را نموده بودند، به سوی مکّه رهسپار شدند، و نامه‌ها را به امام حسین علیه السّلام دادند.

امام علیه السّلام در عین حال از پاسخ دادن به نامه‌ها خودداری می کرد، تا

---

(۱). نعمان بن بشیر، نسبت به دیگران، آدم متین و خوش نفسی بود، از اهالی مدینه بود، در شام سکونت نمود و قاضی دمشق شد، حاکم یمن، سپس کوفه و سپس حمص کردید، پس از مرگ یزید با عبد اللَّه بن زبیر بیعت کرد، سرانجام به دست یکی از مخالفان عبـد اللَّه بن زبیر، در سال ۶۵ کشته شد. وی همان کسی است که سرپرستی اسیران را بر عهده گرفت که از شام به مدینه ببرد، و با آنها خوشرفتاری نمود. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۵۹

اینکه در یـک روز ششـصد نامه به آن حضـرت رسـید، (۱) نامه‌هـای پی در پی می‌رسـید، که تعـداد مجموع آنهـا دوازده هزار نامه گردید.

آخرین نامه به امام حسین علیه السّلام، و تصمیم آن حضرت ..... ص : ۵۹

پس از فرسـتادن نامه‌هـای فوق، دو نفر به نامهـای: هـانی بن هـانی سبیعی، سـعید بن عبـد اللَّه حنفی، از کوفه رهسـپار مکّه شدنـد، و نامه‌ای را که آخرین نامه کوفیان به امام حسین علیه السّلام بود، به آن حضرت تقدیم کردند، در آن نامه چنین آمده بود:

«به سوی حسـین بن علی امیر مؤمنان علیه السّـلام از طرف شـیعیان او و شیعیان پدرش، اما بعد، همانا مردم در انتظار ورود شما به سر می‌برند، آنها رأیی جز رأی تو را ندارند، ای پسر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به سوی ما شتاب کن، و در حرکت به سوی کوفه بشـتاب که باغها سـرسبز و میوه‌های درختان به ثمر رسـیده بوسـتانها و گیاهان، خرّم و پربرگ شده است، اگر صـلاح می‌دانید تشـریف بیاورید، که لشکری مجهّز برای استقبال از ورود شما آماده شده‌اند، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و بر پدرت که قبل از تو بود».

امام حسـین علیه السّلام به آورندگان نامه هانی و سعید فرمود: «به من خبر دهید که چه اشخاصی در نوشتن این نامه با شما همدست بوده‌اند؟» آنها جواب دادند: ای فرزند رسول خدا! افرادی مانند شـبث بن ربعی، «۱» حجّار بن ابجر، یزیـد بن حارث، یزید بن رویم، عروهٔ بن قیس،

---

(۱). شبث بن ربعی رئیس خاندان مضر در کوفه بود، او را به عنوان منافق چند چهره یاد می کنند، او عصر پیامبر (ص) را درک کرد و مسـلمان شد، بعد از رحلت پیامبر (ص) زنی به سـجاح ادّعای پیامبری کرد، او به پیروان سـجاح پیوست، سپس به اسلام بازگشت، جزء خون خواهان عثمان بود، از دژخیمان معاویه شـد، مأمور ترور امام حسن (ع) گردید، سـرانجام به جنگ امام حسـین (ع) آمد با اینکه برای آن حضرت نامه دعوت نوشته بود، و در سال ۷۰ هجری در کوفه مرد. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۶۰

عمرو بن حجّاج و محمّد بن عمیر بن عطارد (که هر کدام از سران قوم هستند) با ما همدست بودند.

(۱) در این هنگام امام حسین علیه السّلام برخاست و کنار کعبه رفت و دو رکعت نماز در بین رکن و مقام (بین حجر الاسود و مقام ابراهیم) خواند، سپس طلب خیر از خدا کرد، آنگاه مسلم بن عقیل علیه السّلام را به حضور طلبید تا او را روانه کوفه کند.

مسلم بن عقیل سفیر امام حسین علیه السّلام در کوفه و بیعت مردم با او ..... ص : ۶۰

(۱) امام حسین علیه السّلام پسر عمویش مسلم بن عقیل علیه السّلام «۱» را طلبید، و او را از نامه‌های مردم کوفه خبر داد، و جواب پذیرش دعوت کوفیان را در

---

(۱). مسلم پسر بزرگ عقیل (برادر علی- ع) بود، و از تصمیم قاطع و آگاهی در سطح بالا و شجاعت ممتاز بهره کافی داشت، داماد عمویش علی (ع) بود، زیرا حضرت رقیّه (س) دختر حضرت علی (ع) همسرش بود، امام حسین (ع) او را به کوفه فرستاد تا از مردم در مورد قبول امامت امام حسین (ع) بیعت بگیرد، مسلم (ع) در نیمه رمضان سال ۶۰ هجری قمری از مکّه حرکت کرد، و ششم ماه شوّال وارد کوفه شد، روز هشتم ذی حجّه خروج کرد، و روز نهم به شهادت رسید، بنا بر این حدود ۶۲ روز در کوفه بود.

بارگاه ملکوتی و مرقد منوّرش در کوفه کنار مسجد اعظم کوفه است. شرح زندگانی مسلم (ع) دارای ابعاد گوناگون است، در این باره به کتاب «مسلم بن عقیل پیشتاز شهیدان کربلا» (تألیف مترجم) مراجعه شود.

قابل توجه اینکه: مطابق نقل بعضی نه نفر از برادران مسلم (ع) در کربلا به شهادت رسیدند، فرزندان مسلم (ع) غیر از طفلان مسلم (ع) سه نفرشان در کربلا شهید شدند.

که نامشان عبد اللّه و محمد بود، و دختری به نام عاتکه که هنگام هجوم دشمن برای غارت خیمه، زیر دست و پا کشته شد (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۶۱

نامه‌ای نوشت و به مسلم علیه السّلام داد، (۱) که در فرازی از آن نامه چنین آمده است:

قد نفذت الیکم ابن عمّی مسلم بن عقیل، لیعرّفنی ما انتم علیه من الرّأی

، پسر عمویم مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم، تا از نزدیک وضع شما را بنگرد و مرا به تصمیم و راه و روش شما با خبر سازد.

حضرت مسلم علیه السّلام به سوی کوفه رهسپار شد، وارد کوفه گردید و نامه امام حسین علیه السّلام را برای آنها خواند، آنها بسیار خرسند شدند که امام حسین علیه السّلام به کوفه خواهد آمد.

آنگاه حضرت مسلم علیه السّلام را وارد خانه مختار «۱» کردند، شیعیان در خانه مختار رفت و آمد کرده و با حضرت مسلم علیه السّلام ملاقات می‌نمودند. حضرت مسلم علیه السّلام نامه امام حسین علیه السّلام را در حضور اجتماع شیعیان در خانه مختار، قرائت کرد، مردم هنگام شنیدن نامه امام علیه السّلام گریه می‌کردند، تا اینکه هیجده هزار نفر از شیعیان با حضرت مسلم علیه السّلام بیعت کردند.

---

(۱). مختار در طائف متولّد شد، سپس با پدرش به مدینه منتقل شدند و در آن جا همواره با بنی هاشم همسویی و رفت و آمد داشتند، مختار در عراق از یاران حضرت علی (ع) بود، و پس از شهادت علی (ع) ساکن بصره شد، به دستور ابن زیاد (که در آن هنگام فرماندار بصره بود) مختار را دستگیر و زندانی نمودند، سپس با وساطت شوهر خواهرش پسر عمر، به طائف تبعید گردید، بعد از مرگ یزید، برای خونخواهی از خون حسین (ع) به کوفه آمد، انقلاب کرد، پیروز شد و قاتلان حسین (ع) را به مجازات

سختی رسانید، سرانجام در جنگ بین سپاه او و سپاه مصعب بن زبیر، در سال ۶۷ هجری قمری به شهادت رسید، مرقد شریفش در کوفه در راهرو حرم حضرت مسلم (ع) است. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۶۲

گزارش به یزید، و نصب ابن زیاد به عنوان فرماندار جدید کوفه ..... ص : ۶۲

(۱) عبد الله بن مسلم باهلی و عمارهٔ بن ولید و عمر بن سعد (که هر سه از هواداران حکومت یزید بودند و در کوفه سکونت داشتند) نامه‌ای برای یزید نوشتند، و ماجرای ورود حضرت مسلم علیه السّلام را به کوفه و بیعت مردم با او را در آن نامه گزارش دادند و یادآوری کردند که طرفداران مسلم علیه السّلام نعمان بن بشیر را از فرمانداری کوفه عزل کرده، و شخص دیگری را به جای او نصب نموده‌اند.

نامه آنها وقتی که به دست یزید رسید، یزید نامه‌ای به عبید اللَّه بن زیاد «۱» که در آن وقت حاکم بصره بود نوشت و او را با حفظ سمت، فرماندار کوفه نمود، و ماجرای مسلم بن عقیل علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام را در آن نامه یادآوری نمود و تأکید شدید کرد که در کوفه، کار را بر مسلم علیه السّلام سخت بگیر و او را به قتل برسان.

عبید اللَّه پس از دریافت نامه آماده حرکت به سوی کوفه شد.

---

(۱). عبید اللَّه پسر زیاد بن ابیه در بصره متولّد شد، و هنگام مرگ پدر در عراق در کنار پدر بود، سپس به شام رفت، عمویش معاویه او را در سال ۵۳ حاکم خراسان نمود، او دو سال در خراسان حکومت کرد، سپس معاویه او را در سال ۵۵ حاکم بصره کرد، او همچنان فرماندار بصره بود، تا در سال ۶۰ بعد از مرگ معاویه، یزید او را از آن مقام باقی داشت، سپس او را فرماندار بصره و کوفه کرد، هنگامی که یزید از دنیا رفت، ابن زیاد در بصره ادّعای خلافت کرد، مردم بصره با او بیعت کردند، ولی پس از مدّتی کوتاه بر ضد او شوریدند، او به شام گریخت، تا اینکه در عصر قیام مختار، با لشکر شام به سوی عراق حرکت کرد، در سرزمین خازر از اراضی موصل به دست ابراهیم پسر مالك اشتر به هلاکت رسید، مادر او «مرجانه» نام داشت که به آلودگی و بدکاری معروف بود

غم‌نامه کربلا، ص: ۶۳

نامه امام حسین علیه السّلام به سران شیعه بصره ..... ص : ۶۳

(۱) امام حسین علیه السّلام نامه‌ای برای بزرگان شیعه بصره نوشت و به وسیله غلامش به نام سلیمان بن رزین که به کنیه ابو رزین خوانده می‌شد «۱» به سوی آنها فرستاد. امام علیه السّلام در آن نامه آنها را به یاری و اطاعت دعوت کرده بود، دو نفر از آنان عبارت بودند از: یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبدی.

سخنرانی یزید بن مسعود در بصره، و پاسخ قوم به او ..... ص : ۶۳

یزید به مسعود، قبیله‌های تمیم و حنظله و سعد را فراخواند، وقتی اجتماع کردند، گفت:

«ای بنی تمیم! موقعیّت و مقام مرا در میان خودتان چگونه می‌نگرید؟» آنها گفتند: «به‌به! سوگند به خدا تو همانند ستون فقرات، و رئیس افتخارات ما می‌باشی، در مرکز شرافت فرود آمده‌ای، و از ما پیشی گرفته‌ای.»

یزید بن مسعود گفت: «هدفم از جمع کردن شما این بود که می‌خواهم با شما مشورت کنم، و برای وصول به هدف از شما کمک

بخواهم.»

---

(۱). چنان که ذکر خواهد شد، سلیمان نامه امام (ع) را به بصره آورد و به سران بصره ارائه داد، یکی از آن سران، «منذر به جارود» بود، منذر از ترس جان خود، به گمان اینکه شاید جاسوس ابن زیاد باشد، او را (در همان شبی که ابن زیاد، صبح آن عازم کوفه شد) نزد ابن زیاد آورد، ابن زیاد نامه امام حسین (ع) را خواند، سپس همان دم به جلّادانش دستور داد گردن سلیمان را زدند، و سپس پیکر مطهّرش را به دار آویختند، و او به این ترتیب به شهادت رسید. (اقتباس از بحار، ج ۴۴، ص ۲۳۹ و ۳۴۰) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۶۴

(۱) آنها گفتند: «سوگند به خدا ما خیر تو را می‌خواهیم و سعی و کوشش می‌کنیم که با نظر صائب به یاری تو بپردازیم، بگو تا بشنویم.»

یزید بن مسعود گفت: «معاویه از دنیا رفته است و سوگند به خدا مرده‌ای است بی‌ارزش، و هلاکت و نابودیش افسوس ندار، با مرگ او درهای ظلم و گناه شکسته شد، و ستون‌های ستم متزلزل گردید، او برای خود از مردم بیعت گرفت، و گمان کرد که آن را استوار نمود، ولی هرگز او به مقصود نرسید، او برای وصول به اهداف شوم خود کوشش کرد، ولی سوگند به خدا به نتیجه نرسید، و از مشورتش جز رسوایی، چیزی به دست نیاورد، اکنون پسرش یزید شرابخور و سردسته مفاسد و زشتیها برخاسته و ادّعای خلافت بر مسلمانان می‌کند، و بدون رضایت مردم می‌خواهد خود را رهبر آنها سازد، با اینکه بردباریش اندک و دانشش کم است و به اندازه جای پایش حق را نمی‌شناسد، من سوگند نیک به خدا یاد می‌کنم که جهاد و جنگ با او در راه پیشرفت دین، از جهاد و جنگ با مشرکان برتری دارد.

و این حسین علیه السّلام پسر علی علیه السّلام و پسر دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم، دارای شرافت ریشه‌دار و رأی نیک و استوار و فضیلت غیر قابل توصیف، و علم بی‌پایان است که قطعا شایسته‌تر و سزاوارتر به امر خلافت و مقام رهبری است، زیرا او با توجّه به سابقه و سن و سال و قرابتش به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم از همه برتر است، نسبت به زیردستان مهربان، نسبت به بزرگان متین و نیک روش، و نسبت به ملّت، نگهبان و رهبری بزرگوار است، خداوند به وسیله او حجّت را بر مردم تمام کرده، و آداب و موعظه را به طور کامل به مردم رسانده است. بنا بر این

غم‌نامه کربلا، ص: ۶۵

چشمان خود را در برابر این نور حق نبندید، و خود را در درّه هلاکت نیفکنید، (۱) «صخر بن قیس» [منظور احنف بن قیس است که از بزرگان شیعه در بصره بود] در جنگ جمل به خاطر یاری نکردن شما، خوار شد و برای شما لکّه ننگ بجا گذاشت، اکنون با حرکت به سوی یاری پسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم این لکّه را از دامن خود بشویید، سوگند به خدا هیچ کس از یاری حسین علیه السّلام کوتاهی نکند، مگر اینکه موجب ذلّت فرزندانش و کمبود فامیلش می‌شود، و هم اکنون من لباس جنگ پوشیدم و زره رزم به تن کردم، هر کس کشته نشود، سرانجام خواهد مرد، و هر کس فرار کند، از چنگ مرگ رهایی نیابد، بنا بر این خدا شما را بیامرزد، و به سخنان من جواب نیکو بدهید.»

[سخنرانی یزید بن مسعود به پایان رسید، شنوندگان گفتار او که سه قبیله بنی تمیم، حنظله و سعد بودند، هر کدام به ترتیب زیر پاسخ دادند:]

پاسخ قبیله حنظله ..... ص : ۶۵

قبیله حنظله گفتند: «ای ابا خالد! ما همگی تیرهای ترکش تو و تک سواران دودمان تو هستیم، اگر به وسیله ما به طرف دشمن تیر

بیفکنی، آن تیر به هدف می‌رسد، و اگر با ما به مصاف دشمن بروی پیروز خواهی شد، سوگند به خدا به هر گونه سختی که تو با آن روبرو شوی، همراه تو هستیم، با شمشیرهایمان به یاری تو می‌شتابیم، و بدنهایمان را سپر تو قرار می‌دهیم، هر گونه که صلاح می‌دانی اقدام کن.»

غم‌نامه کربلا، ص: ۶۶

پاسخ قبیله بنو سعد ..... ص : ۶۶

(۱) سپس قبیله بنو سعد چنین پاسخ دادند: «ای ابو خالد! مبغوض‌ترین چیز برای ما مخالفت با تو، و خروج از حریم رأی و دستور تو است، صخر بن قیس [احنف، در جنگ جمل به ما فرمان داد که جنگ را ترک کنیم، ما نیز فرمان او را ستودیم و عزّت ما باقی است، به ما مهلت بده با هم مشورت کنیم سپس نزد تو بیاییم و نظر خود را به شما اعلام نماییم.»

پاسخ قبیله تمیم ..... ص : ۶۶

سپس قبیله عامر بن تمیم، در پاسخ به دعوت یزید بن مسعود، چنین گفتند: «ای ابو خالد ما پسران پدر تو هستیم، و با هم برادر می‌باشیم، ما هم سوگند (یا: جانشین) توییم، ما در آنچه که تو خشم کنی به آن خشنود نخواهیم بود، در سفر پا به پای تو حرکت می‌کنیم، فرمان فرمان تو است، ما را دعوت کن تا لبّیک بگوییم و فرمان بده تا اطاعت کنیم، هر گونه که صلاح بدانی، محور کار ما همان است.»

یزید بن مسعود گفت: اگر با من مخالفت کنید و به یاری حسین بن علی علیه السّلام نشتابید، هرگز شمشیر از میان شما برداشته نمی‌شود، بلکه همواره با خود می‌جنگید و در ناامنی می‌افتید.

نامه یزید بن مسعود، به امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۶۶

در این هنگام یزید بن مسعود (یکی از سران شیعیان بصره) نامه زیرا را برای امام حسین علیه السّلام نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، اما بعد: نامه شما به دستم رسید، و به

غم‌نامه کربلا، ص: ۶۷

آنچه از من خواسته بودی آگاه شدم که مرا دعوت فرموده‌ای تا بهره‌ام را از اطاعت تو برگیرم، و به نصیبی که در پرتو یاری تو حاصل می‌شود برسم، (۱) همانا خداوند هیچ گاه زمین را از انسان خیراندیش و پیشوای نجات و رستگاری خالی نمی‌نماید، امروز شما حجّت خدا بر خلقش، و امانت خدا در زمینش هستید، شما شاخه‌ای از همان درخت احمدی می‌باشید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم ریشه آن درخت است و شما شاخه‌های آن می‌باشید، به سوی ما تشریف بیاور که آمدنت را به فال نیک می‌گیرم، من قبیله بنی تمیم را مطیع و فرمانبردار تو نموده‌ام به گونه‌ای که اطاعت آنها از تو و شیفتگی آنها به تو از اشتیاق شتری تشنه که شکمش پر از غذا شده نسبت به چشمه آب، بیشتر است، و همچنین قبیله سعد را فرمانبردار تو نموده‌ام، و ننگ مخالفت با تو در دامانشان را با بارانی که از ابر سفیدتر از برف درخشان، می‌بارد شسته‌ام.

این نامه به دست امام حسین علیه السّلام رسید، وقتی که آن را خواند، خرسند شد و در شأن یزید بن مسعود چنین فرمود: «تو را چه می‌شود (که این گونه شور و شوق داری) خداوند تو را از ترس قیامت ایمن گرداند، و به تو عزّت دهد، و از شدّت تشنگی آن روز سیرابت کند.»

یزید بن مسعود، در بصره لشکری مهیّا کرد تا خود را به امام حسین علیه السّلام برساند و او را یاری کند، اندکی قبل از حرکت خبر

رسید که امام حسین علیه السّلام را به شهادت رسانده‌اند، از اینکه از چنان سعادتی محروم شده بسیار ناراحت و غمگین شد، به طوری که بی‌تابی می‌کرد.

سرنوشت منذر بن جارود ..... ص : ۶۷

چنان که قبلا ذکر شد دومین شخصیت از شیعیان بصره که امام غم‌نامه کربلا، ص: ۶۸
حسین علیه السّلام برایش نامه نوشته بود «منذر بن جارود» بود، (۱) او از ترس اینکه مبادا نامه‌رسان (سلیمان بن رزین) جاسوس عبید اللّه بن زیاد باشد، و از سوی دیگر دخترش به نام «بحریّه» همسر عبید اللّه بن زیاد بود، نامه و نامه‌رسان را نزد عبید اللّه آورد، عبید اللّه دستور داد سلیمان بن رزین (نامه رسان امام حسین علیه السّلام) را به دار آویختند.
و مظلومانه به شهادت رساندند. «۱»

شدّت عمل ابن زیاد، و حرکت او به سوی کوفه ..... ص : ۶۸

عبید اللّه بن زیاد پس از دار زدن سلیمان نامه‌رسان امام حسین علیه السّلام در بصره، بر فراز منبر رفت، و سخنرانی کرد و مردم بصره را هشدار داد و ترسانید و گفت: «مبادا تحت تأثیر افراد اخلالگر و آشوب طلب شوید.» و شب را در بصره ماند، و صبح برادرش عثمان بن زیاد را به عنوان نایب خود در بصره نصب کرد، و خود به سوی کوفه حرکت نمود.

نیرنگ مرموز ابن زیاد در ورود به قصر فرمانداری کوفه ..... ص : ۶۸

ابن زیاد وقتی که به نزدیک کوفه رسید، صبر کرد تا شب شد، سپس با همراهان شبانه وارد کوفه گردید، مردم گمان کردند که امام حسین علیه السّلام وارد کوفه شده است، از این رو مقدمش را گرامی شمردند، و اطرافش را با تجلیل و احترام گرفتند، ولی وقتی که فهمیدند او ابن زیاد است،

---

(۱). این حادثه نشان می‌دهد که «منذر بن جارود» شخصی سست عنصر و بی‌جربزه بود که این گونه خود را باخت، که گاهی انسان به شک می‌افتد که مبادا او خودش جاسوس ابن زیاد بوده است. (مترجم)
غم‌نامه کربلا، ص: ۶۹
(۱) از اطرافش پراکنده شدند، او وارد مقرّ فرمانداری شد، آن شب را تا صبح در آنجا به سر برد، سپس صبح از آنجا بیرون آمد و سخنرانی کرد و مردم را از نافرمانی یزید ترسانیده و به آنها وعده داد که اگر اطاعت از رهبری یزید کنند، مشمول احسان و نیکی خواهند شد.

انتقال مسلم علیه السّلام به خانه هانی، و جستجوی ابن زیاد ..... ص : ۶۹

هنگامی که حضرت مسلم علیه السّلام از ورود ابن زیاد و سخنرانی او با خبر شد، در مورد مشخّص بودن محل اقامتش، از جان خود بیمناک گردید، از خانه مختار بیرون آمد، به خانه هانی بن عروه «۱» رفت، هانی به او پناه داد، در آنجا نیز رفت و آمد شیعیان و دیدار مسلم علیه السّلام بسیار شد، ابن زیاد جاسوسانی را بر آن حضرت گمارده بود.
وقتی که ابن زیاد دریافت که مسلم علیه السّلام در خانه هانی است، محمّد بن اشعث «۲» اسماء بن خارجه «۳» و عمرو بن حجّاج را احضار کرد، و به آنها گفت: «چرا هانی برای دیدار ما نمی‌آید؟» آنها گفتند: نمی‌دانیم، شنیده‌ایم بیمار است.

(۱). هانی بن عروه غطیفی مرادی از قبیله مذحج، از شخصیتها و بزرگان کوفه بود، او از صحابه پیامبر (ص)، و حیات پیامبر (ص) را درک کرده، و از دوستان مخصوص امیر مؤمنان علی (ع) بود، در جنگ جمل، صفّین و نهروان شرکت داشت، و از ارکان قیام حجر بن عدی بر ضدّ زیاد بن ابیه بود، ابن زیاد او را در روز هشتم ذی حجّه سال ۶۰ هجری قمری در کوفه به شهادت رساند، سربریده او و سر مسلم (ع) را برای یزید فرستاد. (مترجم)

(۲). محمد بن اشعث بن قیس از یاران مصعب بن زبیر بود و به سال ۶۷ هجری کشته شد. (مترجم)

(۳). اسماء بن خارجه از رجال طبقه نخستین از اهالی کوفه بود که در سال ۶۶ هجری قمری فوت کرد. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۰

(۱) ابن زیاد گفت: به ما نیز خبر رسیده که بیمار است، ولی اطّلاع یافته‌ام که سلامتی خود را بازیافته، و او در کنار در خانه‌اش می‌نشیند، اگر بدانم که او بیمار است حتما از او عیادت می‌کنم، با او ملاقات کنید و به او امر کنید که در وظیفه‌اش نسبت به ما کوتاهی نکند، زیرا من دوست ندارم که موقعیّت شخصیتی مثل او که از بزرگان عرب است نزد ما تیره شود.

سه نفر مذکور به سوی خانه هانی رفتند، عصر بود دیدند او کنار در خانه‌اش نشسته است، به او گفتند: «چرا از دیدار فرماندار کوتاهی می‌کنی، او از تو یاد کرده و سراغ تو را می‌گرفت، و گفت: اگر بیمار است حتما از او عیادت می‌کنم.»

هانی گفت: بیماری من مانع ملاقات با ابن زیاد شده است.

آنها گفتند: به ابن زیاد خبر رسیده که تو هر روز عصر کنار خانه‌ات می‌نشینی، و این ملاقات نکردن تو را یک نوع بی‌اعتنایی دانسته است و می‌دانی که حاکم، بی‌اعتنایی و بی‌مهری شخصی مثل تو را تحمّل نمی‌کند، زیرا تو رئیس قوم خود هستی، و ما تو را سوگند می‌دهیم که همراه ما بیا تا نزد فرماندار برویم.

آغاز گفتگوی ابن زیاد با هانی ..... ص : ۷۰

هانی لباس خود را طلبید و پوشید و سوار بر مرکب شد و با سه نفر مذکور به طرف دار الإمارة حرکت کردند، وقتی که هانی نزدیک دار الإمارة رسید. گویی احساس خطر کرد، به حسّان بن اسماء بن خارجه گفت:

«ای برادرزاده! سوگند به خدا من از این شخص (ابن زیاد) بیمناک

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۱

هستم، نظر تو چیست؟» (۱) حسّان گفت: «ای عمو! سوگند به خدا در مورد تو احساس خطر و بیم نمی‌شود، چنین گمانی را به خود راه نده.» حسّان نمی‌دانست که ابن زیاد برای چه هانی را احضار نموده است؟! هانی با همراهان به دار الإمارة رسیدند و با هم بر عبید اللَّه بن زیاد وارد شدند، وقتی که عبید اللَّه هانی را دید گفت: «این نادان با پای خود آمد.»

در این هنگام ابن زیاد به شریح قاضی «۱» که در آنجا حضور داشت متوجّه شد و اشاره به هانی کرد، و این شعر عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند:

اريد حياته و يريد قتلى عذيرك من خليلك من مراد

«من خواهان زندگی او هستم، ولی او اراده کشتن مرا دارد، عذر خود را نسبت به دوست مرادی خود بیاور.»

هانی: ای امیر! مگر چه شده؟

ابن زیاد: ای هانی دست بردار، این کارها چیست که در خانه تو به زیان امیر مؤمنان یزید و همه مسلمانان، تهیّه و انجام می‌گردد، مسلم را آورده‌ای و به خانه‌ات برده‌ای و برای او اسلحه و لشکر جمع آوری می‌کنی و گمان می‌کنی که این کارها بر من مخفی

می‌ماند؟! هانی: مسلم در نزد من نیست، و من چنین کارهایی را نکرده‌ام.
ابن زیاد: انکار نکن، همه این کارها را نموده‌ای، و مسلم بن عقیل

---

(۱). شریح بن حارث بن قیس کندی، اصلا از اهالی یمن بود، در زمان خلافت عمر قاضی کوفه شد، در زمان خلافت عثمان و علی (ع) نیز در همین سمت باقی بود، در عصر حجّاج بن یوسف ثقفی استعفا داد، و حجّاج استعفای او را در سال ۷۷ هجری قمری پذیرفت

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۲

نیز در خانه تو است.

(۱) [گفتگو بین هانی و ابن زیاد به درازا کشید، و] هانی نسبتهای ابن زیاد را که به او می‌داد، انکار می‌کرد.
در این هنگام ابن زیاد غلامش معقل را، که او را به عنوان جاسوس به خانه هانی فرستاده بود و او همه اسرار را گزارش داده بود، طلبید، او حاضر شد، ابن زیاد به هانی گفت: «آیا این شخص را می‌شناسی؟!» هانی گفت: آری، در این هنگام هانی فهمید که معقل جاسوس ابن زیاد بوده که در خانه‌اش رفت و آمد می‌نموده و همه اخبار را به او گزارش داده است.

گفتگوی هانی و ابن زیاد، و مضروب شدن هانی به دست او ..... ص : ۷۲

(۱) هانی [پس از سکوتی طولانی، به خود آمده و به ابن زیاد] چنین گفت:
خدا کار امیر را اصلاح کند، گوش فرا ده و سخنم را بشنو و باور کن که سوگند به خدا دروغ نمی‌گویم، من مسلم را دعوت نکردم و به دنبالش نفرستادم، بلکه او به خانه من پناه آورد، و من به او پناه دادم، و شرم کردم که او را از خانه بیرون کنم، بار مسئولیّتی بود که به دوشم آمد و به او پناه دادم، اکنون که با خبر شدی، مرا آزاد کن تا بروم مسلم را از خانه‌ام بیرون کنم تا هر جا خواست برود، و من هم از این تعهّدی که به او داده‌ام خارج شوم.
ابن زیاد: سوگند به خدا دست از تو برندارم تا مسلم را به نزدم بیاوری و به من تحویل دهی.
هانی: نه به خدا سوگند، من هرگز چنین کاری نمی‌کنم، آیا مهمانم را بیاورم و تو بکشی؟

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۳

(۱) ابن زیاد: سوگند به خدا باید او را نزدم بیاوری.
هانی: سوگند به خدا او را نمی‌آورم.
گفتگوی ابن زیاد و هانی بسیار شدید شد، در این هنگام (یکی از طرفداران ابن زیاد به نام) مسلم بن عمرو باهلی (که از اهالی شام بود) به ابن زیاد گفت: خدا کار امیر را اصلاح کند، به من اجازه بده تا هانی را به جای خلوتی ببرم و با او گفتگو کنم.

گفتگوی مسلم بن عمرو با هانی ..... ص : ۷۳

آنگاه مسلم بن عمرو برخاست و همراه هانی به گوشه خلوتی از قصر که ابن زیاد آن دو را می‌دید برد و با هم به گفتگوی زیر پرداختند:
مسلم بن عمرو: ای هانی تو را سوگند به خدا می‌دهم، کاری که موجب کشتنت بشود انجام نده، و بلا و اندوه به قبیله خود وارد نساز، سوگند به خدا من نمی‌خواهم که تو کشته شوی، این مرد (مسلم بن عقیل) با این گروه که می‌بینی پسر عمو هستند، و ایشان (ابن زیاد و طرفدارانش) نمی‌خواهند او را بکشند یا بزنند، بنا بر این مسلم را به آنها بسپار، اگر چنین کنی هیچ سرافکندگی و عیبی

بر تو نیست، زیرا جز این نیست که تو مسلم را به سلطان سپرده‌ای.

هانی: «سوگند به خدا چنین کاری برای من ننگ و سرافکندگی است زیرا در این صورت کسی را که مهمان من است و به من پناه آورده به دشمن سپرده‌ام، با اینکه من زنده و تندرست هستم، و می‌بینم و می‌شنوم و یاورانم (قبیله مذحج و مراد) بسیارند، سوگند به خدا اگر من جز یک تن نباشم و هیچ گونه یاوری نداشته باشم،

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۴

مسلم را به شما تحویل نمی‌دهم، تا در راه او بمیرم.» «۱»

(۱) مسلم بن عمرو همچنان هانی را سوگند می‌داد، هانی نیز مکرّر در پاسخ می‌گفت: «سوگند به خدا هرگز مسلم را تحویل ابن زیاد نمی‌دهم.»

زخمی شدن هانی با تازیانه ابن زیاد و زندانی شدن او ..... ص : ۷۴

ابن زیاد سخن و مقاومت هانی رحمهٔ اللّٰه را شنید و دریافت، فریاد زد: هانی را نزد من بیاورید، هانی را نزد ابن زیاد بردند، ابن زیاد گفت: یا مسلم را نزد من بیاور یا قطعا گردنت را خواهم زد.

هانی: اگر مرا بکشی سوگند به خدا شمشیرهای برّنده در اطراف خانه تو بسیار شود (و مردم زیادی به طرفداری از من به جنگ تو آیند «۲» ابن زیاد: وای بر تو آیا مرا به شمشیرهای برّنده می‌ترسانی؟ (هانی گمان می‌کرد که قبیله‌اش به یاری او برمی‌خیزند.)

سپس ابن زیاد فریاد زد: هانی را نزد من بیاورید.

هانی را نزد ابن زیاد آوردند، ابن زیاد با تازیانه (یا چوب یا شمشیر باریک و نازکی) که در دست داشت، آن چنان بر صورت هانی، و بر پیشانی و بینی و گونه او می‌زد که بینی او شکست و خون بر صورت و لباسش سرازیر شد، و گوشت گونه و پیشانیش بر صورتش ریخت.

ابن زیاد سنگدل همچنان به زدن خود ادامه داد تا اینکه آن تازیانه یا

---

(۱). و اللّٰه لو لم اکن الّا رجلا واحدا لیس لی ناصر، لم ادفعه حتی اموت دونه

(۲). مطابق بعضی از روایات، هانی به قدری به موفّقیت خود در مورد یاری قبیله‌اش اطمینان داشت که برای اغفال ابن زیاد گفت: «تو و خاندانت را امان می‌دهم، تا به شام بروید.» (ترجمه نفس المهموم، محمد باقر کمره‌ای، ص ۱۴۱) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۵

شمشیری که در دستش بود شکست [با توجّه به اینکه هانی در این هنگام ۸۹ سال داشت (۱) هانی جهید تا شمشیری را که در دست یکی از نگهبانان بود بگیرد و از خود دفاع نماید، ولی آن نگهبان شمشیرش را نگهداشت و از گرفتن هانی جلوگیری نمود.

ابن زیاد فریاد کشید:

«هانی را بگیرید و او را کشان‌کشان به سوی یکی از حجره‌های کاخ بکشانید و در آنجا زندانی نمایید، و در آن حجره را قفل کنید و نگهبانی را بر آن بگمارید.»

مأموران، دستور ابن زیاد را اجرا کردند. در این هنگام اسماء بن خارجه، و به قولی حسّان بن اسماء برخاست و به ابن زیاد رو کرد و گفت: «ای امیر! ما فرستادگان نیرنگباز به سوی هانی بودیم، تو ما را برای آوردن هانی فرستادی، او را آوردیم، ولی صورتش را مجروح کردی و خون چهره‌اش را به محاسنش سرازیر نمودی، و اکنون می‌پنداری او را خواهی کشت!» ابن زیاد از سخن اسماء خشمگین شد و گفت: «تو اینجا هستی؟» سپس دستور داد او را آنقدر زدند، که به زمین افتاد، سپس او را در گوشه‌ای از دار الإمارهٔ

به زنجیر کشیده و زندانی کردند، او گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، ای هانی کشته‌شدنم را به تو خبر می‌دهم.»

شورش کوتاه قبیله مذحج ..... ص : ۷۵

راوی گوید: به عمرو بن حجّاج که دخترش همسر هانی بود، خبر رسید که هانی را کشته‌اند، او با همه افراد قبیله مذحج به طرف دار الإمارهٔ حرکت کردند، و آن را در محاصره خود درآوردند، عمرو فریاد زد: «من عمرو بن حجّاج هستم، این مردم، سواران

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۶

و شخصیت‌های قبیله مذحج هستند، ما نه از اطاعت حکومت نافرمانی کرده‌ایم و نه از جماعت مسلمین فاصله گرفته‌ایم، به ما خبر رسیده که رئیس ما هانی کشته شده است.»

(۱) ابن زیاد از اجتماع قبیله مذحج و گفتار آنها با خبر شده به شریح قاضی فرمان داد نزد هانی برود، و پس از دیدار با او، بیرون آید و سلامتی او را به قوم او گزارش دهد.

شریح همین کار را به انجام رسانید، و خبر سلامتی هانی را به قوم او داد، آنها سخن شریح را پذیرفتند و از آنجا پراکنده شدند.

درگیری شدید حضرت مسلم علیه السّلام با طرفداران ابن زیاد ..... ص : ۷۶

مسلم بن عقیل علیه السّلام از گرفتاری هانی با خبر شد، آن حضرت با افرادی که با او بیعت کرده بودند برای جنگ با عبید اللَّه از خانه خارج شدند، عبید اللَّه در درون دار الإمارهٔ پناه گرفت، و نگهبانان و لشکرش با مسلم و یارانش درگیر شدند و آتش نبرد سختی شعله‌ور شد، در این میان هواداران ابن زیاد از پنجره‌های ساختمان دار الاماره سرهای خود را بیرون آورده و با فریادهای خود یاران مسلم علیه السّلام را می‌ترساندند و می‌گفتند: اکنون لشکر شام برای کمک رسانی به ما، حرکت کرده‌اند و نزدیک است به ما برسند.

این تهدیدها و ترفندها و تبلیغات سوء همچنان ادامه داشت، تا اینکه شب فرا رسید، شب در تاریکی، یاران (بی‌وفای) مسلم علیه السّلام اطراف آن حضرت را خالی کردند و به همدیگر می‌گفتند: ما را با این کارها چه کار؟ که موجب فتنه و آشوب شویم، شایسته است که در خانه‌های خودمان بنشینیم و این قوم را به حال خودشان واگذاریم تا

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۷

خداوند در بین آنها صلح ایجاد کند.

(۱) کار به جایی رسید که تنها ده نفر با مسلم علیه السّلام باقی ماندند، مسلم علیه السّلام برای انجام نماز مغرب وارد مسجد اعظم کوفه شد، در این هنگام همان ده نفر نیز از ترس پراکنده شدند، مسلم علیه السّلام بعد از نماز خود را تنها یافت، تنها در کوچه‌های کوفه می‌گشت تا اینکه به در خانه بانویی به نام طوعه رسید، در آنجا توقّف کرد و از آن بانو تقاضای آب کرد.

طوعه رفت و آب آورد و به مسلم علیه السّلام داد، او نوشید و سیراب شد، سپس مسلم علیه السّلام از طوعه خواست آن شب را به او پناه دهد، طوعه تقاضای مسلم علیه السّلام را پذیرفت و به او پناه داد.

پسر طوعه از سکونت مسلم علیه السّلام در خانه خود با خبر شد، موضوع را به ابن زیاد گزارش داد.

ابن زیاد محّمد بن اشعث را طلبید و جمعی از سربازان را در اختیار او گذاشت، و به او مأموریّت داد تا مسلم علیه السّلام را دستگیر کرده سپس به نزدش بیاورند.

محمّد بن اشعث همراه سربازانش به در خانه طوعه آمدند، مسلم علیه السّلام صدای سم اسبهای آنها را شنید، زره خود را پوشید و بر اسب خود سوار گردید، و از خانه طوعه بیرون آمد و با محمّد بن اشعث و همراهانش به جنگ پرداخت، جمعی از آنها را کشت.

محمّد بن اشعث فریاد زد: «یا مسلم لک الامان، ای مسلم! تو در امان ما هستی.»

مسلم علیه السّلام فرمود: «و ایّ امان للغدرهٔ الفجرهٔ، به امان دادن افراد حیله‌گر و فاسق چه اطمینانی وجود دارد؟!» مسلم علیه السّلام با کمال بی‌اعتنایی به حیله دشمن، به جنگ خود ادامه

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۸

داد، (۱) و در این هنگام این اشعار را که از سروده‌های «حمران بن مالک خثعمی» در روز قرن (یکی از جنگ‌های عربی جاهلی) است، به عنوان رجز می‌خواند:

اقسمت ان لا اقتل الّا حرّا و ان رأیت الموت شیئا نکرا

اکره ان اخدع او اغرّا او اخلط البارد سخنا مرّا

کلّ امرء یوما یلاقی شرّا اضربکم و لا اخاف ضرّا

«سوگند به خدا یاد کرده‌ام که جز با آزادگی کشته نشوم، گرچه مرگ را چیز سخت و ناگوار بنگرم. من دوست ندارم که دستخوش نیرنگ و فریب گردم یا آب خنک را با آب تلخ بیامیزم (جنگیدن را رها سازم و تسلیم ذلّت شوم) هر کسی روزی گرفتار تلخی (مرگ) می‌شود، حال که چنین است با شما می‌جنگم و ترسی از زیان و ضرر ندارم.»

دشمنان گفتند: «نمی‌خواهیم تو را فریب دهیم و نیرنگی در کار نیست.»

حضرت مسلم علیه السّلام به سخن دشمنان اعتنا نکرد، و به جنگ ادامه داد، سرانجام بر اثر زخمهایی که بر پیکرش وارد شده بود، مورد حمله شدید دشمن قرار گرفت، یکی از دشمنان از پشت سر چنان نیزه بر او وارد ساخت که آن حضرت به روی زمین افتاد، و به اسارت دشمنان درآمد.

پاسخ‌های دندانشکن مسلم علیه السّلام به ابن زیاد ..... ص : ۷۸

(۱) هنگامی که مسلم علیه السّلام را بر ابن زیاد وارد کردند، مسلم علیه السّلام با کمال بی‌اعتنایی بر او وارد شد و به ابن زیاد که در مسند غرور تکیه نموده بود سلام نکرد.

غم‌نامه کربلا، ص: ۷۹

(۱) یکی از نگهبانان به مسلم علیه السّلام گفت: «به فرماندار سلام کن.»

حضرت مسلم علیه السّلام قاطعانه به او فرمود:

اسکت ویحک، و اللّه ما هو لی بامیر، ساکت باش! وای بر تو، سوگند به خدا او رئیس و فرماندار من نیست «۱» ابن زیاد گفت: اشکالی ندارد، سلام کنی یا نکنی، کشته خواهی شد.

مسلم علیه السّلام با قاطعیّت جواب داد: «اگر تو مرا بکشی تازگی ندارد (زیرا در گذشته) بدتر از تو بهتر از مرا کشته است، از این گذشته تو در زجرکشی و کار زشت مثله (قطع اعضا) و ناپاکی و پست فطرتی و غرور در حال پیروزی، به هیچ کس مجال نمی‌دهی که سزاوارتر از تو به این جنایات باشد (تو در این جنایات و پلیدیها از دیگران پیشی گرفته‌ای.)

ابن زیاد (در حال عصبانیّت و فریاد) گفت: ای مخالف سرکش و نمک به حرام، تو بر پیشوایت خروج کردی، وصف وحدت مسلمانان را در هم شکستی، و بین آنها فتنه و آشوب برانگیختی.

اینجا بود که مسلم علیه السّلام به طور صریح گوشه‌ای از جنایات معاویه و پسرش یزید و شخص ابن زیاد و پدرش را بیان کرد و در پاسخ او

(۱). در کتاب «منتخب طریحی» آمده: حاضران به مسلم (ع) گفتند: «بر امیر سلام کن» مسلم (ع) فرمود: «السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی، «سلام بر کسی که راه هدایت را پیروی می کند، و از عاقبت انحراف می‌ترسد، و خدای بزرگ را اطاعت کند.» ابن زیاد خندید، یکی از نگهبانان به مسلم (ع) گفت: «آیا نمی‌نگری که امیر می‌خندد، چرا به عنوان امیر بر او سلام نمی کنی؟» مسلم (ع) پاسخ داد: «سوگند به خدا امیر من حسین (ع) است، آن کس به ابن زیاد به عنوان امیر سلام می کند که از مرگ می‌ترسد، من ترسی از مرگ ندارم.» (اسرار الشّهاده دربندی، عربی، ج ۲، ص ۷۴ و ۷۵)

غم‌نامه کربلا، ص: ۸۰

فرمود:

کذبت یا بن زیاد، انّما شقّ عصی المسلمین، معاویهٔ و یزید بن معاویهٔ و امّا الفتنهٔ فانّما القحها انت و ابوک زیاد بن عبید عبد بنی علاج من ثقیف، (۱) ای پسر زیاد! عصای وحدت مسلمانان را معاویه و پسرش یزید، در هم شکست، فتنه و آشوب را تو و پدرت زیاد پسر عبید «۱» برده طایفه بنی علاج از قبیله ثقیف، بر پا نمود نه من.

و انا ارجو ان یرزقنی اللَّه الشّهادهٔ علی یدی شرّ بریّته، من امیدوارم خداوند مقام شهادت را به دست بدترین خلقش (که تو باشی) نصیب من گرداند.

ابن زیاد گفت: تو در آرزوی چیزی (فرمانروایی حسین علیه السّلام) بودی که خدا تو را به آن نرسانید، بلکه آن را به دست اهلش (که یزید باشد) سپرد.

مسلم علیه السّلام در پاسخ فرمود: ای پسر مرجانه! «۲» چه کسی صلاحیّت زمامداری را دارد؟

ابن زیاد گفت: یزید بن معاویه شایسته آن است.

مسلم علیه السّلام فرمود: شکر و سپاس مخصوص خداوند است، ما به داوری خدا راضی هستیم، و از درگاهش می‌خواهیم که او در این باره حکم کند!

---

(۱). نکته قابل توجه اینکه: حضرت مسلم (ع) در اینجا پدر زیاد را شخصی به نام «عبید» نوکر طایفه بنی علاج معرّفی کرد، با توجّه به اینکه دستگاه معاویه با تبلیغات عریض و طویل خود، زیاد را فرزند ابو سفیان می‌خواندند، به این ترتیب حضرت مسلم (ع) به زنازادگی زیاد اشاره نمود، چنان که سمیّه مادر زیاد به آلودگی معروف بود، و قصّه الحاق زیاد به ابو سفیان، مشهور است. (مترجم)

(۲). مرجانه مادر ابن زیاد از زنان آلوده و زشتکار آن دوران بود، حضرت مسلم (ع) با این تعبیر خواست ناپاکی ریشه و اصل و نسب ابن زیاد را بیان کند. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۸۱

(۱) ابن زیاد گفت: تو گمان می کنی برایت در این کار (زمامداری) بهره و نصیبی هست؟! مسلم علیه السّلام گفت: سوگند به خدا نه اینکه گمان دارم، بلکه یقین دارم.

ابن زیاد گفت: بگو بدانم چرا به این شهر (کوفه) آمده‌ای و محیط آرام این شهر را به هم زده‌ای، و در بین مردم این شهر، تفرقه اندازی کرده‌ای؟! مسلم علیه السلام فرمود: منظور من از آمدن به این شهر، تفرقه افکنی نبود، بلکه این شما بودید، که کارهای زشت را آشکار، و کارهای نیک را از میان اجتماع بردید، و بدون رضای مردم بر آنان حکومت کردید، و دستورهای الهی را واژگونه بر مردم تحمیل نمودید و همچون کسری و قیصر (شاه ایران و روم) در میانشان رفتار نمودید، ولی ما آمدیم تا برنامه امر به معروف و نهی از منکر، و دعوت به حکم قرآن و سنّت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را اجرا کنیم، و صلاحیّت و لیاقت این کار

را بر طبق دستور رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم داشتیم.

ابن زیاد [که سخت عصبانی و شعله‌ور شده بود] به یاوه‌سرایی و سخنان رکیک و ناسزاگویی به مقام ارجمند حضرت علی، حسن، حسین و عقیل علیهما السّلام پرداخت.

حضرت مسلم علیه السّلام فرمود:

انت و ابوک احقّ بالشّتم، فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ یا عدوّ اللّه، تو و پدرت سزاوارتر به دشنام هستید ای دشمن خدا هر چه می‌خواهی انجام بده.

غم‌نامه کربلا، ص: ۸۲

چگونگی شهادت حضرت مسلم علیه السّلام ..... ص : ۸۲

(۱) ابن زیاد به بکیر بن حمران (یا: بکر بن حمران) فرمان داد که مسلم علیه السّلام را بر بالای قصر دار الإمارهٔ ببرد و در همان جا گردنش را بزند. «۱»

بکیر بن حمران، حضرت مسلم علیه السّلام را به بالای قصر برد، آن حضرت در این حال مشغول تسبیح خدا و استغفار و صلوات بر پیامبرش بود، بکیر بن حمران گردن آن مظلوم را زد، سپس با ترس و لرز از بالا به پایین آمد، آنگاه به حضور ابن زیاد رسید، ابن زیاد به او گفت: «چرا دچار ترس و لرزه شده‌ای؟» بکیر پاسخ داد: «ای امیر! هنگام کشتن مسلم علیه السّلام مرد سیاه چهره بدقیافه‌ای را در مقابلم دیدم که انگشتهایش را می‌گزد، آن چنان که از دیدن او ترسیدم که هرگز چنین نترسیده بودم.»

ابن زیاد گفت: «این حالت گویا به خاطر وحشتی بوده که به تو دست داده است.» «۲»

---

(۱). دستور به بکیر بن حمران از این رو بود که او در جنگ، از دست مسلم (ع) ضربتی خورده بود، و کینه مسلم را در دل داشت. (مترجم)

(۲). مطابق بعضی از روایات، هنگامی که بکیر بن حمران آماده قتل مسلم (ع) شد، مسلم (ع) فرمود: «به من اجازه بده دو رکعت نماز بخوانم» بکیر بن حمران، اجازه نداد، حضرت مسلم (ع) گریه کرد و اشعاری در باره مظلومیت خود و نیرنگ و ظلم دشمن خواند، در این هنگام، بکیر به او گفت: «سپاس خدای را که مرا به تو چیره کرد» و در همین لحظه شمشیرش را بر گردن مسلم (ع) زد، خراشی در گردن آن حضرت پدیدار گردید.

مسلم (ع) به او فرمود: «ای غلام! آیا در برابر ضربتی که من در جنگ به تو زدم، این خراشی که بر من وارد ساختی کافی نیست؟» وقتی که این سخن را برای ابن زیاد نقل کردند، گفت: «مسلم (ع) هنگام مرگ از روی افتخار سخن گفته است» (یعنی به بکر بن حمران تعبیر به برده و غلام نموده است، آری منظور مسلم (ع) این بود که شما ای خود باختگان و سر سپردگان طاغوتچه‌ای چون ابن زیاد، برده او هستید نه بنده خدا) بکیر بن حمران دیگر مهلت نداد و با فرود آوردن ضربت دوم، آن حضرت را به شهادت رسانید. (فرسان الهیجاء ج ۲، ص ۱۰۵- بحار، ج ۴۴، ص ۳۵۸) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۸۳

شهادت هانی بن عروهٔ ..... ص : ۸۳

(۱) سپس ابن زیاد فرمان قتل هانی بن عروه (میزبان حضرت مسلم علیه السّلام) را صادر کرد، مأموران ابن زیاد او را (که ۸۹ سال داشت) برای کشتن حرکت دادند، او در مسیر راه به طور مکرّر قبیله مذحج را به کمک می‌طلبید و می‌گفت: «ای قبیله مذحج

کجایید، امروز چرا قبیله مذحج به داد من نمی‌رسد، ای دودمان من به دادم برسید.»

مأموران [او را به بازار گوسفند فروشان بردند، در آنجا] به او گفتند: «ای هانی! گردنت را بکش!» (تا سرت را جدا کنیم.)

هانی گفت: «من در دادن جان به شما بخشش نمی‌کنم، و در کشتن خود شما را یاری نمی‌نمایم.»

در این هنگام غلام عبید اللَّه بن زیاد که نامش رشید بود، شمشیرش را بلند کرده و بر گردن هانی رحمهٔ اللَّه فرود آورد، و او را شهید کرد. «۱»

اشعاری جانسوز در سوگ مسلم علیه السّلام و هانی ..... ص : ۸۳

عبد اللَّه بن زبیر اسدی، و به قولی فرزدق (شاعر معروف) اشعار زیر را در سوگ جانسوز حضرت مسلم علیه السّلام و هانی رحمهٔ اللَّه سرود و خواند:

---

(۱). شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد می‌نویسد: غلام ابن زیاد به نام رشید با شمشیر بر گردن هانی (ره) زد، ولی آن ضربه کارگر نشد، هانی در این حال گفت: «الی اللَّه المعاد، اللّهمّ الی رحمتك و رضوانك، بازگشت به سوی خداست، خدایا به سوی رحمت و خوشنودی تو آیم.» در این هنگام آن غلام، ضربه دوم خود را برگردن هانی فرود آورد، و او را به شهادت رساند.

(ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۶۵) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۸۴

فان کنت لا تدرین ما الموت فانظری الی هانی فی السّوق و ابن عقیل

الی بطل قد هشّم السّیف وجهه و آخر یهوی من جدار قتیل

اصابهما جور البغی فاصبحا احادیث من یسری بکلّ سبیل

تری جسدا قد غیّر الموت لونه و نضح دم قد سال کلّ مسیل

فتی کان احیی من فتاهٔ حییّهٔ و اقطع من ذی شفرتین صقیل

أ یرکب اسماء الهمالیج آمنا و قد طلبته مذحج بذحول

تطوف حوالیه مراد و کلّهم علی رقبهٔ من سائل و مسول

فان انتم لم تثأروا باخیکم فکونوا بغایا ارضیت بقلیل

(۱) «اگر نمی‌دانی که مرگ چیست، به پیکر پاک هانی و مسلم علیهما السّلام در بازار بنگر.

به پیکر هانی آن پهلوانی که شمشیر ابن زیاد، صورت او را درهم شکست، و به پیکر مسلم علیه السّلام بنگر که بدن (بی‌سر) او را از بالای بلندی به زمین افکندند.

ظالمان ستم پیشه با آن دو آن گونه رفتار کردند، و سرگذشت آنها در صبح روز بعد به زبان رهگذران افتاد.

جسدی را می‌نگری که مرگ رنگ آن را دگرگون نموده، و خونش در راهها جریان دارد.

جوانمردی که باحیاتر از دختران با حیا، و برّنده‌تر از شمشیر برّاق دو دم است.

آیا اسماء بن خارجه (که هانی را نزد ابن زیاد برد) سوار بر اسب گردد، و از کشته شدن ایمن شود؟ با اینکه دودمان مذحج خواهان خون هانی از او هستند.

طایفه مذحج (مراد) همگی در گرداگرد هانی می‌گشتند و مراقب

غم‌نامه کربلا، ص: ۸۵

او بودند، و احوال او را از همدیگر می‌پرسیدند.

ای دودمان مراد! اگر شما از برادرتان هانی خونخواهی نکنید، همانند زنان آلوده باشید که به پول کم برای عمل منافی عفّت راضی شوند.»

تشکّر یزید از ابن زیاد، و سفارش او به شدّت عمل ..... ص : ۸۵

(۱) ابن زیاد ماجرای کشتن مسلم علیه السّلام و هانی رحمهٔ اللّه را در ضمن نامه‌ای به یزید گزارش داد.

یزید پس از دریافت نامه در جواب نامه، از ابن زیاد تشکّر کرد، و کارها و قلدری او را ستود، و به اطلاع ابن زیاد رسانید که امام حسین علیه السّلام به سوی عراق رهسپار شده است، به طور کامل مراقب اوضاع باش و آن چنان با شدّت عمل رفتار کن که به هر کس گمان یا احتمال مخالفت بردی، از او انتقام بگیر و او را زندانی کن.

حرکت امام حسین علیه السّلام از مکّه و پاسخ او به دو نفر از ناصحان ..... ص : ۸۵

امام حسین علیه السّلام روز سه شنبه سوم ذی حجّه، و به قولی هشتم ذی حجّه سال شصت هجری، قبل از وصول خبر شهادت مسلم علیه السلام، از مکّه به سوی کوفه حرکت کرد، زیرا امام حسین علیه السّلام در همان روزی (روز هشتم ذی حجّه) که مسلم علیه السّلام شهید شد از مکّه خارج گردید.

ابو جعفر محمّد بن جریر طبری امامی «۱» در کتاب دلائل الامامه

---

(۱). ابو جعفر محمّد بن جریر بن رستم طبری آملی شیعی، بعد از طبری معروف (محمد بن جریر طبری از علمای اهل تسنّن) می‌زیسته و معاصر شیخ طوسی (وفات یافته سال ۴۶۰ ه. ق) بوده است، سیّد بن طاوس (مؤلّف این کتاب) نخستین کسی است که از دلائل الامامه طبری، نقل روایت می‌کند، سیّد بن طاوس کتابخانه‌ای داشت که ۱۵۰۰ جلد کتاب در آن بوده، از جمله کتاب دلائل الامامه طبری به طور کامل، در آن کتابخانه وجود داشته، و آنچه از این کتاب اکنون موجود است، بخشهایی از آن کتاب است، نه همه آن. (الذّریعه، ج ۸، ص ۲۴۴) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۸۶

می‌نویسد: (۱) از اعمش روایت شده که گفت: ابو محمّد واقدی و زرارهٔ بن صالح خلخ گفتند: ما سه روز قبل از خروج امام حسین علیه السّلام از مکّه، به محضر امام علیه السّلام رسیدیم و عرض کردیم: «مردم کوفه سست عنصر و ضعیف النّفس هستند، دلهایشان با امام علیه السّلام است ولی شمشیرهایشان به ضد امام علیه السّلام می‌باشد.» [بنا بر این به طرف کوفه نروید] آن حضرت با دست خود به آسمان اشاره کرد، درهای آسمان گشوده شدند، فرشتگان بسیاری که شماره آنها را جز خدا نمی‌داند نازل شدند، آنگاه امام حسین علیه السّلام به ما فرمود: «اگر نزدیکی اشیاء به همدیگر (و تقدیر خداوند به نزدیک شدن به زمین کربلا) و به سرآمدن اجل‌ها نبود، با این فرشتگان با دشمنان می‌جنگیدم، ولی من به یقین می‌دانم که قتلگاه من و اصحابم آنجا (کربلا) است، هیچ کدام از یارانم باقی نمی‌مانند جز فرزندم علی (امام سجّاد علیه السّلام).

خطبه امام حسین علیه السّلام هنگام خروج از مکّه ..... ص : ۸۶

روایت شده: هنگامی که امام حسین علیه السّلام در مکّه تصمیم خروج از مکّه به سوی عراق گرفت، برخاست و این خطبه را برای حاضران خواند:

الحمـد للّه و مـا شـاء اللّه و لا حول و لا قوّة الّا باللّه و صـلّى اللّه على رسوله و سـلّم، خطّ الموت على ولـد آدم مخطّ القلّادة على جيد الفتاة و ما اولهنى الى اسلافى: اشتياق يعقوب الى

يوسف، و خيّر لى مصـرع انـا لاقـيه، كأنّى باوصالى تقطّعها عسـلان الفلوات، بين النّواويس و كربلاء فيملأن منّى اكراشا جوفا و اجربهٔ سغبا، لا محيص عن يوم خطّ بالقلم، رضا اللّه رضانا اهل البيت، نصبر على بلائه، و يوفّينا اجر الصّابرين، لن تشـذّ عن رسول اللّه صـلى اللّه عليه و آله و سـلم لحمته و هى مجموعـهٔ له فى حظيرهٔ القدس، تقرّ بهم عينه، و ينجز بهم وعده، من كان باذلا فينا مهجته، و موطّنا على لقاء اللّه نفسه فليرحل معنا فانّى راحل مصبحا ان شاء اللّه تعالى

، (۱) حمد و سـپاس از آن خدا است و آنچه خدا خواهد، همان است، حول و نيرويى جز در اتكاء به ذات پاك خدا نيست، و درود و سـلام خدا بر رسولش محمّد صـلى اللّه عليه و آله و سـلم، خطر مرگ چون اثر گلوبند بر گردن دختران جوان، گريبانگير فرزندان آدم است، و علاقه و اشتياق من به ملاقات گذشـتگانم همچـون اشتيـاق يعقوب به يوسف، بسـيار است و در محـل معيّنى كه برايم انتخـاب گشـته (يعنى كربلا) به آن خواهم رسـيد، گويا مى‌نگرم گرگهاى بيابان در زمينى بين نواويس «۱» و كربلا اعضاى بـدنم را پاره پاره كرده، تا شكمهاى گرسنه خود را از من سير كنند، و انبانهاى خالى خود را پر نمايند.

آرى از روزى كه مقـدّر شـده نمى‌توان فرار كرد، رضـايت خـداى متعـال، رضـاى مـا اهـل بيت است، بر بلاى او صبر مى‌كنيم و او پـاداش صـابران را به ما مى‌دهـد، پاره تن رسول خـدا صـلى اللّه عليه و آله و سـلم از او دور نمى‌شود و در بهشت به او مى‌پيونـدد و باعث روشـنى چشم او و انجام شدن وعده‌اش مى‌شود، هر كس آماده فداكارى و جانبازى در راه ما است و خويشتن را آماده مرگ نموده با ما كوچ كند، كه من به خواست

---

(۱). نواويس، محلى نزديك نينوا است كه قبلا مقبره عمومى مسيحيان بوده است.

(مترجم)

خداوند متعال، صبح كوچ مى‌كنم.

[اين خطبه به روشنى بيانگر آگاهى امام عليه السّلام به شهادت و آمادگى آن حضرت براى هر گونه جانبازى در راه خدا است.]

گفتگوی امام حسين عليه السّلام با برادرش محمّد بن حنفيّه ..... ص : ۸۸

(۱) با اسـناد از امام صادق عليه السّـلام نقل شده: محمّد بن حنفيّه (برادر ناتنى امام حسـين عليه السّـلام) در شبى كه امام عليه السّلام صبح آن عازم خروج از مكّه به سوى عراق بود، نزد امام حسين عليه السّلام آمد، و بينشان چنين گفتگو شد:

محمّـد: برادرم! شـما به نيرنگ و فريبكارى مردم كوفه نسبت به پـدرت و برادرت (امام حسن عليه السّـلام) آگاهى دارى، ترس آن دارم كه با تو نيز همانند آنها رفتار كنند، اگر صـلاح مى‌دانى در مكّه ماندگار باش كه در اين صورت عزيزترين فردى هستى كه در حرم خدا است.

امام حسين عليه السّلام: نگران آن هستم كه يزيد (به وسيله مأمورانش) در حرم خدا مرا غافلگير كند، آنگاه احترام و امنيت اين خانه با كشته شدن من از ميان برود.

محمّد: اگر اين نگرانى را دارى به سوى يمن، يا به يكى از بيابانهاى دور دست برو كه دشمن در آنجا به تو دست نيابد.

امام حسين عليه السّلام:

«انظر فيما قلت

، در آنچه گفتی می‌اندیشم.»

وقتی که سحر آن شب فرا رسید امام حسین علیه السّلام با همراهان از مکّه به سوی عراق خارج شدند، محمّد بن حنفیّه از این حادثه با خبر شـد، با شـتاب حرکت کرد و خود را به امام حسـین علیه السّـلام رسانید، مهار شتر امام را که بر آن سوار بود، گرفت و عرض کرد: «برادرم مگر به من وعده ندادی که در مورد آنچه را به عرض رساندم بیندیشی؟»

غم‌نامه کربلا، ص: ۸۹

(۱) امام حسین علیه السّلام: آری.

محمّد: پس چرا با شتاب از مکّه خارج شدی؟

امام حسـین علیه السّـلام: بعد از آنکه از تو جدا شدم، رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله و سلم [در بیداری یا در خواب نزد من آمد و فرمود:

یا حسین! اخرج فانّ اللَّه قد شاء ان يراك قتيلا

، ای حسین! خارج شو، همانا خداوند خواسته است تو را (برای پیشرفت دین) کشته ببیند.

محمّد: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، اکنون که تو با این وضع حرکت می کنی، همراه بردن این زنان با تو چه معنی دارد؟

امام حسین علیه السّلام: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به من فرمود:

«انّ اللَّه قد شاء ان يراهنّ سبايا

، همانا خداوند چنین خواسته که آنان را اسیر و گرفتار بنگرد.»

آنگاه امام حسین علیه السّلام با محمّد خداحافظی کرد و به سوی عراق حرکت نمود.

پاسخ امام صادق علیه السّلام در مورد علّت ماندگاری محمّد بن حنفیّه ..... ص : ۸۹

محدّث خبیر شـیخ کلینی در کتاب «الرّسائل» به اسناد خود از حمزهٔ بن حمران نقل کرده که در محضر امام صادق علیه السّلام سخن از خروج امام حسـین علیه السّـلام و ماندگاری محمّد حنفیّه رحمهٔ اللَّه در مدینه به میان آمد، امام صادق علیه السّلام به حمزه فرمود: «اکنون مطلبی به تو می گویم به شـرط آنکه بار دیگر در این باره سؤال نکنی، هنگامی که امام حسین علیه السّلام تصمیم به حرکت گرفت، دستور داد کاغذی آوردند و بر آن چنین نوشت:

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم: أمّا بعد فانّه من لحق بی منكم

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۰

استشهد، و من تخلّف عنّی لم يبلغ الفتح- و السّلام

، (۱) به نام خداونـد بخشـنده مهربان، اما بعـد: همانا هر کس از شـما به من پیوست، به شـهادت می‌رسد، و هر کس از حرکت با ما دریغ کرد، به پیروزی نمی‌رسد. و السّلام. «۱»

آمدن گروههایی از فرشتگان برای کمک به امام حسین علیه السّلام و جواب امام علیه السّلام ..... ص : ۹۰

شـیخ مفیـد رحمه اللَّه در کتـاب مولـد النّبی و مولـد الاوصـیاء علیهما السّـلام به اسـناد خود از امام صادق علیه السّـلام نقل کـرده که فرمود: هنگامی که امام حسـین علیه السّـلام از مکّه به سوی مدینه رهسپار شد، گروههایی از فرشتگان نشاندار و پشت سر هم که در دسـتشان حربه‌هایی بود و سوار بر اسـبهای بهشتی بودند به محضـر امام حسـین علیه السّلام آمده سلام کردند و سپس عرض کردند:

«ای حجّت خدا بر خلایق پس از جدّت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم و پدرت علی علیه السّلام و برادرت حسن علیه السّلام، خداوند متعال در موارد بسیار، جدّت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم را به وسیله ما یاری نموده است و اکنون نیز ما را به یاری تو فرستاده است!» امام حسین علیه السّلام در پاسخ آنها چنین فرمود: «وعده‌گاه من و شما در گودال و مکانی است که در آنجا به شهادت می‌رسم، و آن کربلا است، هنگامی که به آنجا رسیدم نزد من آیید.»

فرشتگان گفتند: «ای حجّت خدا! خداوند به ما فرمان داده که سخن تو را بشنویم و از تو اطاعت کنیم، اگر ترس آن دارید که دشمنان

---

(۱). یعنی آنان که از همراهی و حرکت با امام (ع) به سوی کربلا، بازماندند، از مقام شهادت محروم می‌گردند، و در وطن نیز کاری پیروزمندانه را نمی‌توانند انجام دهند.

(مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۱

رو در روی شما قرار گیرند ما همراه تو هستیم.»

(۱) امام حسین علیه السّلام فرمود: «آنها تسلّطی بر من ندارند و نمی‌توانند بر (شخصیّت) من آسیب برسانند، من به بقعه خود (کربلا و اهداف آن) خواهم رسید.»

آمدن گروههایی از جنّیان برای کمک به امام حسین علیه السّلام و پاسخ امام علیه السّلام ..... ص : ۹۱

گروههایی از مؤمنان جنّ به محضر امام حسین علیه السّلام آمدند و عرض کردند:

«ای مولای ما! ما از شیعیان و یاران تو هستیم، آنچه را بخواهی به ما فرمان بده اگر در همین جا باشی و به ما دستور نابودی همه دشمنانت را بدهی، ما قبل از اینکه از اینجا حرکت کنی، آن را اجرا می‌کنیم.»

امام حسین علیه السّلام برای آنها دعای خیر کرد، و به آنها فرمود: «آیا قرآن را که به جدّم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نازل شده نخوانده‌اید که می‌فرماید:

قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ، بگو اگر هم در خانه‌هایتان بودید، آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرّر شده بود، قطعا به سوی آرامگاههای خود بیرون می‌آمدند. «۱»

اگر من در وطن خود بمانم این مردم واژگون شده به وسیله چه کسی آزمایش می‌گردند، و چگونه آنها امتحان می‌شوند، و چه کسی در قبر من سکونت گزینند؟ با اینکه خداوند هنگام «دحو الارض» (کشیده شدن و گستردگی زمین) آن قبر را برای من برگزیده است، و آن قبر را و پناهگاه شیعیان و دوستان ما نموده است، خداوند اعمال و نمازهای آنها را بپذیرد و دعاهای آنها را اجابت کند، و شیعیان ما در

---

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۵۴

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۲

آنجا ساکن گردند، (۱) تا آنجا مایه ایمنی آنها در دنیا و آخرت، از عذاب باشد، ولی شما در روز شنبه که روز عاشورا است- و به قولی فرمود:

در روز جمعه که روز عاشورا است- در آنجا حاضر گردید و در پایان آن روز کشته می‌شوم، و بعد از من کسی از اهل و خویشان

و برادرانم و اهل بیتم (که دشمن با آنها بجنگد) باقی نخواهد ماند، و سر بریده‌ام را برای یزید بن معاویه بفرستند.

استرداد اموال طاغوت در منزلگاه تنعیم ..... ص : ۹۲

امام حسین علیه السّلام با همراهان به حرکت خود ادامه دادند تا به سرزمین تنعیم (حدود دو فرسخی مکّه) رسیدند، در آنجا قافله‌ای دیدند که شترهایشان حامل بارهای هدیه‌ای بود که استاندار یمن «بحیر بن ریسان حمیری» آن را به شام برای یزید می‌برد.

امام حسین علیه السّلام بار قافله را مصادره کرد و از آنها تحویل گرفت، زیرا رهبری جهان اسلام حقّ قطعی او بود (نه یزید)، و به شترداران که آن بارها را می‌بردند (با توجّه به اینکه شترها مال آنها بود) فرمود: «هر کس دوست دارد به ما بپیوندد و با ما به سوی عراق بیاید، کرایه شترانش را به طور کامل می‌پردازیم، و از همکاری او قدرشناسی می‌کنیم، و هر کسی که مایل به همراهی با ما نیست کرایه شترانش را که از یمن تا اینجا طی کرده می‌پردازیم.»

عدّه‌ای از آنها به امام حسین علیه السّلام پیوستند، ولی عدّه‌ای دیگر از همراهی با امام علیه السّلام خودداری کرده و جدا شدند.

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۳

ملاقات امام حسین علیه السّلام با مردی که از کوفه می‌آمد ..... ص : ۹۳

(۱) امام حسین علیه السّلام با همراهان به راه خود ادامه دادند تا به منزلگاه «ذات عرق» رسیدند، در آنجا با شخصی به نام «بشر بن غالب» که از عراق می‌آمد ملاقات نمود، از او پرسید: از عراق چه خبر؟ او عرض کرد:

«خلقت القلوب معک، و السّیوف مع بنی امیّهٔ، آنها را پشت سر گذاشتیم در حالی که دلهایشان با تو است، و شمشیرهایشان با بنی امیّه است.»

امام حسین علیه السّلام فرمود:

«صدق اخو بنی اسد انّ اللَّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

، برادر بنی اسدی راست می‌گوید، همانا خداوند آنچه بخواهد انجام دهد، و به هر چه اراده کند حکم می‌کند.»

سخن قهرمانانه علی اکبر علیه السّلام ..... ص : ۹۳

کاروان امام حسین علیه السّلام در ادامه راه به سرزمین «ثعلبیّه» رسیدند مقارن ظهر بود، امام علیه السّلام سرش را بر بالین گذاشت و اندکی خوابید، پس از لحظه‌ای بیدار شد و فرمود: صدا زننده‌ای را دیدم می‌گفت: «شما شتابان می‌روید، ولی مرگ شما را زودتر به سوی بهشت می‌برد.»

فرزندش علی اکبر علیه السّلام عرض کرد: «یا أبت! أ فلسنا علی الحقّ، ای پدر! آیا ما بر حق نیستیم؟» امام حسین علیه السّلام فرمود:

»

بلی یا بنیّ و الّذی الیه مرجع العباد

، آری ای پسرم، سوگند به خداوندی که همه بندگان به سوی او بازگردند، ما بر حق هستیم.»

علی اکبر علیه السّلام عرض کرد: «یا أبت! اذن لا نبالی بالموت، ای پدر! بنا بر این باکی از مرگ نداریم.»

امام حسین علیه السّلام فرمود: «پسر جانم! خداوند بهترین پاداش نیکی که

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۴

از ناحیه پدر به او داده می‌شود به تو عنایت فرماید.»

پاسخ به سؤال اعتراض گونه ابو هره که از کوفه می‌آمد ..... ص : ۹۴

(۱) امام حسین علیه السّلام و همراهان شب را در ثعلبیّه به صبح رساندند، صبح شخصی که با عنوان ابو هرّه خوانده می‌شد و از کوفه می‌آمد به محضر امام حسین علیه السّلام رسید، پس از سلام عرض کرد: «چه باعث شدن که شما از حرم خدا و حرم جدّتان رسول خدا بیرون آمده‌اید؟!» امام حسین علیه السّلام فرمود: «بنی امیّه اموالم را گرفتند، تحمّل کردم، مرا دشنام دادند، تحمّل نمودم، اینک می‌خواهند خون مرا بریزند، از این رو گریختم، سوگند به خدا گروه ستمگر بنی امیّه مرا می‌کشند، آنگاه خداوند لباس ذلّت فراگیر را بر آنها بپوشاند، و شمشیر برّنده‌ای بر آنها فرود آورد، و کسی را که آنان را ذلیل نماید بر آنها مسلّط سازد، به گونه‌ای که ذلیل‌تر از قوم سبأ گردند، که زنی بر آنها سلطنت می‌کرد، و مال و جانشان در اختیار او بود.»

الحاق قهرمانانه زهیر بن قین به کاروان حسین علیه السّلام ..... ص : ۹۴

گروهی از قبیله فزاره و بجیله روایت کردند که: ما با زهیر بن قین (در کاروان او از سفر حجّ مکه به سوی کوفه) حرکت می‌کردیم «۱» کاروان حسین علیه السّلام جلوتر حرکت می‌کرد، سرانجام کاروان ما به کاروان حسین علیه السّلام رسید، در مسیر راه هر جا که امام حسین علیه السّلام می‌خواست در

---

(۱). زهیر بن قین از شخصیّتهای شیعی کوفه بود، و رئیس قومش به شمار می‌آمد، با کاروانی به مکّه برای انجام مراسم حج رفته بود، و همراه کاروان به سوی کوفه بازمی‌گشت غم‌نامه کربلا، ص: ۹۵

منزلگاهی توقّف کند، (۱) ما از او کناره می‌گرفتیم و در منزلگاه دیگر فرود می‌آمدیم، [از این رو که هنوز زهیر خود را آماده نکرده بود که به حسین علیه السّلام بپیوندد] در یکی از منزلگاهها که کاروان حسین علیه السّلام فرود آمد، ما نیز ناگزیر شدیم در همان جا فرود آییم، تا اینکه غذا آوردند و مشغول خوردن غذا شدیم، ناگاه فرستاده امام حسین علیه السّلام نزد ما آمد و به ما سلام کرد، آنگاه خطاب به زهیر بن قین چنین گفت:

«ای زهیر بن قین! ابا عبد اللّه علیه السّلام مرا به سوی تو فرستاده، تا به تو پیام دهم که نزدش بیایی.»

همه ما لقمه غذایی که در دست داشتیم به زمین انداختیم، و همچون کسانی که پرنده‌ای بر سرشان است، بی‌حرکت و مبهوت ماندیم.

ناگاه همسر زهیر دیلم دختر عمرو به زهیر گفت: «سبحان اللّه! آیا پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم برای تو پیام می‌فرستد، و تو را فرا می‌خواند، تو نزدش نمی‌روی؟ چه می‌شود که به حضورش بروی و سخنش را بشنوی.»

زهیر (تحت تأثیر کلام همسرش قرار گرفت) برخاست و به حضور امام حسین علیه السّلام رفت، چندان نگذشت که شادمان و با چهره برافروخته بازگشت، و دستور داد خیمه‌اش را کندند و اثاثیه‌اش را برداشتند، و کنار کاروان حسین علیه السّلام بردند، آنگاه زهیر به همسرش دیلم گفت:

«انت طالق ...، تو را طلاق دادم. چرا که من دوست ندارم از ناحیه من جز خیر، آسیبی به تو برسد، من تصمیم گرفته‌ام که به حسین علیه السّلام بپیوندم تا جانم را فدایش کنم، و سپر بلای او گردم.»

آنگاه زهیر اموال همسرش را به او داد، و او آن را در اختیار

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۶

پسر عموهایش قرار داد، تا به بستگانش برسانند (۱) سپس برخاست و نزد زهیر آمد در حالی که گریه می‌کرد با او خداحافظی

نمود، هنگـام خـداحافظی (قاطعـانه) گفت: «کان اللَّه عونا و معینا، خار اللَّه لک، أسألک ان تـذکرنی فی القیامـهٔ عنـد جـدّ الحسـین، خداوند یار و یاور تو باشد و آنچه خیر است برایت فراهم سازد، از تو تقاضا دارم در روز قیامت در نزد جدّ امام حسـین علیه السّـلام از من یادی کنی.» «۱» در این هنگام زهیر به حاضران (از افراد قوم و قبیله و کاروان خود) رو کرد و گفت:

«من احبّ منکم ان یصـحبنی، و الّا فهو آخر العهد منّی، کسـی که از شما دوست دارد همراه من بیاید، و گر نه این آخرین دیدار من با شما است.» «۲»

خبر شهادت مسلم علیه السّلام و سوگواری امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۹۶

کاروان امام حسـین علیه السّلام به پیمودن راه ادامه دادند تا به منزلگاه زباله رسیدند در آنجا خبر شهادت حضرت مسلم علیه السّلام به امام حسـین علیه السّـلام رسید، گروهی از همراهان امام حسین علیه السّلام این خبر را شنیدند، آنها که به دنیا دلبستگی داشتند، و در میان شک و تردید به سر می‌بردند، از نزد امام حسین علیه السّلام پراکنده شدند، فقط افراد خانواده آن حضرت

---

(۱). روایت شـده: این بانوی دلاور، پس از شـهادت زهیر در کربلا، کفنی به غلام زهیر داد و گفت: این کفن را ببر و بـدن مولایت زهیر را کفن کن، غلام به کربلا آمد، چشمش به بـدن پـاره پـاره حسـین (ع) افتـاد که به زمین افتاده بود، با خود گفت: آیا بـدن مولایم زهیر را کفن کنم، و بـدن حسـین (ع) را واگذارم، با آن کفن، بدن حسـین (ع) را کفن کرد، و نزد دیلم بازگشت و ماجرا را گفت، دیلم گفت: «آفرین بر تو» سپس کفن دیگری به او داد تا بـدن زهیر را کفن نماید، غلام با آن بدن زهیر را کفن کرد. (مجلّه تراثنا، شماره ۱۰، ص ۱۹۰- اعلام النّساء المؤمنات، ص ۳۴۱)

(۲). زهیر به حسین (ع) پیوست، سرانجام قهرمانانه در روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید (چنان که ذکر آن بعدا خواهد آمد)

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۷

و برگزیدگان از اصحابش ماندند.

(۱) روایت‌کننـده گویـد: بـا رسـیدن خبر شـهادت حضـرت مسـلم علیه السّـلام صـدای شـیون و گریه از امام علیه السّـلام و همراهان برخاست و سیل اشک از چشمها روان گردید، حسین علیه السّلام و همراهان به سوی مقصد حرکت می‌کردند، در مسیر راه فرزدق شـاعر (معروف) بـا امـام حسـین علیه السّـلام ملاقـات نموده و سـلام کرد و عرض نمود: «ای پسـر رسول خـدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد می‌کنی، همانها که مسلم بن عقیل علیه السّلام و شیعیانش را کشتند.»

دیده‌های حسین علیه السّلام اشکبار شد، و گریه کرد سپس فرمود:

رحم اللَّه مسلما فلقد صار الی روح اللَّه و ریحانه و جنّته و رضوانه، اما انّه قد قضی ما علیه و بقی ما علینا

، خدا مسـلم علیه السّـلام را رحمت کند، او به سوی شادی و ریحان و بهشت و خوشـنودی خدا شـتافت، آگاه باشید، او مسئولیّتی را که بر عهده‌اش بود انجام داد، اکنون نوبت ما است که آنچه بر آن مسئول هستیم، انجام دهیم.

در این هنگام امام حسین علیه السّلام اشعار (تکان دهنده) زیر را سرود و خواند:

فان تکن الدّنیا تعدّ نفیسهٔ فانّ ثواب اللَّه اعلی و انبل
و ان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امرء بالسّیف فی اللَّه افضل
و ان تکن الارزاق قسما مقدّرا فقلّهٔ حرص المرء فی السّعی اجمل
و ان تکن الارزاق قسما مقدّرا فقلّهٔ حرص المرء فی السّعی اجمل
و ان تکن الاموال للتّرک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل

«اگر دنیا به نظر دنیا پرستان، گرانبها شمرده شود، همانا پاداش خدا گرانبهاتر و برتر است، و اگر پیکر ما را برای مرگ و کوچیدن از این دنیا، سرشته‌اند، کشته شدن در راه خدا بهتر خواهد بود.

و اگر سهم هر کسی از رزق دنیا مقدّر شده، بنا بر این حرص اندک برای تحصیل دنیا زیباتر خواهد بود.

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۸

و چون عاقبت انباشتن ثروت، ترک کردن و واگذاشتن آن است، بنا بر این چرا باید در مورد ثروتی ناپایدار بخل ورزید؟» «۱»

شهادت قهرمانانه قیس، سفیر امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۹۸

(۱) امام حسین علیه السّلام نامه‌ای برای (سران شیعه کوفه) سلیمان بن صرد، مسیّب بن نجبّه، رفاعهٔ بن شدّاد، و جماعت دیگر از شیعیان کوفه توسط «قیس بن مسهّر صیداوی» «۲» فرستاد.

---

(۱). ماجرای بالا از چند جهت قابل توجّه و آموزنده است:

۱- خبر شهادت مسلم (ع) محکی بود که عدّه‌ای از سست عنصران را که برای طمع به دنیا همراه امام حسین (ع) می‌آمدند، از آن حضرت بریدند، و در نتیجه یاران حسین (ع) تصفیه شده، و مؤمنان راستین با آن حضرت باقی ماندند.

۲- مسلم (ع) در پیشگاه امام حسین (ع) از مقام بسیار بالایی برخوردار بود که آن حضرت از خبر شهادتش، گریه سخت و بسیار کرد.

۳- امام حسین (ع) مسلم (ع) را چنین ستود که به رضوان خدا نائل شد، بنا بر این کسی که به بهشت و رضوان الهی شتافته باید الگو قرار گیرد و از او پیروی شود، به علاوه امام (ع) در باره مسلم (ع) فرمود: او وظیفه و مسئولیت خود را به خوبی انجام داد.

۴- شهادت مسلم (ع) و هانی نه تنها روحیّه امام حسین (ع) و بنی هاشم را تضعیف نکرد، بلکه روحیّه قویتری به آنها بخشید، از این رو امام (ع) با تعبیر «او وظیفه‌اش را به سر رسانید، و اکنون نوبت ما است.» آمادگی و شهادت‌طلبی خود در راه خدا را اعلام نمود.

۵- اشعار پرمعنا و عبرت انگیز امام حسین (ع) نشانگر آن است که امام (ع) در سطح بالایی، برای ایثار و فداکاری در راه خدا، آماده است و امور و شؤون دنیا هرگز او را از ارزشهای والای انسانی و ملکوتی باز نمی‌دارد. (مترجم)

(۲). قیس بن مسهّر (یا: مسهر) از رادمردان رشید اسلام بود که به طور مکرّر نامه امام حسین (ع) را بین او و مردم کوفه رد و بدل کرد، امام حسین (ع) در منزلگاه «حاجز» به او نامه‌ای برای مردم کوفه داد، که مضمونش این بود: «نامه مسلم (ع) به من رسید که بیانگر حسن رأی و اتّحاد شما است، من هشتم ذیحجه از مکّه خارج شده‌ام و به سوی شما می‌آیم، وقتی سفیر من (قیس) نزد شما آمد، امور خود را مکتوم بدارید تا من به شما برسم.» قیس به سوی کوفه حرکت کرد، ولی در سرزمین قادسیّه توسّط دژخیمان حصین بن نمیر دستگیر شد، و او را نزد ابن زیاد آوردند. (ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۰۲) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۹۹

(۱) وقتی که قیس نزدیک کوفه رسید، حصین بن نمیر (که رئیس دژخیمان جلّاد ابن زیاد) و از نزدیکان او بود، قیس را در مسیر راه دستگیر کرد تا به تفتیش او بپردازد، قیس بیدرنگ نامه امام حسین علیه السّلام را بیرون آورد و پاره پاره کرد، حصین او را در کوفه نزد ابن زیاد برد، بین او و ابن زیاد گفتگوی زیر رخ داد:

ابن زیاد: تو کیستی؟

قیس: من مردی از شیعیان امیر المؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و از شیعیان پسرش هستم.

ابن زیاد: چرا نامه را پاره پاره کردی؟

قیس: برای اینکه ندانی در آن چه نوشته شده است.

ابن زیاد: نامه را چه کسی فرستاده و برای چه کسی فرستاده است؟

قیس: برای این که ندانی در آن چه نوشته شده است.

ابن زیاد: نامه را چه کسی فرستاده و برای چه کسی فرستاده است؟

قیس: نامه از طرف حسین بن علی علیه السّلام به سوی جماعتی از اهالی کوفه است که نام آنها را نمی‌دانم.

ابن زیاد بسیار خشمگین شد و گفت: «سوگند به خدا از من جدا نگردی تا نامهای آنها را که حسین برایشان نامه نوشته به من خبر دهی، یا اینکه بر فراز منبر بروی و حسین و پدرانش و برادرش را لعنت کنی، و گر نه تو را قطعه قطعه می کنم.»

قیس: امّا گروهی که امام حسین علیه السّلام برایشان نامه نوشته، نامهای آنها را نمی‌دانم امّا در مورد رفتن بالای منبر و لعن کردن آنها مانعی ندارد.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۰

(۱) قیس بالای منبر رفت، خدا را حمد و ثنا نمود، و بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم درود فرستاد، سپس بر علی و حسن و حسین علیهما السّلام رحمت بسیار فرستاد، آنگاه عبید اللّه بن زیاد و پدرش، و همچنین ستمگران بنی امیّه را لعنت کرد، سپس گفت: «ای مردم! من فرستاده حسین بن علی علیه السّلام به سوی شما هستم، آن حضرت را در فلان منزلگاه وداع نموده و به اینجا آمده‌ام دعوت او را اجابت کنید.»

جریان گفتار قیس در بالای منبر به اطّلاع ابن زیاد رسید، ابن زیاد دستور داد، قیس را بالای منبر (دار الإمارة) ببرند و از آنجا به زمین پرتاب کنند، این دستور اجرا شد، و قیس این گونه به شهادت رسید.

خبر شهادت قیس بن مسهّر به امام حسین علیه السّلام رسید، او گریه کرد سپس عرض کرد:

اللّهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلا کریما، و اجمع بیننا و بینهم فی مستقرّ من رحمتك انّك علی كلّ شیء قدیر

، خدایا! برای ما و شیعیان ما خانه ارجمندی فراهم فرما، و میان ما و آنان در قرارگاه رحمتت جمع کن که تو بر هر چیزی توانا هستی. «۱»

روایت شده: امام حسین علیه السّلام نامه فوق را در منزلگاه حاجز، و به قولی در جای دیگر فرستاد.

---

(۱). به گفته بعضی: قیس را دست بسته از بالا به زمین افکندند، استخوانهایش شکست، هنوز رمقی در او بود، که ستمگری به نام «عبد الملك لخمی» به پیش آمد و سر از گردنش جدا ساخت. (ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۰۲) (مترجم).

نیز روایت شده، قیس نامه امام حسین علیه السّلام را جوید و خورد، تا نام کسانی که حسین (ع) برایشان نامه نوشته بود، فاش نشود، (بحار، ج ۴۴، ص ۳۷۰) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۱

ملاقات کاروان حسین علیه السّلام با کاروان حرّ ..... ص : ۱۰۱

(۱) کاروان امام حسین علیه السّلام همچنان به پیمودن راه ادامه می‌داد تا به دو منزلی کوفه رسید، ناگاه حرّ بن یزید ریاحی با هزار سوار بر سر راه کاروان امام حسین علیه السّلام آمدند، امام حسین علیه السّلام به حرّ فرمود: «

أ لنا ام علینا

؟، به سود ما آمده‌اید یا به زیان ما؟» حرّ گفت: بلکه بر زیان تو ای ابا عبد اللّه! امام حسین علیه السّلام فرمود:

«لا حول و لا قوّة الّا باللّه العلیّ العظیم.»
سپس گفتاری بین امام علیه السّلام و حرّ ردّ و بدل شد، تا اینکه امام حسین علیه السّلام فرمود: «اگر اکنون رأی شما بر خلاف نامه‌ها و پیام‌های شما است که برای من فرستادید، من به همان جایی که از آنجا آمده‌ام بازمی گردم.»
حرّ و همراهانش، امام علیه السّلام را از بازگشت جلوگیری نمودند، و حرّ به امام علیه السّلام گفت: «راهی را که نه به کوفه منتهی می‌شود، و نه به مدینه باز می گرداند، انتخاب کن، تا من راه عذری برای ابن زیاد داشته باشم.»
امام حسین علیه السّلام به طرف چپ جادّه حرکت کرد و همراه کاروان تا به منزلگاه «عذیب الهجانات» رسیدند.
در این هنگام نامه‌ای از طرف ابن زیاد به حرّ رسید، او در این نامه، حرّ را در مورد ملایمت با حسین علیه السّلام سرزنش کرده بود، و فرمان داده بود، که عرصه را بر حسین علیه السّلام تنگ کن.
حرّ و سپاهش سر راه حسین علیه السّلام را گرفتند و از حرکت آن حضرت جلوگیری نمودند.
امام حسین علیه السّلام به حرّ فرمود: مگر تو نگفتی که از مسیر جادّه (به طرف چپ یا راست) حرکت کنیم؟
غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۲
(۱) حرّ گفت: ولی نامه‌ای از امیر، ابن زیاد رسیده، که در آن به من فرمان سختگیری بر تو داده است، و جاسوسی بر من گماشته که بر کار من نظارت و بازخواست کند.

خطبه کوتاه امام حسین علیه السّلام و ابراز احساسات زهیر، نافع و بریر ..... ص : ۱۰۲

در این هنگام امام حسین علیه السّلام برخاست و این خطبه (کوتاه) را خواند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:
انّه قد نزل بنا من الامر ما قد ترون و انّ الدّنیا قد تنکّرت و تغیّرت، و ادبر معروفها، و استمرّت جذّاء، و لم یبق منها الّا صبابهٔ کصبابهٔ الاناء، و خسیس عیش کالمرعی الوبیل، الا ترون الی الحقّ لا یعمل به، و الی الباطل لا یتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه محقّا، فانّی لا اری الموت الّا سعادهٔ و الحیاهٔ مع الظّالمین الّا برما
، همانا آنچه را بر ما وارد شده شما مشاهده می کنید، دنیا زشتیهای خود را آشکار نموده، و دگرگون شد، و نیکوهایش پشت کرده، و ورشکستگیش برقرار گشته، و چیزی از آن نمانده جز ته‌مانده‌ای همانند ته‌مانده آب در میان ظرف، و جز یک زندگی پست همچون چراگاه بد (مانند شوره‌زار) آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود، و از باطل جلوگیری نمی گردد؟ با این وضع مؤمن باید به لقای خدایش (شهادت) اشتیاق یابد، همانا من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ستمگران را جز ملامت و ناراحتی نمی‌نگرم.
زهیر بن قین برخاست و خطاب به امام علیه السّلام گفت: «سخنان تو را شنیدیم، ای پسر رسول خدا! خداوند ما را با گفتار تو هدایت فرمود، اگر دنیا همیشگی بود (و مرگ نداشت) و ما در آن همیشه می‌ماندیم، در این میان، حرکت و همراهی با تو را انتخاب می کردیم.» [تا چه
غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۳
رسد به اینکه دنیا فانی است.]
(۱) هلال بن نافع بجلّی «۱» برخاست و خطاب به امام علیه السّلام گفت: «سوگند به خدا، لقای خدا (و شهادت) را ناخوش نداریم، و ما بر همین نیّت و شناخت خود باقی هستیم، با دوستان تو دوست، و با دشمنان تو دشمن می‌باشیم.»
بریر بن خضیر (حصین) برخاست و گفت: «ای پسر رسول خدا! سوگند به خدا، خداوند به وسیله تو بر ما منّت نهاد، تا در رکاب تو با دشمن بجنگیم، و در راه تو اعضای بدنهایمان قطعه قطعه گردد، سپس جدّ تو رسول خدا در قیامت، ما را شفاعت کند.»

ورود امام حسین علیه السّلام به کربلا ..... ص : ۱۰۳

در این هنگام امام حسین علیه السّلام برخاست و سوار بر مرکب شد و با همراهان حرکت کرد، گاهی لشکر حرّ از حرکت آن حضرت جلوگیری می کردند، و گاهی آنها جلو و خود پشت سر، حرکت می‌نمودند، تا در روز دوم محرّم به کربلا رسیدند، امام حسین علیه السّلام پرسید: «نام این زمین چیست؟» گفته شد: کربلا فرمود:

«اللّهم انّی اعوذ بک من الکرب و البلاء

، خدایا من پناه می‌برم به تو از اندوه و بلا.» «۲»

---

(۱). ظاهرا نافع بن هلال، درست است که از قبیله مذحجی جملی (نه جبلّی) بوده است، او شخصیتی برجسته و شجاع، و از قاریان قرآن و حاملان حدیث بود، از یاران حضرت علی (ع) به شمار می‌آمد، و در جنگهای او شرکت داشت، و در ماجرای کربلا، به امام حسین (ع) پیوست. (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۹) (مترجم)

(۲). روایت شده: امام حسین (ع) زمین کربلا (آن قسمتی که محل قبر و اطرافش است) را از اهالی نینوا و غاضریّه به شصت هزار درهم خریداری کرد، و آن مبلغ را به آنها انفاق نمود و با آنها شرط کرد که مردم را به مکان قبرش راهنمایی کنند، و زائرانش را سه روز به عنوان میهمان بپذیرند. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۹- مجمع البحرین، واژه کربلا) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۴

(۱) سپس فرمود: «اینجا محل اندوه و بلا است، فرود آیید.»

انزلوا هاهنا و اللَّه محطّ رحالنا و مسفک دمائنا، هاهنا و اللَّه مخطّ قبورنا، و هاهنا و اللَّه سبی حریمنا بهذا حدّثنی جدّی

، در همین جا فرود آیید، سوگند به خدا همین جا جای پیاده شدن ما و محل ریختن خون ما و محل قبرهای ما است. سوگند به خدا در همین جا اهل بیت من به اسیری برده شوند. جدّم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به من چنین خبر داده است.

همه همراهان امام حسین علیه السّلام در همان جا فرود آمدند، حرّ و لشکرش در ناحیه‌ای از آن سرزمین توقّف نمودند.

اشعار بی‌وفایی دنیا و گریه جانسوز زینب علیه السّلام ..... ص : ۱۰۴

امام حسین علیه السّلام در گوشه‌ای نشست به اصلاح شمشیرش پرداخت و در این وقت این اشعار را خواند:

یا دهر افّ لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصیل

من طالب و صاحب قتیل و الدّهر لا یقنع بالبدیل

و انّما الامر الی الجلیل و کلّ حیّ سالک سبیل

ما اقرب الوعد الی الرّحیل الی جنان و الی مقیل

«ای روزگار! اف بر دوستی تو، چقدر در شب و روز، دوستان و هواخواهان را کشتی، و بین دوستان جدایی افکندی، و در عین حال روزگار به افراد جایگزین آنها قناعت نکند، به هر حال امور به سوی خدای بزرگ بازگردد، و هر زنده سرانجام این راه را می‌پیماید، زمان کوچیدن از دنیا چقدر نزدیک شده که به سوی بهشت و یا به سوی غیر بهشت است.»

حضرت زینب علیهما السّلام وقتی که این اشعار را از برادر شنید، عرض کرد:

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۵

(۱) «برادرم! این کلام کسی است که یقین به کشته شدن دارد.»

امام حسین علیه السّلام فرمود: «آری ای خواهرم!» زینب علیهما السّلام فرمود: «ای وای بر من که برادرم حسین علیه السّلام کشتن خود را به من خبر دهد!» گریه سایر بانوان حرم بلند شد، آنها از شدّت غم، گریبان خود را چاک می‌زدند، و بر صورت خود سیلی می‌زدند، و حضرت ام کلثوم علیها السّلام فریاد می‌زد:

وا محمّداه! وا علیّاه!، وا امّاه! وا فاطمتاه! وا حسناه! وا حسیناه! وا ضیعتاه بعدک یا ابا عبد اللّه، ای وای ای رسول خدا! ای وای ای علی! ای وای ای مادر جان! ای فاطمه! ای وای ای حسن، ای وای ای حسین! چه قدر مصیبت شما بعد از تو ای حسین، ضایعه جانسوز و جبران ناپذیر است.

امام حسین علیه السّلام او را تسلیت داد و فرمود: «ای خواهرم خاطرات را به تسلیت الهی، تسلّی بده، چرا که ساکنان آسمانها و زمین همه می‌میرند، همه خلایق نابود می‌شوند و کسی باقی نمی‌ماند.»

سپس فرمود: «ای خواهرم امّ کلثوم! و ای زینب و ای رقیّه، و ای فاطمه و ای رباب! متوجّه باشید، هر گاه کشته شدم، به خاطر عزای من گریبانتان را چاک نزنید، و صورت خود را نخراشید و گفتار بیهوده به زبان نیاورید.»

و در روایت دیگر آمده: هنگامی که زینب علیها السّلام اشعار امام حسین علیه السّلام را شنید، در محلّی جدای از برادر، کنار بانوان حرم بود، سر برهنه و دامن کشان سراسیمه به سوی برادرش حسین علیه السّلام آمد، تا به بالین برادر رسید و گفت: «آه! چه مصیبت جانسوزی! ای کاش مرگ به زندگی من خاتمه می‌داد، مادرم زهرا علیها السلام و پدرم علی علیه السّلام و برادرم

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۶

حسن علیه السّلام همه پاک سرشت رخت از این جهان بربسته‌اند، ای یادگار گذشتگان و پناه بازماندگان تنها تو مانده‌ای، و امید ما به تو است.»

(۱) امام حسین علیه السّلام به او توجّه کرد و فرمود: «خواهرم مراقب باش که شیطان بردباری و تحمّلت را از دست نگیرد.»

زینب علیها السّلام عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! و جانم به فدایت آیا راستی به همین زودی کشته می‌شوی؟! امام حسین علیه السّلام در حالی که گریه گلویش را گرفته و سرشک اشک از چشمانش سرازیر بود فرمود:

هیهات هیهات لو ترک القطا لیلا لنام، هیهات

! اگر مرغ قطارها شود، شب در آشیانه خود می‌خوابد.

زینب علیها السلام عرض کرد: «ای وای! تو با ظلم و ستم کشته می‌شوی، چنین حادثه‌ای قلبم را جریحه‌دار و ریش ریش کند، و مرا سخت در فشار قرار دهد.» سپس زینب علیها السلام از شدّت ناراحتی دست بر گریبان نمود و آن را چاک زد، آنگاه بیهوش بر زمین افتاد.

امام حسین علیه السّلام برخاست و آب بر چهره زینب علیها السلام ریخت تا او به هوش آمد، سپس او را آنچه می‌توانست تسلّی خاطر داد، وفات پدر و جدّش (صلوات خدا بر همه آنها باد) را به یاد او افکند تا آرام بگیرد.

ممکن است یکی از انگیزه‌های امام حسین علیه السّلام درآوردن زن و بچه‌اش به کربلا این باشد که اگر امام علیها السّلام آنها را در حجاز می‌گذاشت، یزید ملعون مأموران خود را برای به اسارت گرفتن آنها به حجاز می‌فرستاد، و آنها را آزار می‌داد تا از شهادت و جهاد حسین علیه السّلام جلوگیری نماید، و گرفتاری زنان در دست یزید باعث محرومیّت حسین علیه السّلام از مقام سعادت شهادت گردد.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۷

(۱)

بخش دوم سیمای جنگ در کربلا و حوادث آن

لشکرکشی به سوی کربلا ..... ص : ۱۰۷

(۲) عبید اللَّه بن زیاد فرماندار کوفه (حاکم همه سرزمین عراق) یاران و لشکر خود را برای جنگ با امام حسین علیه السّلام بسیج کرد، آنها از فرمان او اطاعت کردند، او (همچون فرعون) قوم خود را سبک شمرد و در نتیجه آنها از او اطاعت کردند.

ابن زیاد آخرت عمر بن سعد را به دنیایش خرید، و او را به عنوان امیر و فرمانروای جنگ دعوت کرد، او به این دعوت (پست) جواب مثبت داد، و با چهار هزار سوار به جنگ با حسین علیه السّلام خارج شد.

ابن زیاد لشکرهای دیگری به دنبال او به حرکت درآورد، تا اینکه در روز ششم محرّم، بیست هزار جنگجو در نزد عمر سعد در کربلا اجتماع کردند.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۸

(۱) عرصه را بر حسین علیه السّلام تنگ کردند، تا آنجا که تشنگی را بر امام علیه السّلام یارانش تحمیل نمودند.

خطبه امام حسین علیه السّلام در معرّفی خود ..... ص : ۱۰۸

امام حسین علیه السّلام برخاست و بر شمشیر خود تکیه نمود و با صدای بلند چنین فرمود:

انشدکم اللَّه هل تعرفوننی؟

قالوا: اللّهم نعم انت ابن رسول اللَّه و سبطه قال: انشدکم اللَّه هل تعلمون انّ جدّی رسول اللَّه؟

قالوا: اللّهم نعم.

قال: انشدکم اللَّه هل تعلمون انّ امّی فاطمهٔ بنت رسول اللَّه؟

قالوا: اللّهم نعم قال: انشدکم اللَّه هل تعلمون انّ ابی علیّ بن ابی طالب؟

قالوا: اللّهم نعم.

قال: انشدکم اللَّه هل تعلمون انّ جدّتی خدیجهٔ بنت خویلد اوّل نساء هذه الامّهٔ اسلاما؟

قالوا: اللّهم نعم.

قال: انشدکم اللَّه هل تعلمون انّ حمزهٔ سیّد الشّهداء عمّ ابی؟

قالوا: اللّهم نعم.

قال: انشدکم اللَّه هل تعلمون انّ جعفر الطّیّار فی الجنّهٔ عمّی؟

قالوا: اللّهم نعم.

قال: انشدکم اللَّه هل تعلمون انّ هذا سیف رسول اللَّه؟ انا متقلّده؟

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۰۹

قالوا: اللّهم نعم.

قال: انشدکم اللَّه هل تعلمون انّ هذا عمامهٔ رسول اللَّه؟

قالوا: اللّهم نعم.

قال: هل تعلمون انّ علیّا علیه السّلام کان اوّل النّاس اسلاما، و اجزلهم علما، و اعظمهم حلما، و انّه ولیّ کلّ مؤمن و مؤمنهٔ؟

قالوا: اللّهم نعم.

قال: فبم تستحلّون دمی، و ابی صلوات اللَّه علیه، الذّائد عن الحوض غدا، یذود عنه رجالا کما یذاد البعیر الصّادر علی الماء، و لواء

الحمد فی ید ابی یوم القیامهٔ؟

قالوا: قد علمنا ذلک کلّه، و نحن غیر تارکیک حتّی تذوق الموت عطشا،

(۱) شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مرا می‌شناسید؟

گفتند: خدا را شاهد می‌گیریم، آری تو فرزند رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم و سبط او هستی.

فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید که جدّ من رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم است؟

گفتند: آری به خدا.

فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید که مادرم فاطمه علیها السلام دختر محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم است؟

گفتند: آری به خدا.

فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید که پدرم علی بن ابی طالب علیه السّلام است؟

گفتند: آری به خدا.

فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید جدّه من خدیجه علیها السّلام دختر خویلد نخستین زنی است که به اسلام گروید؟

گفتند: آری به خدا.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۰

(۱) فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید که حمزه علیه السّلام سیّد شهیدان، عموی پدرم است؟

گفتند: آری به خدا.

فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید که جعفر طیّار در بهشت عمومی من است؟

گفتند: آری به خدا فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید این شمشیری که در دستم است، شمشیر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم است، که من آن را به همراه گرفته‌ام؟

گفتند: آری به خدا.

فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید که این عمامه که بر سر دارم، عمامه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم است و من آن را پوشیده‌ام؟

گفتند: آری به خدا.

فرمود: شما را به خدا آیا می‌دانید که علی علیه السّلام نخستین انسانی بود که مسلمان شد و بیشتر از همه مردم دارای علم بود، و حلمش از همه وسیعتر بود، و او رهبر هر مرد و زن با ایمان است؟

گفتند: آری به خدا.

فرمود: پس چرا ریختن خون مرا مباح می‌دانید؟ با اینکه پدرم فردای قیامت، حوض کوثر را در اختیار دارد، و گروهی را از نوشیدن آب دور سازد، همان گونه که شتر تشنه را از آب باز دارند، و در روز قیامت پرچم سپاس و تقدیر در دست او است؟

گفتند: آری همه اینها را می‌دانیم، ولی ما تو را رها نمی‌کنیم تا مرگ را با لب تشنه بچشی؟

گریه جانسوز بانوان حرم ..... ص : ۱۱۰

پس از آنکه امام حسین علیه السّلام این خطبه را به پایان رسانید، و دشمنان آن گونه پاسخ دادند، دختران امام حسین علیه السّلام و زینب علیها السلام سخن

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۱

(جانسوز و غریبانه) امام حسین علیه السّلام را شنیدید، سخت منقلب شده و به شدّت گریه کردند، شیون نمودند و سیلی بر صورت می‌زدند، و صداهایشان به گریه بلند شد.

(۱) امام حسین علیه السّلام برادرش عبّاس علیه السّلام و پسرش علی علیه السّلام را برای آرام کردن بانوان به سوی آنها فرستاد و فرمود:

سکّتاهنّ فلعمری لیکثرن بکائهنّ

، آنها را آرام کنید، به جانم سوگند گریه‌های بسیاری در پیش دارند!

ردّ شدید امان نامه شمر، برای عبّاس علیه السّلام و برادرانش ..... ص : ۱۱۱

از سوی ابن زیاد نامه‌ای به عمر سعد رسید که در آن تأکید کرده بود به جنگ و شتاب در درگیری با حسین علیه السّلام و یارانش، و او را از هر گونه تأخیر و مهلت دادن و مسامحه بر حذر داشته بود. «۱»

به دنبال این نامه، به فرمان عمر سعد گروه دشمنان سوار بر اسبها شدند و به طرف خیمه‌های امام علیه السّلام نزدیک گردیدند.

شمر خود را به خیام امام حسین علیه السّلام و یارانش نزدیک کرد و صدا زد:

این بنوا اختی: عبد اللّه و جعفر و العباس و عثمان، خواهرزاده‌هایم عبد اللّه، جعفر، عبّاس، و عثمان کجایند؟ «۲» امام حسین علیه السّلام به عباس علیه السّلام و برادرانش فرمود:

اجیبوه و ان کان فاسقا فانّه بعض اخوالکم

، جواب شمر را بدهید گر چه فاسق است، چه آنکه او یکی از دایی‌های شما است

---

(۱). این نامه توسّط شمر که با چهار هزار نفر به کربلا آمد، به عمر سعد رسید. (مترجم)

(۲). در میان عرب رسم بود که دختران قبیله خود را خواهر می‌خواندند، نظر به اینکه شمر از قبیله کلاب بود، حضرت امّ البنین (س) مادر عبّاس، عبد اللّه، جعفر و عثمان (ع) نیز از آن قبیله بود، شمر از أمّ البنین (س) تعبیر به خواهر کرد. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۲

(۱) عباس علیه السّلام و برادرانش گفتند: به ما چه کار داری؟

شمر گفت: «یا بنی اختی انتم آمنون ..، ای خواهرزاده‌هایم شما در امان هستید، خود را همراه برادرتان حسین علیه السّلام به کشتن ندهید، و به اطاعت امیر مؤمنان یزید بن معاویه درآیید.»

حضرت عباس علیه السلام به او چنین پاسخ داد:

تبّت یداک و لعن ما جئت به من امانک یا عدوّا للّه، أ تأمرنا ان نترک اخانا و سیّدنا الحسین بن فاطمهٔ، و ندخل فی طاعهٔ اللّعناء اولاد اللّعناء، دو دستهایت بریده باد! و بر آنچه از امان را آورده‌ای لعنت باد ای دشمن خدا، آیا به ما امر می‌کنی برادرمان و آقایمان حسین علیه السّلام پسر فاطمه علیها السلام را رها کنیم، و پیرو ملعونان و ملعون ملعون‌زادگان شویم؟

شمر در حالی که خشمگین و سرافکنده بود، به سوی لشکرش بازگشت.

مهلت خواستن یک شب، و مهلت دادن دشمن ..... ص : ۱۱۲

روز نهم محرّم بود، امام حسین علیه السّلام دریافت که دشمنان در تعجیل جنگ حرص می‌ورزند و محاصره را تنگتر می‌کنند، و کمتر به پندها و اندرزها توجّه دارند، به حضرت عبّاس علیه السّلام فرمود:

ان استطعت ان تصرفهم عنّا فی هذا الیوم فافعل لعلّنا نصلّی لربّنا فی هذه اللّیلهٔ، فانّه یعلم انّی احبّ الصّلاهٔ له و تلاوهٔ کتابه، اگر بتوانی امروز دشمنان را از جنگ با ما منصرف سازی این کار را انجام ده، شاید امشب برای پروردگارمان نماز بخوانیم، چرا که خدا می‌داند من نماز برای او، و تلاوت آیات قرآنش را دوست دارم.

عبّاس علیه السّلام نزدیک دشمن رفت و از آنها مهلت خواست.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۳

(۱) عمر سعد، از پاسخ دادن سکوت کرد.

عمرو بن حجّاج زبیدی (یکی از سران دشمن) گفت: «سوگند به خدا اگر اینها از ترک و دیلم بودند و از ما مهلت می‌خواستند، جواب مثبت می‌دادیم، تا چه رسد به اینکه از آل محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم هستند.»

پس از این گفتار، پیشنهاد مهلت را پذیرفتند.

خواب دیدن حسین علیه السّلام و گریه زینب علیهما السلام ..... ص : ۱۱۳

امام حسین علیه السّلام نشست، و اندکی به خواب رفت و سپس بیدار شد، فرمود: «خواهرم من در همین لحظه جدّم محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم و پدرم علی علیه السّلام و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و برادرم حسن علیه السّلام را دیدم به من گفتند:

یا حسین انّک رائح الینا عن قریب

، ای حسین! تو به زودی نزد ما می‌آیی.» و به قولی فرمود: «

عن غد

، فردا نزد ما می‌آیی.»

زینب علیها السلام تا این سخن را شنید، از شدّت اندوه سیلی بر صورتش زد و فریاد و شیون کشید. امام حسین علیه السّلام به زینب علیها السلام فرمود: «آرام باش، ما را مورد شماتت و سرزنش دشمن قرار نده.»

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۴

حوادث شب عاشورا ..... ص : ۱۱۴

تمجید امام حسین علیه السّلام از اصحاب خود ..... ص : ۱۱۴

(۱) شب عاشورا فرا رسید، امام حسین علیه السّلام همه اصحاب خود را به نزد خود جمع کرد، پس از حمد و ثنای الهی، به آنها رو کرد و چنین فرمود، امّا بعد:

فانّی لا اعلم اصحابا خیرا منکم، و لا اهل بیت افضل و ابرّ من اهل بیتی، فجزاکم اللَّه عنّی جمیعا خیرا

...، همانا من یارانی را بهتر از شما، و خاندانی را بهتر و نیکوتر از خاندانم نمی‌شناسم، خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش نیک عنایت فرماید. اکنون پرده تاریکی شب همه جا را فراگرفته است، آن را شتر خود قرار دهید و شبانه (بدون شرم) بروید، هر یک از شما دست یکی از خانواده مرا بگیرد، و از اینجا پراکنده و دور شوید، مرا تنها با این دشمنان باقی گذارید، زیرا آنها تنها به من کار دارند.

اظهار وفاداری بستگان ..... ص : ۱۱۴

برادران و پسران و پسران عبد اللّه بن جعفر (شوهر زینب علیها السلام) گفتند:

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۵

(۱) «برای چه این کار را بکنیم؟ برای اینکه بعد از تو بمانیم، هرگز خداوند چنین چیزی را به ما نشان ندهد.»

نخست حضرت عبّاس علیه السّلام این سخن را گفت، سپس بقیّه در این گفتار از او پیروی کردند.

در این هنگام امام حسین علیه السّلام به فرزندان عقیل «۱» توجّه کرد و چنین فرمود:

حسبکم من القتل بصاحبکم مسلم، اذهبوا فقد اذنت لکم

، کشته شدن مسلم علیه السّلام در خانواده شما برای شما کافی است، من به شما اجازه دادم از اینجا بروید.

و طبق روایت دیگر: در این هنگام همه برادران و افراد خاندانش یک صدا گفتند: «ای پسر رسول خدا! اگر ما برویم، مردم چه می‌گویند و ما به آنها چه بگوییم؟ از این رو که بزرگ و آقا و امامان پسر دختر پیامبرمان را رها کرده‌ایم، و همراه او نه تیری به سوی دشمن رها کرده‌ایم، نه نیزه‌ای افکنده‌ایم و نه شمشیر زده‌ایم، نه به خدا سوگند ای پسر رسول خدا! هرگز از تو جدا نخواهیم شد، بلکه با جان و دل از تو نگهبانی کنیم، تا در پیش روی تو کشته شویم، و دستخوش

---

(۱). در ماجرای کربلا و عاشورا، بخشی از یاران امام حسین (ع) فرزندان عقیل (برادر علی (ع) و فرزندزادگان او بودند، که گاهی از آنها به «آل عقیل» یاد می‌شد، که تنها از فرزندان عقیل غیر از مسلم (ع) هفت نفر در کربلا به شهادت رسیده‌اند که عبارتند از: جعفر، عبد الرّحمن، عبد اللّه اکبر، عبد اللّه اصغر، موسی، عون و علی (ع) (ناسخ التواریخ امام حسین (ع)، ط رحلی، ص ۲۷۰).

از فرزندزادگان عقیل نیز یازده نفر به شهادت رسیده‌اند، در نتیجه نوزده نفر از آل عقیل شهید شده‌اند، و این از افتخارات عقیل (ره) است که از نسل او یک مجموعه انقلابی و شهادت طلب به وجود آمده‌اند، شرح این مطلب را در کتاب «مسلم بن عقیل پیشتاز شهیدان کربلا» تألیف مترجم بخوانید. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۶

سرنوشت تو گردیم، فقبّح اللّه العیش بعدک، خداوند زندگی بعد از تو را زشت گرداند.»

اظهار وفاداری یاران، از غیر خویشان ..... ص : ۱۱۶

(۱) در این هنگام «مسلم بن عوسجه» «۱» برخاست و چنین گفت: «آیا ما تو را این گونه رها کنیم و از اینجا برویم؟ با اینکه دشمنان گرداگرد تو را احاطه کرده‌اند، نه به خدا سوگند، خداوند هرگز مرا چنین ننگرد، من در اینجا هستم تا نیزه‌ام را در سینه دشمنان بشکنم، و تا شمشیر در دستم هست، آنها را با شمشیرم بزنم، و اگر بدون اسلحه شدم با پرتاب سنگ با آنها نبرد می‌کنم، من از تو جدا نشوم تا در رکاب تو کشته شوم.»

پس از مسلم، «سعید بن عبد اللّه حنفی» برخاست و چنین گفت:» نه به خدا سوگند ای پسر رسول خدا! هرگز تو را رها نمی‌کنیم تا اینکه خدا بداند (و شاهد باشد) که سفارش رسولش محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم را در باره تو حفظ کردیم، و اگر من بدانم که در راه تو کشته می‌شوم، سپس زنده می‌گردم، بار دیگر کشته می‌شوم، سپس زنده شده و سوخته می‌شوم و بعد از آن خاکسترم را بر باد می‌دهند، و هفتاد بار با من چنین خواهند کرد، از تو جدا نگردم تا در رکاب تو کشته شوم، تا چه رسد به اینکه کشته شدن، تنها یک بار است، و پس از آن به کرامت و عزّت می‌رسم کرامت و عزّتی که ابدی و فناناپذیر است.»

---

(۱). مسلم بن عوسجه از قهرمانان عرب در صدر اسلام، از اصحاب پیامبر (ص)، از دودمان بنی اسد بود، او در کوفه برای حضرت

مسلم (ع) از مردم بیعت می گرفت، پیرمرد سالخورده بود، و نخستین شخص از یاران امام حسین (ع) بود، که در روز عاشورا، بعد از کشتار حمله نخستین، در جنگ تن به تن به شهادت رسید. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۷

(۱) پس از سعید، «زهیر بن قین» برخاست و چنین گفت: «سوگند به خدا ای پسر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم! دوست دارم که هزار بار کشته شوم و زنده گردم، در عوض خداوند کشته شدن را از جان تو و جان این جوانان از برادران و فرزندان و بستگانت دور سازد».

پس از او، گروهی از یاران امام حسین علیه السّلام برخاستند و همین گونه سخن گفتند، و چنین اظهار داشتند: «جانمان به فدایت باد، ما با دستها و صورتهایمان از تو نگهبانی می کنیم، هر گاه ما در پیش روی تو کشته شویم، به عهد خود با خدا وفا کرده‌ایم، و مسئولیّت خود را به انجام رسانده‌ایم.»

عطای پنج قطعه لباس، برای آزاد سازی اسیر ..... ص : ۱۱۷

به یکی از اصحاب امام حسین علیه السّلام به نام «محمّد بن بشیر «۱» حضرمی» خبر رسید که پسرت در مرز منطقه ری به اسارت دشمن درآمده است، او گفت: «گرفتاری او و خودم را برای خدا منظور می کنم، من دوست ندارم که پسرم اسیر گردد و من بعد از او باقی بمانم.»

امام حسین علیه السّلام گفتار او را شنید، به او فرمود: «خدا تو را رحمت کند، تو را از قید بیعت آزاد ساختم، در مورد آزاد نمودن پسرت از اسارت، اقدام کن.»

محمد بن بشیر گفت: «أكلتنى السّباع حيّا ان فارقتک، درنده‌گان مرا زنده بدرّند و بخورند اگر از تو جدا شوم.»

امام حسین علیه السّلام (چند قطعه برد یمانی به او داد و) فرمود: این بردها را به پسرت بده، تا او با فدیه دادن اینها، در آزاد سازی برادرش

---

(۱). در بعضی از نسخه‌ها «محمّد بن بشر» آمده است. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۸

استفاده کند. آنگاه پنج قطعه لباس به محمّد بن بشیر عنایت کرد که بهای آن هزار دینار بود.

مناجات حسینیان، و پیوستن سی و دو نفر از دشمن به آنها ..... ص : ۱۱۸

(۱) امام حسین علیه السّلام و یارانش، شب عاشورا تا به صبح به راز و نیاز و مناجات با خدا به سرآوردند «و لهم دویّ كدویّ النحل ما بین راكع و ساجد و قائم و قاعد، صدای ناله و زمزمه آنها همانند آوای بال زنبور عسل بود، بعضی در رکوع، بعضی در سجده و برخی ایستاده و نشسته، مشغول عبادت بودند.»

از لشکر عمر سعد سی و دو نفر که از آنجا عبور می کردند (تحت تأثیر قرار گرفته و) به لشکر امام حسین علیه السّلام پیوستند. «۱»

---

(۱). در بعضی از نسخه‌های لهوف آمده: «و كذا كانت سجيّة الحسين (ع) فى كثرة صلاته و كمال صفاته، خوی و شیوه حسین (ع) این گونه بود که نماز بسیار می‌خواند و دارای صفات عالی بود.» و ابن عبد ربّه در جلد چهارم کتاب «العقد» نقل می کند: شخصی از امام سجّاد (ع) پرسید: «پدرت چقدر فرزندان کم دارد؟» امام سجّاد (ع) در پاسخ فرمود: همین فرزندانی هم که دارد عجیب

است، زیرا آن حضرت در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می‌خوانـد، بنا بر این چنین کسـی چگونه برای همبستری با زنان، فراغت دارد؟ (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۱۹

حوادث روز عاشورا ..... ص : ۱۱۹

خنده و شوخی بریر ..... ص : ۱۱۹

(۱) هنگامی که روز عاشورا فرا رسید، امام حسین علیه السّلام صبح زود، دستور داد خیمه‌ای برپا کردند، و ظرف بزرگی در میان خیمه نهادند و در میان آن ظرف مشک فراوان بود، و در کنار آن (یا در داخل آن) نوره نهادند، آنگاه امام حسین علیه السّلام برای تنظیف به درون خیمه رفت.

روایت شده: بریر بن خضیر همدانی، و عبد الرّحمن بن عبد ربّه انصاری بر در خیمه ایستادند تا بعد از امام علیه السّلام برای تنظیف داخل خیمه شوند، در این هنگام بریر با عبد الرّحمن شوخی می کرد و می‌خندید.

عبد الرّحمن به او گفت: «ای بریر! آیا می‌خندی؟ اکنون وقت خنده و شوخی نیست.»

بریر جواب داد: «بستگانم می‌دانند که من نه در جوانی و نه در پیری اهل شوخی و بیهوده گویی نبوده و نیستم، امّا اکنون که شوخی کردم به خاطر شادی بسیار است که در پیش داریم، سوگند به خدا

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲۰

فاصله ما با معانقه با حوریان بهشتی، جز ساعتی نیست که ما در این ساعت با این دشمنان بجنگیم و کشته شویم.»

(۱) در این هنگام یاران عمر سعد سوار بر مرکبها شـده و آماده جنگ شدنـد، امام حسین علیه السّلام بریر را برای موعظه کردن و اندرز دادن سپاه دشمن، نزد آنها فرستاد، بریر رفت و آنها را موعظه کرد و اندرز داد، ولی آنها به اندرزهای بریر گوش نکردند، و از تذکّرات بریر استفاده ننمودند.

خطبه آتشین امام حسین علیه السّلام در برابر صف دشمن ..... ص : ۱۲۰

امام حسین علیه السّلام (صبح عاشورا) بر شترش- و به قولی بر اسبش- سوار شد و مقابل صف دشمن آمد، فرمود: ساکت شوید، آنهـا پس از مـدّتی ولـوله، سـکوت کردنـد، پس از حمـد و ثنـای الهی و درود بر محمّد صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم و فرشـتگان و پیامبران و رسولان با بیانی شیوا و رسا به موعظه دشمنان پرداخت، سپس فرمود:

تبّا لکم ایّتها الجماعهٔ و ترحا حین استصرختمونا و الهین فاصرخناکم موجفین مستعدّین، سللتم علینا سیفا لنا فی ایمانکم، و حششتم علینا نارا اقتدحناها علی عدوّنا و عدوّکم البا علی اولیائکم و یدا علیهم لاعدائکم، بغیر عدل افشوه فیکم، و لا امل اصبح لکم فیهم.

فهلّا لکم الویلات، ترکتمونا؟ و السّیف مشیم، و الجأش ضامر، و الرّأی لما یستصحف، و لکن اسرعتم الیها کطیر الدّبا، و تداعیتم الیها کتهافت الفراش، فسحقا لکم یا عبید الامهٔ، و شرار الاحزاب، و نبذهٔ الکتاب، و محرّفی

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲۱

الکلم، و عصبهٔ الآثام، و نفثهٔ الشّیطان، و مطفئ السّنن أ هؤلاء تعضدون، و عنّا تتخاذلون؟

اجل، و اللَّه غدر فیکم قدیم، و شجت الیه اصولکم، و تأزّرت علیه فروعکم، فکنتم اخبث ثمر شجی للنّاظر، و اکلهٔ للغاصب الا و انّ الـدّعیّ بن الـدّعیّ قد رکز بین اثنتین، بین السّلّهٔ و الذّلّهٔ، و هیهات منّا الذّلّهٔ، یأبی اللَّه لنا ذلک و رسوله و المؤمنون، و حجور طابت و

حجور طهرت، و انوف حميّة، و نفوس ابيّة من ان تؤثر طاعة اللّئام على مصارع الكرام. الا و انّى زاحف بهذه الاسرة مع قلّة العدد و خذلان النّاصر.

(۱) مرگتان باد اى گروه كوفيان! و غم و اندوه يارتان، اى شما كه حيرت‌زده دست فريادرسى به سوى ما دراز كرديد، و ما با شتاب و آمادگى به يارى شما برخاستيم، ولى شمشيرى را كه طبق سوگندهايتان مى‌بايست به نفع ما بكشيد به روى ما كشيديد، و آتشى بر ما افروختيد كه آن را براى دشمنان مشتركمان افروخته بوديم، و به نفع دشمنانتان، دست بر دوستانتان بالا برديد، آن دشمنانى كه نه عدالتى در ميان شما به اجرا نهاده‌اند، و نه اميد به آينده بهترى به آنان بسته‌ايد. آيا شما شايسته بلاها نيستيد كه ما را ترك و رها كرديد؟! زمانى كه شمشيرها در نيام، و دلها آرام، و فكرها بى‌تشويش بود، ولى شما آشوب به راه انداختيد و همانند ملخهاى ناتوان، خيز برداشتيد، و همچون پروانه (پرسوخته) به حركت در آمديد خاك ذلّت بر سرتان باد! اى بردگان كنيززاده (يزيد) و بردگان رانده‌شدگان احزاب، و رهاكنندگان كتاب (قرآن) و تغيير دهندگان گفتار حق، و جمعيّت گناهكار، و آبستگان شيطان، و نابودكنندگان

غم‌نامه كربلا، ص: ۱۲۲

سنّتهاى الهى.

(۱) آيا شما يار و بازوى اين فرومايگان شديد و از ما دورى مى‌كنيد؟! آرى! سوگند به خدا نيرنگ شما از قديم بوده است، و سرشت و بنياد شما از روى نيرنگ پى‌ريزى شده است، و نسل‌هاى شما بر روى همين اساس پليد روييده شده‌اند، شما ناپاكترين ميوه همين درخت هستيد، كه همچون استخوان در گلوى باغبان مى‌باشيد، امّا براى غاصبان ميوه گوارا هستيد.

شگفتا! زنازاده فرزند زنازاده مرا بين يكى از دو چيز مجبور كرده است، بين مرگ و ذلّت (تسليم) و هيهات كه ما ذلّت و خوارى را بپذيريم، دامن‌هاى پاك، و اصالت و شرافت خاندان، همّت والا و عزّت نفس ما هرگز به ما اجازه نمى‌دهند كه اطاعت فرومايگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجيح دهيم.

آگاه باشيد! من با اين ياران اندك، و بسيارى دشمن و پيمان‌شكنى و كارشكنى ياران و دوستان، راه خود را انتخاب كرده‌ام، و تا سر منزل مقصود به دنبال آن خواهم رفت.

سپس امام حسين عليه السّلام گفتار خود را به اشعار «فروة بن مسيك مرادى» [از شاهزادگان جاهليّت كه اسلام را پذيرفت و در سال ۳۰ ه ق در كوفه جان سپرد] وصل كرد و چنين خواند:

فان نهزم فهزّامون قدما و ان تغلب فغير مغلّبينا

و ما ان طبّنا جبن و لكن منايانا و دولة آخرينا

اذا ما الموت رفع عن اناس كلا كله اناخ بآخرينا

فافنى ذلكم سردات قومى كما افنى القرون الاوّلينا

فلو خلد الملوك اذا خلدنا و لو بقى الكرام اذا بقينا

فقل للشّامتين بنا افيقوا سيلقى الشّامتون كما لقينا

«اگر شكست دهيم ما از روزگار قديم، دشمن شكن هستيم، و اگر

غم‌نامه كربلا، ص: ۱۲۳

شكست خورديم در حقيقت شكست خورده نيستيم.

(۱) بيم و ترس زيبنده ما نيست، ولى حكومت ستمگران جز با مرگ ما مقرون نمى‌باشد.

در اين هنگام مرگ به گروهى اكتفا نكند، بلكه چنگال خود را به سينه گروه ديگرى فرو خواهد كرد، و شتر مرگ بر در خانه

دیگران نیز خواهد نشست.

بزرگان قوم مرا، مرگ به کام خود کشید، همچنان که پیشینیان را فانی نمود.

اگر شاهان جاودانه بودند، ما نیز جاوید می‌ماندیم، و اگر شخصیتهای کریم و بزرگوار باقی می‌ماندند، ما نیز باقی می‌ماندیم.

به شماتت‌کنندگان و سرزنشگران ما بگو که بیدار شوید، آن چه به ملاقات ما آمد به سراغ شماتت‌کنندگان نیز خواهد آمد.»

ثمّ ایم اللّه لا تلبثون بعدها الّا کریث ما یرکب الفرس حتّی تدور بکم دور الرّحی، و تقلقل بکم فلق المحور عهد عهده الیّ ابی عن جدّی صلی اللّه علیه و آله و سلم. فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ، ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً، ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ، «ثمّ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ- إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» «۱» اللّهمّ احبس عنهم قطر السّماء، و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف، و سلّط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأس مصبرة، و لا یدع فیهم احدا الّا قتلة بقتلة، و ضربة بضربة، فانّهم کذّبونا

---

(۱). این قسمت از دو آیه ۵۵ و ۵۶ سوره هود، اقتباس شده، که حضرت هود (ع) به قوم گنهکار خود گفت

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲۴

و خذلونا و انت رَبَّنا، عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا، وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ،

(۱) سوگند به خدا پس از آن (کشتن ما) باقی نخواهید ماند، جز به مقدار زمانی که یک اسب سوار به دور آسیاب می‌گردد، و در محور آن می‌چرخد، این عهدی است که پدرم از جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به من رسانده است.

بنا بر این اندیشه و تصمیمتان را با همیارانتان، روی هم بریزید، تا اقدام شما پس از آن، موجب اندوه و ندامت شما نگردد، سپس در باره من بی‌درنگ قضاوت کنید، و همه شما تصمیم خود را در باره من به سرعت اجرا نمایید، من بر خدا پروردگارم و پروردگار شما توکّل کرده‌ام، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خدا بر آن تسلّط دارد، چرا که پروردگار من بر راه راست است.

خدایا! از فرستادن باران رحمتت بر اینها خودداری کن، و همانند زمان یوسف علیه السّلام خشکسالی و قحطی را نصیبشان گردان، و مردی از طایفه ثقیف «۱» را بر آنان مسلّط فرما تا با جام آبی تلخ و زهرآگین سیرابشان کند، از اینان کسی را رها نکن، مگر آنکه در مقابل هر کشته و مجروحی از ما، کشته و مجروحشان گردانی، چرا که آنها ما را تکذیب کردند، و با حیله‌گری ما را تنها گذاشتند، تو پروردگار مایی و توکّل بر تو است، به سوی تو بازمی‌گردیم، و به جانب تو روی می‌آوریم؟ «۲»

---

(۱). اشاره به مختار یا حجّاج بن یوسف ثقفی. (مترجم)

(۲). این خطبه طولانی و پرمحتوا در کتاب مقتل خوارزمی، جلد ۲، صفحه ۷ و ۸ به طور کامل آمده است، ولی در متن کتاب لهوف (در اینجا) فرازهایی از آن حذف شده است. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲۵

حمله‌های دسته جمعی نخست در صبح عاشورا ..... ص : ۱۲۵

(۱) امام حسین علیه السّلام پس از ایراد خطبه فوق، از مرکبش پیاده شد، و اسب سواری پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را که به آن «مرتجز» می‌گفتند طلبید، و بر آن سوار گردید، و اصحاب و یارانش را برای جنگیدن، صف‌آرایی کرد از امام باقر علیه السّلام روایت شده: «همه سپاهیان امام حسین علیه السّلام چهل و پنج سوار، و صد نفر پیاده بودند». جز این نیز روایت شده است.

در این هنگام عمر سعد به پیش آمد تیری به سوی لشکر امام حسین علیه السّلام افکند، و صدا زد: «در نزد فرماندار، عبید اللّه بن

زیاد گواه باشید که من نخستین نفری بودم که تیر به سوی حسین پرتاب نمود.»

پس از آن، تیرها مانند باران از طرف دشمن به سوی سپاه امام علیه السّلام به باریدن گرفت. امام حسین علیه السّلام رو به یاران کرد و فرمود:

قوموا رحمکم اللّه الی الموت الّذی لا بدّ منه، فانّ هذه السّهام رسل القوم الیکم

، خدا شما را رحمت کند به سوی مرگی که گریزی از آن نیست برخیزید، چرا که این تیرها از ناحیه دشمن، رسولان مرگ به سوی شما هستند.

سپاه امام علیه السّلام با سپاه دشمن ساعتی، گروه گروه و یا حمله‌های مکرّر با هم جنگیدند، به طوری که جماعتی از اصحاب امام حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند.

در این هنگام امام حسین علیه السّلام دست بر محاسن خود زد، در حالی که می‌گفت: «غضب و خشم خدا بر یهود هنگامی سخت شد که برای خدا فرزند قرار دادند، و بر نصاری هنگامی شدید شد که خداوند را سومین سه خدا (که در هم حلول نمودند) خواندند، و غضب خدا بر مجوسیان آنگاه شدّت یافت که به جای خدا، خورشید پرست و ماه پرست شدند، اینک خداوند بر گروهی سخت خشمگین شده

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲۶

است، که همه برای کشتن پسر دختر پیامبرشان همدست شده‌اند.

اما و اللّه لا اجیبنّهم الی شیء ممّا یریدون، حتّی القی اللّه تعالی و انا مخضّب بدمی

، (۱) آگاه باشید! سوگند به خدا به هیچ یک از خواسته‌های آنها (دشمنان) جواب نمی‌دهم (و تسلیم اهداف شوم آنها نمی‌شوم) تا خداوند را در حالی که به خون خود رنگین هستم ملاقات نمایم.

انتخاب لقای خدا از بین دو راه ..... ص : ۱۲۶

از امام صادق علیه السّلام نقل شده فرمود: از پدرم شنیدم می‌فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السّلام با عمر سعد روبرو شد، و آتش جنگ شعله‌ور گردید، خداوند امداد غیبی پیروزی را بر فراز سر حسین علیه السّلام فرو فرستاد، به طوری که بالهای خود را بر بالای سر حسین علیه السّلام گشودند، سپس همان امدادها، امام حسین علیه السّلام را بین دو چیز- پیروزی بر دشمن و لقای خدا- مخیّر نمودند، امام حسین علیه السّلام لقای خدا (شهادت قهرمانانه) را برگزید.

پیوستن حرّ به حسین علیه السّلام و شهادت او ..... ص : ۱۲۶

امام حسین علیه السّلام در این هنگام فریاد زد:

اما من مغیث یغیثنا لوجه اللّه، اما من ذابّ یذبّ عن حرم رسول اللّه

، آیا فریادرسی نیست که برای خوشنودی خدا به فریاد ما برسد، آیا دفاع‌کننده‌ای نیست که از حریم حرم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم دفاع نماید؟

حرّ بن یزید ریاحی این صدا را شنید، نزد عمر سعد آمد به او گفت:

«آیا تو با این مرد (امام حسین علیه السّلام) جنگ می‌کنی؟»

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲۷

(۱) عمر سعد گفت: «سوگند به خدا آری، جنگی که آسانترین مرحله‌اش پریدن سرها از بدنها، و جدا شدن دستها از پیکرها باشد.»

حرّ از عمر سعد گذشت، در جایی کنار سربازان ایستاد، به طوری که لرزه بر اندامش افتاده بود، (یکی از نزدیکانش به نام) مهاجرین اوس به حرّ گفت: «سوگند به خدا قیافه و چگونگی حرکات تو مرا به شک انداخته، اگر از من بپرسند شجاعترین مردان کوفه کیست، جز نام تو نام کسی را به زبان نیاورم، بنا بر این، این (لرزش) چیست که در تو می‌نگرم؟!» حرّ در پاسخ چنین گفت: انّی و اللّه اخیّر نفسی بین الجنّة و النّار، فو اللّه لا اختار علی الجنّة شیئا و لو قطّعت و احرقت، سوگند به خدا من خود را بین دو راهی بهشت و دوزخ می‌نگرم، پس سوگند به خدا هیچ چیز را بر بهشت برنمی‌گزینم، گر چه قطعه قطعه شوم و سوزانده گردم.

سپس سوار بر اسب به سوی خیمه‌های حسین علیه السّلام حرکت کرد، دستهایش را بر سرش نهاده بود و می‌گفت:

اللّهم تبت الیک فتب علیّ فقد ارعبت قلوب اولیائک و اولاد بنت نبیّک، خدایا به سوی تو بازگشت نمودم و توبه کردم، توبه مرا بپذیر، من دلهای اولیای تو و فرزندان دختر پیامبرت را ترساندم.

آنگاه به حسین علیه السّلام رو نمود و عرض کرد: «فدایت گردم من همانم که سر راه شما را گرفتم، و از بازگشت شما جلوگیری نمودم، و عرصه را بر شما تنگ نمودم، سوگند به خدا گمان نمی‌کردم که این مردم تا این حدّ با تو برخورد می‌کنند، اکنون به سوی خدا بازگشت نموده و توبه کردم، «فهل تری لی من توبة، آیا خداوند توبه مرا پذیرفته است؟»

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲۸

(۱) امام حسین علیه السّلام فرمود: «آری خداوند توبه تو را پذیرفته است، از اسب پیاده شو و به سوی ما بیا.»

حرّ گفت: من اگر سوار باشم برای تو بهتر از آن است که پیاده باشم، و سرانجام کارم به پیاده شدن است.

سپس گفت: «اکنون که من نخستین شخصی بودم که بر تو خروج نمودم، به من اجازه بده که نخستین کسی باشم که در پیش رویت کشته شوم تا از کسانی باشم که در قیامت با جدّت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم مصافحه کنند.»

مؤلّف گوید: منظور حرّ، نخستین کشته در آن ساعت است، زیرا جماعتی قبل از او به شهادت رسیده بودند. «۱»

امام حسین علیه السّلام به حرّ اجازه داد، حرّ به میدان شتافت و به نیکوترین وجه با دشمن جنگید به طوری که جماعتی از شجاعان و قهرمانان دشمن را کشت. سپس به شهادت رسید، پیکرش را نزد امام حسین علیه السّلام آوردند، حسین علیه السّلام خاک از صورت حرّ پاک می‌کرد و می‌فرمود:

انت الحرّ کما سمّتک امّک، حرّ فی الدّنیا و حرّ فی الآخرة

، تو آزاد هستی همان گونه که مادرت تو را حرّ (آزاد) نامید، تو در دنیا و آخرت آزاد می‌باشی.

جنگ و شهادت بریر ..... ص : ۱۲۸

پس از حرّ، بریر بن خضیر که مردی زاهد و عابد بود، به سوی میدان شتافت، یزید بن معقل از طرف دشمن به جنگ او آمد، بریر او را به

---

(۱). یا منظور، نخستین شهید در جنگ تن به تن است (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۲۹

مباهله دعوت کرد بر این اساس که هر کسی که کشته شد، بر باطل است، با هم درگیر شدند، بریر او را کشت، سپس همچنان به جنگ خود با دشمن ادامه داد تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد.

شهادت وهب بن حباب کلبی ..... ص : ۱۲۹

(۱) آنگـاه وهب بن حبـاب کلبی «۱» به میـدان شـتافت و جنـگ خوبی کرد، و با نهایت تلاش به جهاد با دشـمن پرداخت، همسـر و مـادرش، در کربلاـ بودنـد او نزد آنها بازگشت و گفت: «یا امّاه! ارضـیت ام لا؟ ای مادر! آیا خوشـنود شـدی یا نه؟» مادر گفت: نه، خشنود نشوم تا در پیش روی حسین علیه السّلام کشته شوی.
همسرش به او گفت: تو را به خدا با کشته‌شدنت، مرا به فراقت سوگمند نکن، ولی مادرش به او گفت: از سخن همسرت بگذر، و به میدان برو و در رکاب پسر دختر پیامبرت نبرد کن تا مشمول شفاعت جدّش در روز قیامت گردی.
وهب به میدان بازگشت و همچنان به نبرد جانانه خود ادامه داد، تا دستهایش از بدن جدا گردید.
در این هنگام همسرش ستون خیمه را به دست گرفت و به سوی شوهرش رفت و گفت: «پدر و مادرم به فدایت، به حمایت از پاکان حرم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم با دشمن جنگ کن.»
وهب نزد او آمد تا او را به خیمه‌ها بازگرداند، او دامن وهب را گرفت و گفت: «نه هرگز باز نمی‌گردم تا در کنار تو کشته شوم.»
امام حسین علیه السّلام فرمود:
«جزیتم من اهل بیت خیرا، ارجعی الی النّساء

---

(۱). و طبق بعضی از نسخه‌ها، جناح کلبی

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۰
یرحمک اللَّه
، خداوند از این دفاعی که از اهل بیتم می‌کنید پاداش خیر به شما عنایت فرماید، به سوی بانوان حرم برگرد.»
همسر وهب بازگشت.
وهب همچنان به جنگ با دشمن ادامه داد تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد. «۱»

شهادت مسلم بن عوسجه ..... ص : ۱۳۰

(۱) سپس مسلم بن عوسجه رحمهٔ اللَّه علیه به میدان شتافت و تا آخرین توان خود با دشمنان جنگید، و در برابر سختی شدید تیرها و زخمهای بلا مقاومت شدید نمود تا اینکه به زمین افتاد، هنوز رمقی در بدن داشت امام حسـین علیه السّلام همراه حبیب بن مظاهر به بالینش آمدند، امام حسین علیه السّلام خطاب به او فرمود:
رحمک اللَّه یا مسلم! فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا ، ای مسلم! خـدا تو را رحمت کند، در میان مؤمنان مردانی هسـتند که بر سـر عهدی که با خدا بسـتند، صادقانه ایستاده‌اند، بعضـی پیمان خود را به پایان رساندند (و در راه خدا شربت شهادت

---

(۱). نام مادر وهب، قمر و نام همسـرش هانیه بود، این سه مسـیحی بودند و در بیابانی نزدیک کربلا به کاروان حسین (ع) پیوستند و اسلام را پذیرفتند، وهب تازه عروسـی کرده بود. طبق بعضـی از روایات، مادر وهب عمود خیمه را کشـید و به جنگ دشـمن رفت، امام حسـین (ع) او را بازگرداند، دشـمنان سـر بریده وهب را به طرف او انداختند، او آن سـر را به سوی دشـمن افکند و گفت: «من چیزی را که به درگـاه خـدا هـدیه داده‌ام بازنگردانم. هانیه کنار پیکر همسـرش وهب رفت و گریه کرد و هر چه فریاد داشت بر سـر دشـمن فرود آورد، سـرانجام غلام شـمر به نام رسـتم به دستور شمر عمودی بر سر او زد، و او کنار همسرش به شهادت رسید. (شرح عشق و شور این خانواده تازه مسلمان، مفصّل است، در این باره به کتاب سوگنامه آل محمد (ص) تألیف مترجم کتاب، صفحه ۲۰۹

تا ۲۱۳ مراجعه شود) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۱

نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند، و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند. «۱»

(۱) در این هنگام حبیب بن مظاهر (که دوست و همدم و از خویشان مسلم علیه السّلام بود) صورت خود را به سر مسلم علیه السّلام نزدیک کرد و گفت:

«ای مسلم! سوگند به خدا این منظره جان کندن تو را که می‌نگرم برایم بسیار سخت است، بهشت بر تو مژده باد.»

سپس حبیب گفت: اگر این نبود که می‌دانم پشت سر تو خواهم آمد، دوست داشتم هر آنچه در دل داشتی به من وصیّت کنی.

مسلم بن عوسجه در حالی که اشاره به امام حسین علیه السّلام می‌کرد گفت: «اوصیك بهذا فقاتل دونه حتّی تموت دونه، تو را به یاری این آقا وصیت می‌کنم، در رکابش با دشمنان جنگ کن تا کشته شوی.»

حبیب گفت: «لأنعمنّك عینا، سفارش تو را به دیده منّت دارم، و چشم تو را با انجام وصیّت روشن خواهم کرد.» آنگاه روح مسلم علیه السّلام به لقاء اللّه پیوست.

عمرو بن قرطه انصاری، سپر امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۱۳۱

پس از مسلم بن عوسجه، (یکی از یاران شیفته و مخلص و دلاور امام حسین علیه السّلام به نام) عمرو بن قرطه انصاری از امام حسین علیه السّلام اجازه رفتن به میدان گرفت، امام علیه السّلام به او اجازه داد، او به میدان شتافت، با اشتیاق و شور و شوق به پاداش الهی، با دشمن می‌جنگید و تا آخرین توان خود جانبازی کرد، گروه بسیاری از دشمن را کشت، آن چنان استوار و کوشا بود که هر تیری به سوی حسین علیه السّلام می‌آمد، دستش را

---

(۱). سوره احزاب، آیه ۲۳

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۲

سپر آن تیر قرار می‌داد، (۱) و هر شمشیری که به طرف حسین علیه السّلام کشیده می‌شد، قلب و جانش را در برابر آن قرار می‌داد، آن چنان خود را سپر دفاعی جان عزیز حسین علیه السّلام قرار داده بود، که نمی‌گذاشت آسیبی به آن حضرت برسد، تا اینکه پیکرش پر از زخم شد، در این هنگام به امام حسین علیه السّلام رو کرد و (عاشقانه) گفت: «یا بن رسول اللّه اوفیت؟: ای پسر رسول خدا آیا به عهد خود وفا کردم؟» امام حسین علیه السّلام فرمود:

نعم انت امامی فی الجنّة، فأقرئ رسول اللّه عنّی السّلام، و اعلمه انّی فی الاثر

، آری تو جلوتر از من در بهشت هستی، سلام مرا به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم برسان، و به آن حضرت عرض کن که من نیز به دنبال تو خواهم آمد.

او آنقدر با دشمن جنگید تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد.

جانبازی و شهادت جون غلام ابو ذر ..... ص : ۱۳۲

جون غلام سیاه چهره از غلامان آزادشده ابو ذر غفاری، در کنار سپاه امام حسین علیه السّلام بود، امام علیه السّلام به او فرمود: «به تو اجازه دادم که از اینجا بروی، تو برای کسب عافیت و سلامتی همراه ما بودی، اینک که وضع چنین است، خود را در راه ما گرفتار نکن.»

جون گفت: «ای پسر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم آیا من هنگام خوشی و رفاه، کاسه لیس شما باشم، و هنگام سختی و فشار، شما را به خودتان واگذارم؟ سوگند به خدا بدنم بدبو است، سرشت و اصالت خانوادگیم پست است، و چهره‌ام سیاه می‌باشد، بهشت را برایم ارزانی دار، تا بوی بدنم بوی خوش گردد، و سرشت و شخصیّتم غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۳
شریف و چهره‌ام سفید شود، (۱) نه به خدا سوگند از شما جدا نگردم تا این خون سیاه من با خونهای شما آمیخته گردد. جون پس از این گفتار به میدان رفت و با دشمنان جنگید تا به شهادت رسید» «۱»

شهادت عمرو بن خالد، قهرمان شیر مرد ..... ص : ۱۳۳

سپس عمرو بن خالد صیداوی به محضر امام حسین علیه السّلام آمد و عرض کرد: «ای ابا عبد اللّه الحسین! فدایت گردم تصمیم گرفته‌ام که به یاران (شهید) بپیوندم، دوست ندارم بمانم و تو را بین زن و بچه‌ات غریب و تنها بنگرم و بدن کشته تو را ببینم.»
امام حسین علیه السّلام فرمود: «به پیش رو، که پس از ساعتی ما نیز به تو می‌پیوندیم.»
عمرو بن خالد به میدان شتافت و با دشمن جنگید تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد.

موعظه حنظلهٔ بن سعد و شهادت او ..... ص : ۱۳۳

یکی از یاران امام حسین علیه السّلام حنظلهٔ بن سعد شبامی (از طایفه شبام یکی از تیره‌های قبیله همدان) بود، به محضر امام حسین علیه السّلام آمد، در حالی که جان خود را سپر امام علیه السّلام نموده بود، تیرها و شمشیرها

---

(۱). در روایات آمده، امام حسین (ع) به بالینش آمد، چنین دعا کرد:
«اللّهمّ بیّض وجهه، و طیّب ریحه، و احشره مع الابرار، و عرّف بینه و بین محمّد و آل
، خدایا! چهره‌اش را نورانی، و بوی بدنش را خوش کن، و بین محمّد و آلش با او پیوند و آشنایی قرار بده.» دعای امام (ع) به استجابت رسید، از امام سجّاد (ع) نقل شده، بنی اسد بعد از ده روز جنازه جون را یافتند که بوی خوش از آن می‌وزید. (نفس المهموم، ص ۱۵۰- بحار، ج ۴۵، ص ۲۳) (مترجم)
غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۴
و نیزه‌ها را که متوجّه امام حسین علیه السّلام می‌شد، به جان خود می‌خرید، و صورت و گلویش را سپر امام علیه السّلام قرار داده بود.
(۱) او مقابل صف دشمن آمد و آنها را به این آیات قرآن (که از زبان مؤمن آل فرعون، به حمایت از موسی علیه السّلام خطاب به فرعونیان، در سوره غافر آمده) مخاطب قرار داده و صدا زد:
یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ- مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ- وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ- یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ ما لَکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ، ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم و از عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود، و کسانی که بعد از آنان بودند (از شرک و کفر و طغیان) می‌ترسم، و خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی‌کند- ای قوم من بر شما از روزی که مردم یک دیگر را صدا می‌زنند (و از همدیگر یاری می‌طلبند و صدایشان به جایی نمی‌رسد) بیمناکم- از همان روزی که روی می‌گردانید و فرار می‌کنید، امّا هیچ پناهگاهی در برابر عذاب خداوند برای شما نیست. «۱»
ای قوم من! حسین علیه السّلام را نکشید که اگر او را بکشید، بر اثر عذاب الهی بیچاره خواهید شده، همانا آن کس که به خدا

نسبت دروغ بدهد، زیانکار است.
سپس به امام حسین علیه السّلام رو نمود و عرض کرد: «آیا به سوی پروردگارمان و یاران (شهیدمان) نرویم؟» امام حسین علیه السّلام فرمود: «برو به سوی مقامی که برای تو بهتر از دنیا

---

(۱). سوره غافر، آیه ۳۰- ۳۳

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۵

و آنچه در دنیا است می‌باشد، به سوی مقامی که فنا ناپذیر است.»
(۱) حنظله به میدان شتافت و با شجاعتی چشمگیر و قهرمانانه جنگید و در برابر سختی‌های جنگ، مقاومت استوار نمود تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد.

اقامه نماز ظهر در روز عاشورا ..... ص : ۱۳۵

وقت نماز ظهر فرا رسید، امام حسین علیه السّلام به زهیر بن قین و سعید بن عبد اللّه حنفی امر کرد که با نصف کسانی که باقی مانده بودند (به ترتیب نماز خوف) پیش روی آن حضرت بایستند، آنگاه امام حسین علیه السّلام با سایر اصحاب نماز خود را خواند، در این هنگام تیری به طرف حسین علیه السّلام آمد، سعید بن عبد اللّه به پیش آمد و خود را سپر حسین علیه السّلام نمود، و همچنان استوار ایستاد و تیرها را به جان خرید، تا اینکه او بر اثر شدّت جراحات تیرها، به زمین افتاد، و در این حال می‌گفت:
«خدایا! این دشمنان را به لعنتی که بر قوم عاد و ثمود کرده‌ای لعنت کن، خدایا سلام مرا به پیامبرت برسان، و از دردهایی که بر اثر تیرها به من رسید، به آن حضرت خبر بده، چرا که من پاداش تو را در یاری ذرّیه پیامبرت می‌جویم.»
سپس به شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد. در بدن او سیزده چوبه تیر، غیر از جراحات شمشیرها و نیزه‌ها دیده شد.

شهادت قهرمانانه سوید بن عمرو ..... ص : ۱۳۵

سپس سوید پسر عمرو بن ابی مطاع که از رادمردان با شخصیّت بود،

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۶

و بسیار با نماز انس داشت، (۱) به میدان شتافت و همچون شیر دلاور با دشمن جنگید و در برابر زخمهای سنگین و بسیاری که بر بدنش وارد شده بود نهایت مقاومت و صبر را نمود، تا اینکه با بدن پر از زخم در میان کشتگان افتاد. و همچنان بیهوش افتاده بود تا اینکه (به هوش آمد و) شنید می‌گویند: «حسین علیه السّلام کشته شد.» با زحمت زیاد برخاست و از میان کفشش، چاقویی را که پنهان کرده بود، بیرون آورد، و با همان با دشمنان جنگید، تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر او باد. «۱»
یاران حسین علیه السّلام برای کشته شدن به سوی جنگ می‌شتافتند، و از همدیگر سبقت می‌گرفتند، آن گونه بودند که در وصف آنها چنین گفته شده:
قوم اذا نودوا لدفع ملمّة و الخیل بین مدعّس و مکردس
لبسوا القلوب علی الدّروع و اقبلوا یتهافتون علی ذهاب الانفس
«آنان کسانی هستند که هر گاه برای دفع گرفتاری خوانده شوند، در برابر دشمنانی که گروهی از آنها نیزه‌دار، و گروه دیگر، در صف فشرده با اسلحه آماده شده‌اند، دلهای خود را بر روی زره‌ها می‌پوشند، و جان بر کف و شتابان به سوی نثار جان می‌روند.»

---

(۱). بعضی این قهرمان را که سالخورده بود، آخرین شهید از غیر بنی هاشم ذکر کرده‌اند، که بعد از شهادت امام حسین (ع) شهید شد (مقتل الحسین (ع)، مقرّم، ص ۳۰۷) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۷

به میدان رفتن بستگان امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۱۳۷

جانبازی و شهادت علی اکبر علیه السّلام ...... ص : ۱۳۷

(۱) یاران امام حسین علیه السّلام همه به شهادت رسیدند و جز خاندانش کسی باقی نماند، در این هنگام علی اکبر علیه السّلام برای رفتن به میدان آماده شد، او دارای زیباترین چهره، و نیکوترین سیرت بود، از پدرش اجازه رفتن به میدان طلبید، امام علیه السّلام به او اجازه داد، سپس نگاهی مأیوسانه به قد و قامت علی اکبر علیه السّلام نمود، و چشمانش را به زیر افکند و گریه کرد آنگاه گفت: اللّهمّ اشهد فقد برز الیهم غلام اشبه النّاس خلقا و خلقا و منطقا برسولک صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و کنّا اذا اشتقنا الی نبیّک، نظرنا الیه،

خدایا گواه باش، جوانی که در صورت و سیرت، ظاهر و باطن و گفتار شبیه‌ترین مردم به رسولت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بود، و هر گاه مشتاق دیدار پیامبرت می‌شدیم به این جوان نگاه می کردیم، برای جنگیدن با این مردم رهسپار شد.

امام حسین علیه السّلام صدا زد: «ای پسر سعد، خدا ریشه رحم تو را قطع کند، همان گونه تو رحم مرا قطع می کنی.»

علی اکبر علیه السّلام به دشمنان حمله کرد و جنگ سختی با آنها نمود، گروه

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۸

بسیاری از آنها را به خاک هلاکت افکند، (۱) سپس نزد پدر بازگشت و صدا زد:

یا أبت! العطش قد قتلنی، و ثقل الحدید قد اجهدنی، فهل الی شربهٔ ماء من سبیل؟، ای بابا! شدّت تشنگی جانم را به لب رسانده، و سنگینی اسلحه، مرا به زحمت انداخته، آیا جرعه آبی هست که به دستم رسد؟

امام حسین علیه السّلام گریه کرد و فرمود:

وا غوثاه! یا بنیّ من این آتی بالماء

...، آه از بی‌پناهی! ای پسر جانم از کجا آب بیاورم، برو اندکی با دشمنان جنگ کن، چقدر نزدیک است که با جدّت محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم دیدار کنی، او با کاسه‌ای پر از آب، تو را سیراب خواهد کرد، که پس از آن هرگز تشنگی وجود ندارد.

علی اکبر علیه السّلام به میدان بازگشت و جنگ بسیار شدید و نمایانی نمود، سرانجام منقذ بن مرّه عبدی «۱» آن حضرت را هدف تیر قرار داد، همین تیر موجب افتادن علی اکبر علیه السّلام بر زمین شد «۲» صدا زد:

یا ابتاه! علیک منّی السّلام، هذا جدّی یقرؤک السّلام و یقول لک: عجّل القدوم علینا، ای بابا! آخرین سلامم بر تو باد، اینک این جدّم است که سلام به تو می‌رساند و به تو می‌فرماید: زودتر به سوی ما بیا.

«ثمّ شهق شهقهٔ فمات، سپس صیحه‌ای بلند زد و جان سپرد» امام حسین علیه السّلام به بالین علی اکبر علیه السّلام آمد (دید از دنیا رفته است) به بالین او نشست و خم شد، «

و وضع خدّه علی خدّه

، و گونه خود را بر

(۱). و در مقاتل متعدد دیگر نام این شخص «مرّة بن منقذ بن نعمان عبدی» ذکر شده است.
(مترجم)
(۲). طبق نقل مقاتل الطّالبین، این تیر بر حلقش اصابت کرد، و گلویش را درید، و آن حضرت را غرق در خون نمود
غم‌نامه کربلا، ص: ۱۳۹
گونه علی اکبر نهاد.» (۱) آنگاه فرمود:
قتل اللَّه قوما قتلوک، ما اجرأهم علی اللَّه، و علی انتهاک حرمهٔ رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم علی الدّنیا بعدک العفا
، خدا بکشد آن مردمی که تو را کشتند، چقدر آنها بر خدا و هتک حرمت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم، گستاخی نمودند، بعد از تو خاک بر سر دنیا.
[شربتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت
گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود بار بست و به گردش نرسیدیم و برفت
صورت او به لطافت اثر صنع خدا است ما به رویش نظری سیر ندیدیم و برفت
حضرت زینب علیه السّلام از خیمه بیرون آمد و صدا می‌زد: «یا حبیباه! یا ابن اخاه، ای محبوب دلم، ای برادرزاده‌ام» با این وضع به بالین علی اکبر علیه السّلام آمد و خود را روی پیکر (به خون غلتیده) او افکند. «۱»
در این هنگام امام حسین علیه السّلام نزد خواهر آمد و او را به خیمه زنها برگردانید.

---

(۱). بعضی نوشته‌اند: حضرت زینب (ع) برای حفظ آرامش امام حسین (ع) زودتر از آن حضرت کنار بدن پاره پاره علی اکبر (ع) آمد (معالی السّبطین، ج ۱، ص ۴۱۵) مرحوم آیت الله جزائری می‌نویسد: «هنگامی که امام حسین (ع) به بالین علی اکبر (ع) آمد، نخست نگاهش به زینب (س) افتاد، او را به خیمه بازگردانید، سپس خود به قتلگاه بازگشت، این تدبیر حضرت زینب (س) نقش مهمّی در فرونشاندن شدّت اندوه امام حسین (ع) داشت. (خصائص الزّینبیّهٔ، ص ۳۵۱) (مترجم)
غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۰

شهادت حضرت قاسم علیه السّلام ..... ص : ۱۴۰

(۱) سپس مردان اهل بیت امام حسین علیه السّلام یکی بعد از دیگری به میدان جنگ می‌رفتند، و جماعتی از آنها به دست دشمنان به شهادت رسیدند، امام حسین علیه السّلام صدا زد:
صبرا یا بنی عمومتی، صبرا یا اهل بیتی فو اللَّه لا رأیتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا،
ای پسر عموهایم صبر و تحمّل کنید، ای خاندان من شکیبا باشید، سوگند به خدا هرگز بعد از امروز، خواری نخواهید دید.
در این هنگام جوانی (یعنی حضرت قاسم) که صورتش گویی همانند پاره ماه می‌درخشید، به سوی میدان خارج شد، و به نبرد با دشمنان پرداخت، سرانجام ابن فضیل ازدی چنان ضربه‌ای با شمشیر بر سرش زد، که سرش را شکافت، قاسم علیه السّلام از ناحیه صورت بر روی زمین افتاد، صدا زد: «یا عمّاه! ای عموجان به دادم برس.» امام حسین علیه السّلام همچون باز شکاری، به میدان تاخت، و همچون شیر خشمگین به دشمن حمله کرد، و شمشیری بر ابن فضیل زد، او دستش را سپر شمشیر قرار داد، دستش از آرنج جدا گردید، نعره او بلند شد، لشکر دشمن آمدند تا ابن فضیل را از دست حسین علیه السّلام نجات دهند، در این بین بدن نازنین قاسم زیر دست و پای اسبها قرار گرفت، و همان دم به شهادت رسید.
وقتی که گرد و غبار نشست، دیدند حسین علیه السّلام بر بالین قاسم علیه السّلام ایستاده، و قاسم علیه السّلام از شدّت درد، پاهایش

را بر زمین می‌ساید، و امام حسین علیه السّلام می‌فرماید:

بعدا لقوم قتلوک، و من خصمهم یوم القیامهٔ فیک جدّک و

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۱

ابوک،

(۱) از رحمت خدا دور باد، آن قومی که تو را کشتند، و کسی که در قیامت در مورد تو (در دادگاه عدل الهی) با آنها مخاصمه می‌کند جدّ و پدر تو رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم و پدرت است.

سپس فرمود:

عزّ و اللَّه علی عمّک ان تدعوه فلا یجیبک، او یجیبک فلا ینفعک صوته، هذا یوم و اللَّه کثر واتره و قلّ ناصره

، سوگند به خدا بر عمویت سخت است که تو او را به یاری بخوانی، ولی او دعوتت را اجابت نکند، یا اجابت کند ولی جواب او سودی به حال تو نداشته باشد، سوگند به خدا امروز روزی است که دشمنان عمویت بسیار، و یاورش اندک است.

سپس امام حسین علیه السّلام پیکر به خون تپیده قاسم علیه السّلام را بر سینه‌اش گرفت و آن را به سوی خیمه‌ها آورد و در کنار پیکرهای شهیدان اهل بیتش، بر زمین نهاد.

شهادت علی اصغر علیه السّلام ..... ص : ۱۴۱

وقتی که امام حسین علیه السّلام دید همه جوانان و دوستانش کشته شدند، تصمیم گرفت خود به میدان رفته و با دشمن بجنگد، به میدان آمد و صدا زد:

هل من ذابّ یذبّ عن حرم رسول اللَّه، هل من موحّد یخاف اللَّه فینا؟ هل من مغیث یرجو اللَّه باغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عند اللَّه فی اعانتنا

، آیا دفاع‌کننده‌ای هست که از حریم حرم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم دفاع کند؟ آیا خداپرستی هست که در مورد ما از خدا بترسد؟ آیا دادرسی هست که به امید آنچه در نزد خدا است از ما دادرسی کند؟ آیا یاوری هست که به امید آنچه در نزد خدا است، به ما کمک کند؟

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۲

(۱) با شنیدن صدای مظلومانه امام حسین علیه السّلام، ناله و شیون بانوان حرم بلند شد، امام حسین علیه السّلام به در خیمه آمد، به زینب علیها السلام فرمود:

ناولینی ولدی الصّغیر حتّی اودّعه

، کودکم را به من بده تا با او خداحافظی کنم.

امام حسین علیه السّلام کودک را [که عبد اللّه یا علی اصغر نام داشت گرفت، همین که خواست او را ببوسد، در همین هنگام، حرملهٔ بن کاهل اسدی او را هدف تیر قرار داد، آن تیر بر حلقومش نشست، و سر آن کودک را از بدن جدا نمود.

امام حسین علیه السّلام به زینب علیها السلام فرمود: این کودک را بگیر، سپس هر دو کف دستش را به زیر گلوی کودک گرفت، کف دستهایش پر از خون شد، آن را به سوی آسمان افکند و فرمود:

«هوّن علیّ ما نزل بی انّه بعین اللَّه

، آنچه اندوه مصیبت را برایم آسان کند، این است که خداوند می‌بیند.»

امام باقر علیه السّلام فرمود: «از این خون، قطره‌ای به روی زمین نریخت.»

در روایت دیگر مطلبی دیگر آمده که به عقل نزدیکتر است، زیرا آن وقت، وقت وداع با کودک نبود، چه آنکه امام علیه السّلام به کار جنگ اشتغال داشت، بلکه خواهرش حضرت زینب علیها السّلام از خیمه بیرون آمد و به برادر گفت: «برادرم! این پسر تو است که سه روز از عمرش گذشته که هنوز آبی نچشیده است، برای این نوزاد اندکی آب تحصیل کن.»

امام حسین علیه السّلام آن نوزاد را به دست گرفت، و به دشمنان خطاب نموده و فرمود:

یا قوم قد قتلتم شیعتی و اهل بیتی، و قد بقی هذا الطّفل یتلظّی عطشا، فاسقوه شربهٔ من الماء

، ای مردم! شما شیعیان من

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۳

و خویشان مرا کشتید، و از آنها همین کودک باقی ماند، که از شدّت تشنگی، دهان را باز و بسته می‌کند، او را با اندکی آب، سیراب کنید.

(۱) هنوز گفتارش تمام نشده بود که یکی از دشمنانش او را هدف تیر قرار داده، به طوری که آن تیر سرش را از بدنش جدا نمود، در این هنگام امام حسین علیه السّلام دشمنان را به مجازاتهای سخت الهی به همان گونه که بعدا مختار و غیر او با آنها رفتار نمود، نفرین کرد.

جانبازی و شهادت حضرت عبّاس علیه السّلام ...... ص : ۱۴۳

(۱) روایت‌کننده گوید: تشنگی حسین علیه السّلام شدید و طاقت فرسا شد، آن حضرت همراه برادرش عبّاس علیه السّلام بر فراز تپّه مشرف بر آب فرات رفتند «۱» که وارد آب فرات شوند، عبّاس علیه السّلام جلوتر حرکت می‌کرد، سپاهیان عمر سعد جلو آنها را گرفتند و درگیری شدیدی رخ داد، مردی از بنی دارم، حسین علیه السّلام را هدف تیر قرار داد، تیر به زیر چانه آن حضرت اصابت کرد، حسین علیه السّلام آن تیر را بیرون کشید، دستهایش را زیر گلو گرفت، کفهای دستش پر از خون شد، سپس آن را به طرف آسمان پاشید و عرض کرد:

اللّهمّ انّی اشکوا الیک ما یفعل بابن بنت نبیّک

، خدایا! شکایت آنچه را با پسر دختر پیامبرت انجام شود به درگاه تو می‌آورم.

در این درگیری، عبّاس علیه السّلام را از حسین جدا نمودند، و از هر طرف به عبّاس علیه السّلام حمله کردند تا او را کشتند «۲» حسین علیه السّلام در سوگ شهادت

---

(۱). در متن چنین تعبیر شده: «و رکب المسناهٔ» یعنی بر آن توده خاک که برای جلوگیری از آب بود بالا رفت، بعضی «مسناهٔ» را نام اسبی دانسته‌اند که امام حسین علیه السّلام بر آن سوار بود. (مترجم)

(۲). قاتلان او دو نفر به نامهای: زید بن ورقاء حنفی، و حکیم بن طفیل سنبسی بودند

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۴

عباس گریه بسیار سخت کرد، شاعر عرب در این باره چنین گوید:

احقّ النّاس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء

اخوه و ابن والده علی ابو الفضل المضرّج بالدّماء

و من واساه لا یثنیه شیء و جادله علی عطش بماء

(۱) «سزاوارترین شخص به گریه کردن آن جوانی است که حسین علیه السّلام را در کربلا از مصیبتش به گریه انداخت، او برادر

حسین علیه السّلام و فرزند پدرش علی علیه السّلام به نام ابو الفضل بود که پیکرش آغشته به خون شده بود. همان جوانی که نسبت به حسین علیه السّلام مواسات و ایثار نمود، و هیچ چیز او را از برادری با حسین علیه السّلام منصرف نساخت، و وقتی که با شدّت تشنگی کنار آب فرات آمد، چون حسین علیه السّلام تشنه بود، آب ننوشید.»

نبرد قهرمانانه حسین علیه السّلام با دشمن ..... ص : ۱۴۴

سپس امام حسین علیه السّلام به میدان تاخت و دشمنان را به نبرد فراخواند، دشمنان به جنگ او آمدند، آن حضرت همچنان با دشمن جنگید، به طوری که جمعیت بسیاری از آنها را به هلاکت انداخت، و او در این حال چنین رجز می‌خواند:

القتل اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النّار

«کشته شدن بهتر از زندگی ننگین است، و ننگ (ظاهری شکست) بهتر از ورود در آتش دوزخ است.»

بعضی از راویان (حمید بن مسلم) گوید:

و اللَّه ما رأیت مکثورا قطّ قد قتل ولده و اهل بیته و اصحابه (مترجم).

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۵

اربط جأشا منه ...، (۱) سوگند به خدا هرگز مرد مغلوب و گرفتاری را ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش، کشته شده باشند، در عین حال دلاورتر از حسین علیه السّلام باشد، او با شمشیر بر دشمنان حمله شدید می‌کرد، و آنها از طرف راست و چپ مانند روبهانی که از حمله شیر می‌گریزند، فرار می‌کردند، آن حضرت به آنها که سی هزار نفر بودند حمله می‌کرد آنها همچون ملخ‌های پراکنده در پیش رویش پراکنده می‌شدند، سپس امام حسین علیه السّلام به مرکز خود بازمی‌گشت و می‌فرمود: «

لا حول و لا قوّة الّا باللَّه.

» نهی امام حسین علیه السّلام از غارت خیام ..... ص : ۱۴۵

امام حسین علیه السّلام همچنان با دشمن می‌جنگید تا اینکه دشمنان بین امام علیه السّلام و خیمه‌هایش را جدا نمودند، به طوری که به خیمه‌ها نزدیک شدند، امام حسین علیه السّلام صدا زد:

ویلکم یا شیعهٔ آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم

...، وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان، اگر شما دین ندارید و از حساب روز قیامت نمی‌ترسید، پس دست کم در دنیای خود آزاد مرد باشید. اگر به گمان خود عرب هستید به حسب و نسب خود بازگردید.

شمر فریاد زد: «ای پسر فاطمه چه می‌گویی؟» امام حسین علیه السّلام فرمود: «می‌گویم من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید، زنها تقصیری ندارند، متجاوزان و نادانان و گمراهان خود را از رفتن به سوی خیمه‌ها جلوگیری کنید، و تا زنده‌ام متعرّض حرم من نشوید.»

شمر گفت: «ای پسر فاطمه! این پیشنهادت را می‌پذیریم.»

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۶

مصیبت جانسوز امام حسین علیه السّلام در لحظه‌های آخر جنگ ..... ص : ۱۴۶

(۱) آنگاه دشمنان به سوی امام علیه السّلام حمله کردند، و آن حضرت به آنها حمله کرده، و در این هنگام از آنها آب طلبید، ولی

سودی نداشت تا اینکه به بدن آن حضرت هفتاد و دو زخم وارد شد.

امام حسین علیه السّلام ایستاد تا اندکی استراحت کند، ضعف بر بدنش غالب شده بود، و دیگر قدرت جنگ نداشت، در این هنگام ناگاه سنگی آمد و بر پیشانیش خورد، دامنش را بلند کرد تا خون پیشانیش را پاک کند، ناگاه قلب او هدف تیر سه پر زهرآلود قرار گرفت.

فرمود:

«بسم اللَّه و باللَّه و علی ملّة رسول اللَّه

، به نام خدا و توکّل بر خدا و بر دین رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم هستم.»

سپس سرش را به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد:

اللّهم انّک تعلم انّهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن بنت نبیّ غیره

، خدایا تو می‌دانی که اینان مردی را می‌کشند که در سراسر زمین، جز او پسر دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نیست.

سپس با دست آن تیر را از پشت بیرون آورد، خون همچون ناودان جاری شد، دیگر نتوانست جنگ کند، همان جا ایستاد، هر شخصی که برای کشتنش جلو می‌آمد بازمی‌گشت، و نمی‌خواست خدا را ملاقات کند در حالی که قاتل حسین علیه السّلام باشد، سرانجام مردی از قبیله کنده که به او «مالک بن نسر» می‌گفتند، به حسین علیه السّلام دشنام داد، و با شمشیرش آن چنان بر سر امام حسین علیه السّلام زد، که کلاه خود آن حضرت شکست، و شمشیر به سرش رسید، و آن کلاه خود پر از خون شد.

امام حسین علیه السّلام پارچه‌ای طلبید و سرش را با آن بست، سپس کلاه‌خود خواست آن را بر سر نهاد و عمامه‌اش را روی آن بست.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۷

ذکر شهادت جانسوز عبد اللّه بن حسن علیه السّلام ..... ص : ۱۴۷

(۱) در این وقت، دشمنان دست از جنگ برداشتند، سپس بازگشتند، و گرداگرد آن حضرت را گرفتند، ناگاه عبد اللّه بن امام حسن علیه السّلام [که یازده سال بیشتر نداشت و] بچه‌ای نابالغ بود از خیمه بانوان بیرون آمد و دوان دوان خود را به عمویش حسین علیه السّلام رسانید، و در کنار عمو ایستاد.

امام حسین علیه السّلام وقتی که او را دید صدا زد: «خواهرم، او را نگه دار، زینب سلام اللَّه علیها از خیمه خارج شد تا او را نگهدارد، و به خیمه برگرداند، او به شدّت خودداری کرد و گفت: «و اللَّه لا افارق عمّی، سوگند به خدا از عمویم جدا نشوم.»

یکی از دشمنان به نام بحر بن کعب- و به قولی حرملة بن کاهل- شمشیرش را به طرف امام حسین علیه السّلام فرود آورد، عبد اللَّه به او گفت:

«ویلک یا بن الخبیثة أ تقتل عمّی، وای بر تو ای فرزند زن ناپاک آیا عمویم را می‌کشی؟» آن ظالم شمشیر را به سوی حسین علیه السّلام فرود آورد، عبد اللّه دستش را سپر شمشیر قرار داد، دستش بریده و آویزان شد، صدا زد: «یا عمّاه!، ای عمو جان.»

[و به نقل دیگر گفت: «یا امّاه، ای مادر جان.»]

امام حسین علیه السّلام عبد اللّه را به سینه‌اش چسبانید و فرمود: «ای برادرزاده! در برابر این مصیبت صبر کن، و بوسیله آن از درگاه خدا تقاضای خیر و سعادت کن، که خداوند تو را به نزد پدران شایسته است ملحق می‌کند؟

در این هنگام حرمله (لعنت خدا بر او باد) گلوی او را هدف تیر

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۸

قرار داد، آن تیر، (۱) سر او از بدن جدا کرد، و او در آغوش عمویش حسین علیه السّلام جان سپرد

انصراف شمر از آتش زدن خیمه‌ها ..... ص : ۱۴۸

هنوز امام حسین علیه السّلام شهید نشده بود، شمر بن ذی الجوشن (لعنهٔ اللّه) با نیزه به خیمه امام حسین علیه السّلام حمله کرد، سپس فریاد زد: «آتش بیاورید تا هر که و آنچه در میان خیمه است، همه را بسوزانم.»

امام حسین علیه السلام فرمود: «ای پسر ذی الجوشن! این تو هستی که برای سوزاندن خانواده‌ام آتش می‌طلبی، خداوند تو را با آتش بسوزاند.»

شبث بن ربعی (یکی از سرکردگان دشمن) نزد شمر آمد و او را سرزنش کرد، او حیا کرد و از آتش زدن منصرف گردید.

پوشیدن لباس کهنه ..... ص : ۱۴۸

امام حسین علیه السّلام [هنگام وداع فرمود: جامه‌ای برایم بیاورید که مورد علاقه کسی نباشد، تا آن را زیر لباسهایم بپوشم تا کسی مرا برهنه نکند، شلوار کوتاهی آوردند، امام علیه السّلام آن را نپسندید، فرمود: «این لباسی است که انسان گرفتار ذلّت آن را می‌پوشد.»

آنگاه جامه کهنه‌ای گرفت و پاره پاره کرد و زیر لباسهایش پوشید، ولی وقتی که به شهادت رسید، همین لباس کهنه را نیز از بدنش بیرون آوردند.

[لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

که تا برون نکند خصم بد منش ز تنش

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۴۹

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

(۱) سپس شلواری که از بافته‌های یمن بود طلبید و پاره کرد و پوشید، از آن جهت آن را پاره کرد، تا کسی به آن رغبت نکند و از بدنش بیرون نیاورد، ولی وقتی که کشته شد، بحر بن کعب (لعنه اللّه) آن را از بدنش خارج نمود، و آن حضرت را برهنه ساخت، بعد از این کار، دستهای بحر بن کعب در تابستان همانند دو چوب خشک، می‌خشکید، و در زمستان نرم می‌شدند و خون و چرک از آنها جاری بود، تا آنکه خداوند متعالی او را به هلاکت رسانید.

افتادن حسین علیه السّلام از پشت اسب بر زمین و فریاد زینب علیها السّلام ..... ص : ۱۴۹

(۱) هنگامی که پیکر مطهّر امام حسین علیه السّلام پر از زخم شمشیرها و تیرها و نیزه‌ها گردید، «فبقی کالقنفذ، همانند جوجه تیغ‌دار، بدنش پر از تیر گردید» یکی از ظالمان به نام «صالح بن وهب مزنی» چنان نیزه‌ای بر پهلویش زد که حسین علیه السّلام از پشت اسب بر زمین افتاد، و هنگام افتادن ناحیه راست صورتش بر زمین خورد، فرمود:

«بسم اللّه و باللّه و علی ملّهٔ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم.»

سپس برخاست. در این هنگام حضرت زینب علیها السّلام از خیمه بیرون آمد، فریاد زد:

وا اخاه، وا سیّداه، وا اهل بیتاه لیت السّماء انطبقت علی الارض، و لیت الجبال تدکدکت علی السّهل، ای وای برادرم، ای وای آقایم،

ای وای خانواده‌ام! ای کاش آسمان بر زمین می‌افتاد، ای کاش کوهها متلاشی شده و به بیابان می‌پاشیدند.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۰

لحظه شهادت امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۱۵۰

(۱) شمر به سپاه خود فریاد زد «در مورد این شخص (امام حسین علیه السّلام) در انتظار چه هستید؟» وقتی که این فرمان را صادر کرد، از هر سو به امام حسین علیه السّلام حمله نمودند، ظالمی به نام «زرعهٔ بن شریک» با شمشیر خود بر شانه چپ آن حضرت زد، امام حسین علیه السّلام با ضربه‌ای، او را از پای درآورد. ظالم دیگری چنان شمشیر بر گردن آن حضرت زد، که از ناحیه صورت بر زمین افتاد، دیگر ناتوان شد، می‌خواست برخیزد، ولی به رو می‌افتاد، در این هنگام سنان بن انس، نیزه‌اش را در گودی گلوی آن حضرت فروبرد، سپس نیزه را بیرون کشید و آن را بر استخوانهای سینه‌اش کوبید، و بعد تیر بر گودی گلویش زد که امام علیه السلام به زمین افتاد، برخاست نشست و آن تیر را از گلویش بیرون آورد، دو کف دستش را زیر گلویش نگه می‌داشت، وقتی که دستش پر از خون می‌شد آن را به سر و صورت می‌مالید و می‌فرمود:

هکذا القی اللّه مخضبا بدمی، مغضوبا علیّ حقّی

، خداوند را با این حال که به خونم رنگین هستم و حقّم را غصب کرده‌اند ملاقات کنم.

عمر سعد به مردی که در جانب راستش بود گفت: «وای بر تو به سوی حسین فرود آی، و او را راحت کن.»

خولی بن یزید اصبحی پیش دستی کرد تا سر از بدن امام حسین علیه السّلام جدا کند ترس و لرز بر اندامش افتاد، در این هنگام سنان بن انس نخعی فرود آمد و به گلوی امام حسین علیه السّلام شمشیر زد و در این حال می گفت:

«سوگند به خدا من سرت را جدا کنم با اینکه می‌دانم تو پسر رسول خدا و از نظر پدر و مادر، بهترین انسان روی زمین هستی»، سپس سر

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۱

شریفش را جدا نمود. درود خدا بر حسین علیه السّلام و دودمان پاکش باشد.

(۱) شاعر در این باره گوید:

فایّ رزیّهٔ عدلت حسینا غداهٔ تبیره کفّا سنان

«کدام فاجعه دردناکی در جهان است که با غم جانسوز شهادت حسین علیه السّلام برابری کند، آن هنگام که دستهای سنان سر از بدن او جدا کرد؟» روایت شده: هنگامی که مختار (در سال ۶۴) قیام کرد، سنان بن انس را دستگیر نمود، و سر انگشتانش را برید و سپس دستها و پاهایش را قطع کرد، و دیگی را که روغن در آن بود، با آتش به جوشش آورد، و سنان را در میان آن انداخت، و او در میان آن دست و پا زد و به هلاکت رسید.

خروش فرشتگان و بروز طوفان سیاه ..... ص : ۱۵۱

(۱) ابو طاهر برسی در کتاب معالم الدّین از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السّلام را به شهادت رساندند، فرشتگان شیون نمودند و عرض کردند: «پروردگارا! این حسین علیه السّلام برگزیده تو و پسر برگزیده تو و پسر پیامبر تو است.»

خداوند سایه و شکل حضرت قائم (عج) را به آنها نشان داد و فرمود:

«بهذا انتقم لهذا

، به دست این مرد، برای حسین علیه السّلام از دشمنانش انتقام گیرم.»

روایت‌کننده گوید: هنگام قتل امام حسین علیه السّلام غبار شدید و سیاه و تاریکی در آسمان کربلا همراه با وزیدن باد سرخ، بروز کرد که هوا

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۲

همچون شب تاریک شده که هیچ کس و هیچ چیز دیده نمی‌شد، به طوری که دشمنان گمان کردند دچار بلا و عذاب الهی شده‌اند، ساعتی با این وضع درنگ کردند، سپس آن ظلمت و طوفان برطرف گردید.

لحظات شهادت جانسوز حسین علیه السّلام از زبان هلال ..... ص : ۱۵۲

(۱) هلال بن نافع می‌گوید من در میان لشکر عمر سعد بودم، ناگاه شنیدم یکی فریاد زد «ای امیر! به تو مژده باد، این شمر است که حسین را کشت.»

من به بین دو صف رفتم خود را به بالین حسین علیه السّلام رساندم، دیدم او در حال جان کندن است، سوگند به خدا مجروح به خون آغشته‌ای ندیده بودم که چهره‌ای زیباتر و نورانی‌تر از چهره حسین علیه السّلام داشته باشد، نور تابان صورت، و زیبایی قیافه‌اش مرا از اندیشیدن در مورد کشته‌شدنش غافل نمود، در این حال طلب آب کرد، شنیدم مردی به او می‌گوید:

و اللّه لا تذوق الماء حتّی ترد الحامیهٔ فتشرب من حمیمها، سوگند به خدا آب را نچشی تا وارد حامیه دوزخ گردی، و از آب جوشان آن بنوشی.

امام حسین علیه السّلام فرمود: «وای بر تو! من وارد حامیه نگردم و از آب آن ننوشم، بلکه به جدّم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم وارد گردم، و در خانه او در جایگاه صدق در پیشگاه خدای مقتدر، سکونت نمایم، و از آب بهشتی تغییر ناپذیر می‌نوشم، و شکایت رفتار شما را به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم خواهم گفت.»

در این هنگام همه دشمنان خشمگین شدند به طوری که گویا

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۳

خداوند چیزی از رحم را در دل هیچ یک از آنها قرار نداده است، (۱) سرش را در حالی که با آنها سخن می‌گفت، از بدنش جدا ساختند، از بی‌رحمی و سنگدلی آنها تعجّب کردم و به آنها گفتم: از این پس هرگز در امری با شما همکاری نخواهم کرد.

غارت وسائل امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۱۵۳

پس از شهادت امام حسین علیه السّلام دشمنان غارتگر برای تاراج آنچه در خیمه‌ها است هجوم آوردند، نخست به سراغ حسین علیه السّلام آمدند، اسحاق بن حوبه حضرمی، پیراهن آن حضرت را غارت کرد، آن را پوشید، به بیماری پیسی مبتلا شد و موهای بدنش ریخت. روایت شده در پیراهن آن حضرت صد و ده و اندی پارگی بر اثر اصابت تیر و شمشیر و نیزه وجود داشت.

امام صادق علیه السّلام فرمود: «در بدن حسین علیه السّلام سی و سه جای اصابت نیزه، و جای سه و چهار ضربت شمشیر بود.»

بحر بن کعب تیمی شلوار آن حضرت را به یغما برد، روایت شده او زمین گیر شد، و هر دو پایش بی‌حرکت ماند.

اخنس بن مرثد حضرمی، عمامه آن حضرت را ربود، به گفته بعضی جابر بن یزید اودی (لعنه الله) عمامه آن حضرت را ربود، و آن را بر سرش گذاشت و دیوانه شد.

اسود بن خالد، نعلین آن حضرت را ربود.
بجدل بن سلیم کلبی انگشتری امام حسین علیه السّلام را ربود، و در انگشت خود کرد، انگشتش قطع شد و با همان انگشتر جدا گردید.
وقتی که مختار روی کار آمد، او را دستگیر کرد و دست و پاهایش را
غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۴
قطع کرد، و او را در همان حال که در خون غوطه‌ور بود رها نمود تا به هلاکت رسید.
(۱) قیس بن اشعث، قطیفه آن حضرت را که از جنس خزّ بود ربود، لعنت خدا بر او باد.
زره بتراء آن حضرت را عمر سعد (لعنه اللّه) به یغما برد، هنگامی که عمر سعد به دستور مختار، کشته شد، مختار آن زره را به قاتل او ابو عمره بخشید.
جمیع بن خلق اودی شمشیر آن حضرت را تاراج کرد، و به قولی مردی از بنی تمیم به نام اسود بن حنظله، آن را ربود.
و در روایت ابن سعد آمده: شمشیر آن حضرت را فلاقس نهشلی ربود، از محمّد بن زکریا نقل شده که گفت: آن شمشیر پس از ربودن فلاقس، در اختیار دختر حبیب بن بدیل قرار گرفت.
این شمشیر غارت شده، ذو الفقار حضرت علی علیه السّلام نبود، زیرا ذو الفقار و امثال آن از گنجینه‌های نبوّت و امامت است و در جای خود محفوظ می‌باشد، راویان حدیث، این مطالب را که ذکر نمودیم تصدیق می‌کنند.

با خبر شدن کنیز، و گزارش جانسوز او ..... ص : ۱۵۴

راوی گوید: کنیزی از خیمه‌های حسین علیه السّلام بیرون آمد، مردی به او گفت: «یا امهْ اللّه انّ سیّدك قتل، ای کنیز خدا آقای تو کشته شد.»
این کنیز گوید، تا این خبر را شنیدم با شتاب در حالی که فریاد گریه‌ام بلند بود، نزد خانمم (حضرت زینب علیها السّلام) رفتم، بانوان حرم وقتی که مرا در این حال دیدند برخاستند و همه شیون و فریاد
غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۵
می‌زدند و می‌گریستند.

غارت خیمه‌ها، و نخستین صدای مخالفت از ناحیه یک بانو ..... ص : ۱۵۵

(۱) دشمنان برای غارت و به یغما بردن آنچه در خیمه‌ها بود، به خیمه‌های فرزندان فاطمه و نور چشم حضرت زهرا علیها السلام از همدیگر پیش دستی کردند، حتّی چادری که بانویی به کمرش بسته بود، آن را می‌کشیدند و تاراج می‌کردند، دختران و بانوان خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم دسته جمعی از خیمه‌ها خارج شدند و گریه جانسوز می‌کردند، و از فراق شهیدان فریادشان به گریه بلند بود.
به روایت حمید بن مسلم، در این بین بانویی از طایفه بنی بکر بن وائل که با شوهرش در میان سپاه عمر سعد بود دید دشمنان به غارت خیمه‌ها پرداخته‌اند، شمشیری به دست گرفت و کنار خیمه‌ها آمد و فریاد زد: «ای آل بکر بن وائل! آیا لباسهای بانوان رسول خدا به یغما می‌رود؟ «لا حکم الّا للّه، یا لثارات رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم، فرمانی جز فرمان خدا نیست، مرگ بر حکومت غیر خدایی، ای خونخواهان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم برخیزید.» «۱»

شوهر آن زن، نزدش آمد و دستش را گرفت و او را به اقامتگاه خود باز گردانید.

زینب علیها السلام و بانوان در کنار بدن‌های پاره پاره شهیدان ..... ص : ۱۵۵

روایت‌کننده گوید: سپس [در روز یازدهم دشمنان، بانوان و کودکان

---

(۱). به این ترتیب در همان روز عاشورا، پرچم خونخواهی بر ضد خاندان پلید بنی امیّه برافراشته شد. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۶

حرم را به اجبار از خیمه‌ها بیرون کردند، (۱) و خیمه‌ها را به آتش کشیدند، و زنان را با سر برهنه و پای برهنه که لباسهایشان به غارت برده شده بود، در حالی که گریه می‌کردند، از خیمه‌ها بیرون آوردند، آنان را با خواری به عنوان اسیر به حرکت درآوردند، آنها می‌گفتند: «شما را به خدا ما را از کنار بدن پاره پاره حسین علیه السّلام عبور دهید.» آنها را از کنار قتلگاه عبور دادند، وقتی که بانوان به آن بدن‌های پاره پاره شهیدان نگاه کردند، فریاد گریه سر دادند، سیلی به صورتشان می‌زدند.

روایت‌کننده (حمید بن مسلم) می‌گوید:

فو اللَّه لا انسی زینب بنت علیّ علیه السّلام تندب الحسین، و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب، یا محمّداه! صلّی علیک ملائکهٔ السّماء هذا حسین مرمّل بالدّماء، مقطّع الاعضاء، و بناتک سبایا، الی اللَّه المشتکی و الی محمّد المصطفی ...، سوگند به خدا زینب دختر علی علیه السّلام را فراموش نمی‌کنم که با آهی جانکاه برای حسین علیه السّلام می‌گریست و با صدای اندوهبار، و قلبی پر درد صدا می‌زد: فریاد ای محمّد! درود فرشتگان آسمان بر تو باد، این حسین تو است که در خون غوطه‌ور است، اعضایش پاره پاره شده، و دخترانت به عنوان اسیر، حرکت داده می‌شوند، شکایتم را به سوی خدا و محمّد مصطفی صلی اللَّه علیه و آله و سلم و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیّد شهیدا علیهما السلام می‌برم، فریاد ای محمّد! این حسین است که به روی خاک افتاده، و باد شمال خاک بیابان را بر بدنش می‌پاشد، به دست ناپاک‌زادگان کشته شده است، آه! چه اندوه جانکاه، و چه مصیبت جانسوز، امروز مرگ جدّم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم را احساس می‌کنم، ای یاران محمّد! اینها ذریّه و فرزندان پیامبر برگزیده خدا هستند، که به اسارت برده می‌شوند.

طبق روایت دیگر زینب علیها السلام فرمود:

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۷

(۱) فریاد ای محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم! دخترانت را اسیر کرده‌اند، فرزندانت کشته شده‌اند و باد صبا بر بدنشان می‌وزد، این حسین تو است که سرش را از پشت گردنش جدا نموده‌اند، عمامه و لباسش را به یغما برده‌اند.

پدرم به فدای آن کسی که روز دوشنبه خیمه‌هایش غارت شد، پدرم به فدای آن کسی که طنابهای خیمه‌اش بریده شد، پدرم به فدای کسی که نه به سفری رفت که امید بازگشت در آن باشد و نه آن گونه مجروحی است که درمان گردد، پدرم و جانم قربان او باد.

بابی المهموم حتّی قضی، بابی العطشان حتّی مضی، بابی من یقطر شیبته بالدّماء، بابی من جدّه رسول اللَّه اله السّماء بابی من هو سبط نبیّ الهدی، بابی محمّد المصطفی، بابی خدیجهٔ الکبری، بابی علیّ المرتضی، بابی فاطمهٔ الزهراء سیّدهٔ النّساء بابی من ردّت له الشّمس حتّی صلّی، پدر و مادرم به فدای آن شخصی که با غمهای بسیار جان سپرد، پدرم به فدای آن لب تشنه‌ات که با لب عطشان به شهادت رسید، پدرم به فدای آن کسی که قطرات خون از محاسن شریفش می‌ریزد، پدرم به فدای آن کسی که جدّش رسول خدای آسمان است، پدرم به فدای آن کسی که نبیره پیامبر هدایت است، پدرم به فدای کسی که ستوده برگزیده است،

پدرم به فدای فرزند خدیجه کبری علیها السلام و علی مرتضی علیه السّلام و فاطمه زهرا علیها السلام، سرور زنان بهشت است، پدرم به فدای فرزند آن کسی که خورشید برای او بازگشت تا نمازش را بخواند.

«فابکت و اللّه کلّ عدوّ و صدیق، سوگند به خدا همه حاضران از دشمن و دوست (با دیدن حال زینب علیها السلام) گریستند.»

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۸

سکینه علیها السّلام کنار بدن پدر ..... ص : ۱۵۸

(۱) حضرت سکینه علیها السلام دختر امام حسین علیه السّلام پیکر امام حسین علیه السّلام را در آغوش کشید [ولی نگذاشتند که سکینه در بالین پدر بماند، به دستور عمر سعد] «فاجتمعت عدّة من الاعراب حتّی جرّوها عنه، گروهی از اعراب اجتماع کردند و سکینه علیها السلام را از بالین پدر کشیده و جدا نمودند.»

بدن نازنین حسین علیه السّلام پایمال اسبها ..... ص : ۱۵۸

عمر سعد در میان لشکرش اعلام کرد: «من ینتدب للحسین فیؤطّئ الخیل ظهره و صدره، کیست که در باره حسین داوطلب شود و بر پیکرش بتازد و پشت و سینه‌اش را پایمال سم ستوران کند؟» ده نفر از دشمنان داوطلب برای این کار شدند، اینها عبارت بودند از: ۱- اسحاق بن حوبه که پیراهن حسین علیه السّلام را ربود ۲- اخنس بن مرثد ۳- حکیم بن طفیل سبیعی ۴- عمر بن صبیح صیداوی ۵- رجاء بن منقذ عبدی ۶- سالم بن خیثمه جعفی ۷- صالح بن وهب جعفی ۸- واحظ بن غانم ۹- هانی بن ثبیت حضرمی ۱۰- اسید بن مالك (لعنهم اللّه) اینها سوار بر اسب، با تاختن بر بدن حسین علیه السّلام، آن چنان کردند که استخوانهای پشت و سینه آن حضرت شکسته شد.

روایت‌کننده می‌گوید: این ده نفر نزد ابن زیاد آمدند.

ابن زیاد گفت: شما کیستید؟

اسید بن مالك یکی از آنها گفت:

نحن رضضنا الصّدر بعد الظّهر بکلّ یعبوب شدید الاسر

«ما کسانی هستیم که استخوانهای سینه حسین را بعد از کوبیدن استخوانهای پشتش، پایمال سم اسبهای چالاك کردیم و کوبیدیم.»

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۵۹

«حتّی طحّنا حناجر صدره، (۱) تا اینکه استخوانهای سینه‌اش را همچون آسیا، نرم کردیم.»

به دستور ابن زیاد جایزه اندکی به آنها دادند.

ابو عمرو زاهد می‌گوید: «آن ده نفر را مورد توجّه و تحقیق قرار دادیم، دریافتیم که همه آنها زنا زاده بودند.»

مختار در عصر حکومت خود، آنها را دستگیر کرد، دستها و پاهایشان را در زمین به میخ‌ها بست، و مأمورانش سوار بر اسبها شده بر پشت آنها تاختند تا به هلاکت رسیدند.

مجازات سیاهی لشکر شدن ..... ص : ۱۵۹

عطاء بن ابی رباح [مفتی اهل مکّه، وفات یافته سال ۱۱۴ ه. ق می‌گوید: مردی را دیدم کور شده بود، او در سپاه عمر سعد در کربلا حضور داشت، از او پرسیدم: «چرا چشمانت کور شده است؟» گفت: من در کربلا در روز عاشورا (در میان لشکر عمر سعد) حاضر

بودم، ولی نه نیزه‌ای انداختم، و نه شمشیر زدم و نه تیری افکندم، هنگامی که امام حسین علیه السّلام کشته شد، به خانه‌ام بازگشتم، شب شد نماز عشا را خواندم و سپس خوابیدم، شخصی در عالم خواب نزد من آمد و گفت: «اجب رسول اللّه، پیام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم را اجابت کن.»

گفتم: مرا به رسول خدا چکار؟ گریبانم را گرفت و مرا کشان کشان به سوی آن حضرت برد ناگاه آن حضرت را در بیابانی دیدم که نشسته بود، آستینش را بالاـ زده و حربه‌ای در دستش بود، و در پیش رویش فرشته‌ای ایستاده بود که در دستش شمشیری از آتش داشت، او نه نفر از دوستان مرا کشت، به هر یک از آنها که شمشیر می‌زد، آن شخص در

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۰

آتش شعله‌ور می‌شد، (۱) به محضر آن حضرت نزدیک شدم و دو زانو در پیش روی آن حضرت نشستم و عرض کردم: «السّلام علیک یا رسول اللّه، سلام بر تو ای رسول خدا!» جواب سلام مرا نداد، و درنگ طولانی کرد، سپس سرش را بلند نموده و فرمود: «ای دشمن خدا! حرمت مرا هتک کردی، و عترت مرا کشتی، و حقّم را رعایت نکردی، و آنچه خواستی انجام دادی.»

عرض کردم: «ای رسول خدا! سوگند به خدا نه شمشیر زدم و نه نیزه افکندم، و نه تیر انداختم» فرمود:

«صدقت و لکن کثّرت السّواد،

راست می‌گویی ولی موجب افزودن سیاهی لشکر دشمنان شدی.»

نزدیک من بیا، نزدیک شدم ناگاه طشتی پر از خون دیدم، به من فرمود: «این خون پسرم حسین علیه السّلام است.» آنگاه از همان خون اندکی بر چشم من کشید، بیدار شدم، دیدم نابینا شده‌ام و تا حال همچنان کور هستم.

ورود فاطمه علیها السلام به عرصه قیامت و گریه جانسوز او ..... ص : ۱۶۰

از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم نقل شده فرمود: «هنگامی که روز قیامت بر پا شود، سراپرده‌ای از نور برای دخترم فاطمه علیها السلام بر پا سازند، و فرزندم حسین علیه السّلام در حالی که سر بریده خود را به دست گرفته باشد به سوی آن سراپرده حرکت کند، وقتی که چشم فاطمه علیها السلام به فرزندش افتد، شیون و ناله‌ای از دل برکشد که هیچ فرشته از مقرّبان، و هیچ پیغمبری از فرستادگان خدا، و هیچ مؤمنی در عرصه محشر باقی نماند جز اینکه بر حال او بگرید، آنگاه خداوند مثالی به صورت مردی خوش اندام بدون سر، مجسّم سازد که با قاتلین آن حضرت به

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۱

دادخواهی مخاصمه کند، (۱) پس خداوند همه کسانی را که در قتل او به نحوی شرکت جسته‌اند، به قتل رساند، و هلاک سازد، و سپس زنده شوند، و امیر مؤمنان علی علیه السّلام آنها را به قتل رساند، و باز زنده شوند، و حسن بن علی علیه السّلام آنان را بکشد و باز زنده گردند، و حسین علیه السّلام آنان را بکشد و باز زنده شوند، و از ذریّه ما هیچ فردی باقی نماند مگر این که یک بار ایشان را به قتل رساند، تا اینکه انتقام کشیده شود و خشمها فرو نشیند، و اندوهها فراموش شود.»

سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: «خداوند رحمت کند شیعیان ما را، سوگند به خدا مؤمنان حقیقی اینان هستند، زیرا در این مصیبت با ما شرکت جستند، و در این پیش آمد ناگوار، اندوهی طولانی و افسوسی فراوان خوردند.

و از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم نقل شده فرمود: «هنگامی که روز قیامت بر پا گردد، فاطمه علیها السلام در میان جماعتی از بانوان وابستگانش وارد محشر گردد، از سوی خدا فرمان آید که وارد بهشت شو، فاطمه علیها السّلام سوگند به می‌گوید: «به بهشت نروم تا اینکه بدانم پس از من با فرزندم حسین علیه السّلام چه کردند؟» خطاب رسد به قلب قیامت نظر کن، او به آن سو بنگرد حسین علیه السّلام را با پیکر بی‌سر ببیند که بر پا ایستاده، پس شیونی کشد، و من از شیون او شیون کنم، و همه کرّوبیان از

ناله و افغان ما بخروشند.

و طبق روایت دیگر: فاطمه علیها السلام فریاد می‌زند: «ای وای فرزندم! ای وای میوه دلم.»

خداوند خشمگین شود، و آتشی را که نامش «هبهب» است و آن را

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۲

هزار سال افروخته‌اند تا اینکه سیاه گشته، (۱) و هیچ گونه نسیمی به آن راه نیافته، و اندوهی از آن خارج نشده است، فرمان دهد که قاتلین حسین علیه السّلام را برباید، و آن آتش شراره‌ای کشد، و همه را در کام خود گیرد، آن آتش شیهه زند و بخروشد، آنان نیز شیهه زنند و بخروشند، آتش برافروزد، آنان نیز برافروزند، آنگاه آنها با زبانهای گوناگون می گویند: «خدایا! از چه جهت ما را قبل از بت‌پرستان بر آتش افکندی؟» خداوند متعال در پاسخ آنها می‌فرماید:

«انّ من علم لیس کمن لا یعلم،

آن که می‌داند با آن کس که نمی‌داند یکسان نیست.»

[یعنی فضولی موقوف، به شما مربوط نیست «۱»

عدم آمرزش قاتل حسین علیه السّلام ..... ص : ۱۶۲

در جلـد سـی ام کتاب تـذییل شـیخ المحـدّثین در بغـداد، محمّد بن نجّار، در بخش شـرح حال فاطمه دختر أبو العبّاس ازدی روایت شـده، طلحه گفت: «از رسـول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم شـنیدم فرمـود: حضـرت موسـی بن عمران، به خداونـد عرض کرد: «پروردگارا! هارون (برادرم) از دنیا رفت، او را بیامرز.» خداوند به موسـی علیه السّلام وحی کرد: «ای موسی بن عمران! اگر آمرزش همه پیشینیان و آیندگان را بخواهی، دعای تو را اجابت می کنم، جز قاتل حسین بن علی را که او را نیامرزم.»

---

(۱). این دو روایت را مرحوم شیخ صدوق رحمه اللَّه در کتاب عقاب الاعمال نقل کرده است.

(مؤلّف)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۳

(۱)

بخش سوم نگاهی به حوادث بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام ..... ص : ۱۶۳

اشاره

این بخش، آخرین بخش کتاب است.

سرهای شهیدان ..... ص : ۱۶۳

(۲) عمر سعد در روز عاشورا سر بریده امام حسین علیه السّلام را به خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی داد تا آنها آن را نزد ابن زیاد ببرند، سپس دسـتور داد سـر از بدن سایر شـهیدان جدا نمودند و آن سرها را به همراه شمر بن ذی الجوشن، و قیس بن اشعث، و عمرو بن حجّاج به سوی ابن زیاد فرستاد، آنها سرها را به کوفه آوردند.

عمر سـعد در روز عـاشورا تـا پایـان، و در روز بعـد تـا ظهر، در کربلا مانـد، سـپس اهل بیت امام حسـین علیه السّـلام و بازمانـدگان

شهیدان را، از کربلا به سوی کوفه روانه ساخت. بانوان شهیدان را، از کربلا به سوی کوفه

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۴

روانه ساخت. (۱) بانوان حرم را سوار بر شترانی کرد که تنها پاره گلیمی به پشتشان انداخته شده بود، و دارای محمل و سایبان نبودند، صورتهایشان باز بود، با اینکه آنها امانت‌های بهترین پیامبران، رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم بودند، آنان همچون اسیران ترک و روم در سخت‌ترین وضع و اندوه به سر می‌بردند، و به راستی چقدر این شاعر نیکو سروده که گوید:

یصلّی علی المبعوث من آل هاشم و یغزی بنوه انّ ذا لعجیب

«بر پیامبر برانگیخته شده از دودمان هاشم درود بفرستند، و از سوی دیگر با فرزندانش جنگ کرده و آنها را می‌کشند، به راستی که این موضوع بسیار عجیب است.»

و شاعر دیگر گوید:

أ ترجو امّة قتلت حسینا شفاعة جدّه یوم الحساب. «آیا آن امّتی که حسین علیه السّلام را کشتند امید به شفاعت جدّش در روز حساب قیامت دارند؟» روایت شده: تعداد سرهای شهیدان کربلا هفتاد و هشت سر بود، که قبیله‌های عرب برای تقرّب به پیشگاه ابن زیاد، و یزید بن معاویه، (لعنت خدا بر آنها) بین خود تقسیم نمودند به این ترتیب که:

قبیله کنده حامل سیزده سر بودند، که رئیسشان قیس بن اشعث بود.

قبیله هوازن حامل دوازده سر بودند که رئیسشان شمر بود.

قبیله تمیم حامل هفده سر شدند.

قبیله بنو اسد حامل شانزده سر شدند.

قبیله مذحج حامل هفت سر شدند.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۵

(۱) و سایر قبایل، حامل سیزده سر گشتند.

روایت‌کننده گوید: وقتی که عمر سعد از کربلا خارج شد، گروهی از بنی اسد به قتلگاه آمدند و بر پیکرهای پاک و به خون تپیده شهدا نماز خواندند، و آنها را در مکان‌هایی که اکنون مشخّص است، به خاک سپردند

ورود اسیران کربلا به کوفه ..... ص : ۱۶۵

عمر سعد اهل بیت امام حسین علیه السّلام و بازماندگان شهدا را به صورت اسیر به نزدیک کوفه رسانید، وقتی که آنها به کنار دروازه کوفه رسیدند، مردم کوفه برای تماشای آنها اجتماع کردند.

بانویی از زنان کوفه از پشت بام سر برآورد و صدا زد: «من ایّ الاساری انتنّ، شما اسیران از کدام طایفه هستید؟» آنها در پاسخ گفتند: «نحن اساری آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم، ما اسیران از آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم هستیم.»

آن بانو از پشت بام فرود آمد و آنچه از روپوش و پیراهن و روسری داشت، همه را جمع کرد و به اسیران داد، اسیران آنها را گرفتند و خود را پوشاندند.

حسن مثنّی همراه اسیران ..... ص : ۱۶۵

راوی گوید: امام سجّاد علیه السّلام همراه آن بانوان اسیر بود، که بر اثر بیماری رنجور و لاغر شده بود، همچنین حسن بن حسن که به حسن مثنّی معروف بود، همراه اسیران بود، او نسبت به عمو و رهبرش امام حسین علیه السّلام ایثار و فداکاری بسیار نمود، و با

کمال صبر و مقاومت،

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۶

جراحت‌های شمشیرها و نیزه‌های دشمن را تحمّل کرد، (۱) او در حالی که غرق در جراحات و زخمهای بسیار بود، در عین حال از میدان جنگ خارج شد و در بین اسیران بود.

مصنّف کتاب المصابیح می‌نویسد: حسن مثنّی فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام هفده نفر از دشمنان را به خاک هلاکت افکند، و در این درگیری، هیجده زخم بر بدنش اصابت کرد، به زمین افتاد، دائیش به نام اسماء بن خارجه او را به کوفه آورد و در آنجا مداوا نمود، تا اینکه سلامتی خود را بازیافت، آنگاه او را به مدینه روانه ساخت. «۱»

از جمله افرادی که همراه اسیران بودند، دو پسر امام حسن علیه السلام به نام زید و عمرو بودند.

خطبه پرشور حضرت زینب علیها السلام در کوفه ..... ص : ۱۶۶

وقتی که نگاه اهل کوفه به اسیران مظلوم افتاد ناله و گریه کردند، امام سجّاد علیه السّلام به آنها رو کرد و فرمود:

أتنوحون و تبکون من اجلنا؟ فمن الّذی قتلنا؟،

آیا شما به حال ما نوحه می‌کنید و می‌گریید، پس چه کسی ما را کشت؟

بشیر بن حزیم اسدی «۲» می‌گوید: در آن روز زینب علیها السلام دختر امام

---

(۱). حسن مثنّی (ع) رادمرد ارجمند و عالم ربّانی بود، و در عصر خود سرپرستی اوقاف و صدقات امیر مؤمنان علی (ع) را بر عهده گرفت، او با دختر عمویش فاطمه بنت الحسین (ع) ازدواج کرد، او در روز عاشورا با دشمنان جنگید و سخت مجروح شد، سرانجام با مداوا شفا یافت، هرگز ادّعای امامت نکرد، و در سال ۹۰ هجری قمری در مدینه از دنیا رفت، پسرش حسن مثلّث، ادّعای امامت کرد. (تسمیهٔ من قتل مع الحسین (ع)، ص ۱۵۷) (مترجم)

(۲). شبیر بن خزیم، و خذیم بن شریک نیز گفته شده که از اصحاب امام سجّاد (ع) بود (احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۹) و در بعضی از متون، مانند بحار، جلد ۴۵ ص ۱۰۸ تعبیر به بشیر بن حزیم اسدی شده است. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۷

علی علیه السّلام را مشاهده کردم:

فلم ار خفرهٔ قطّ انطق منها، کأنّها تفرغ عن لسان امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب و قد اومأت الی النّاس ان اسکتوا، فارتدّت الانفاس و سکنت الاجراس، (۱) تا آن روز بانوی پوشیده و نجیبی را مانند زینب علیها السلام هرگز ندیده بودم، که از او شیواتر سخن بگوید، گویی سخنانش از زبان حضرت علی علیه السّلام فرو می‌بارید، به مردم اشاره کرد که ساکت باشید، نفسها در سینه‌ها حبس شد، زنگها که در گردن اسبها و استرها بود از حرکت ایستاد.

متن خطبه حضرت زینب علیها السلام الحمد للّه و الصّلوهٔ علی جدّی محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم و آله الطّیّبین الاخیار. امّا بعد یا اهل الختل و الغدر و الخذل ا تبکون؟! فلا رقأت العبرهٔ و لا هدأت الرّنّهٔ انّما مثلکم کمثل الّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ الا و هل فیکم الّا الصّلف و النّطف، و الصّدر الشّنف و ملق الاماء و غمز الاعداء؟ او کمرعی علی دمنهٔ او کفضّهٔ علی ملحودهٔ، الا ساء ما قدّمت لکم انفسکم أنْ سَخِطَ اللَّهُ علیکم، و فی العذاب انتم خالدون.

أ تبکون و تنتحبون، ای و اللّه فابکوا کثیرا، و اضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترحضوها بغسل بعدها ابدا، و انّی ترحضوها قتل سلیل خاتم النّبوّهٔ، و معدن الرّسالهٔ، و سیّد شباب اهل الجنّهٔ، و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار حجّتکم و مدرهٔ

سنّتکم.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۸

الا ساء ما تزرون، و بعدا لکم و سحقا، فلقد خاب السّعی و تبّت الایدی، و خسرت الصّفقة و بؤتم بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ علیکم الذّلّة و المسکنة.

ویلکم یا اهل الکوفة أ تدرون ایّ کبد لرسول اللَّه فریتم، و ایّ کریمة له ابرزتم، و ایّ دم له سفکتم، و ایّ حرمة له انتهکتم، و لقد جئتم بها صلعاء عنقاء سواء فقماء [و فی بعضها: خرقاء شوهاء] کطلاع الارض، او ملاء السّماء، افعجبتم ان تمطر السّماء دما، و لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزی و انتم لا تنصرون و لا یستخفنّکم المهل، فانّه لا یحفزه البدار، و لا یخاف فوت الثّار، و انّ ربّکم لبالمرصاد، (۱) حمد و سپاس مخصوص خدا است، و درود بر پدرم محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم و فرزندان پاک و برگزیده او باد. امّا بعد: ای مردم کوفه! ای نیرنگبازان، بی‌وفایان و پراکندگان! آیا به حال ما گریه می‌کنید، اشکتان خشک مباد، و ناله شما فرو ننشیند، مثل شما مثل آن زنی است که رشته‌های خود را پس از تابیدن باز می‌کرد، چه فضیلتی در شما هست؟ لاف و گزاف، آلودگی و سینه‌های پرکینه، در ظاهر همانند کنیز چاپلوس، و در باطن همانند دشمنان سخن‌چین، یا مانند سبزی‌ها هستید که در لجنزارها روییده، و یا نقره‌ای که با آن قبر مرده را بیارایند، بدانید که برای آخرت خود کردار زشتی از پیش فرستادید که به خشم خداوند گرفتار، و در عذاب جاوید خواهید ماند.

آیا گریه می‌کنید؟ و فریاد گریه سر می‌دهید؟ آری به خدا سوگند باید زیاد بگریید و کمتر بخندید، که دامن خود را به عار و ننگ‌آلوده نموده‌اید که هرگز نمی‌توانید آن را بشویید؟ خون سرور جوانان اهل بهشت و پناه نیکان شما و گریزگاه پیش آمدهای ناگوار شما، و جایگاه رفیع حجّت شما و بزرگ و رهبر قوانین شما را ریخته‌اند.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۶۹

(۱) ای مردم کوفه! بدانید کار زشتی را انجام می‌دهید، از رحمت خدا دور باشید و نابود گردید که کوششهای شما به هدر رفت و دستهای شما از کار بریده شد، و در سودای خود زیان دیدید و گرفتار خشم خدا گشتید، و سکّه خواری و بدبختی به نام شما زده شد.

وای بر شما ای اهل کوفه! آیا می‌دانید که چه جگری از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم را بریدید؟ و چه افراد پوشیده به حجاب را از حرمش بیرون کشیدید، و چه خونی را از او ریختید، و چه احترامی را از او هتک کردید؟

قطعا کاری بس هولناک، زشت، سخت، ناروا، خشونت‌بار و شرم‌آور به لبریزی سراسر زمین، و گنجایش آسمان انجام دادید.

آیا برای شما شگفت‌آور است که آسمان در این ماجرا خون ببارد؟

همانا شکنجه و عذاب جهان آخرت، ننگین‌تر خواهد بود، و کسی شما را یاری نکند و از مهلتی که به شما داده شده استفاده نخواهید کرد، که پیشی گرفتن شما، خدا را شتابزده نمی‌کند، و او از فوت (انتقام) نمی‌هراسد، همانا که پروردگار شما در کمینگاه است.

راوی گوید: سوگند به خدا مردم کوفه را حیران و بهت‌زده دیدم گریه می‌کردند، و از حیرت انگشت خود را با دندان می‌گزیدند.

پیرمردی را گریان دیدم در کنارم ایستاده، آنقدر گریست که ریشش خیس شد، و در حال گریه خطاب به خاندان نبوّت می‌گفت: «پدر و مادرم به فدای شما، پیران شما برتر از پیران دیگر، و جوانانتان بهتر از جوانان دیگر، و زنانتان برتر از زنان دیگر، و نسل شما بهتر از نسلهای دیگر هستند که نه خوار می‌گردند و نه شکست‌پذیر می‌شوند.»

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۰

خطبه فاطمه صغری علیها السلام ..... ص : ۱۷۰

(۱) زید بن امام کاظم علیه السّلام می گوید: پدرم از جدّش روایت کند که گفت:

فاطمه صغری علیها السلام «۱» پس از آنکه از کربلا وارد کوفه شد این خطبه را (در برابر اجتماع مردم) خواند:

الحمد للّه عدد الرّمل و الحصی وزنهٔ العرش الی الثّری احمده و اؤمن به و اتوکّل علیه و اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له، و انّ محمّدا عبده و رسوله، و انّ ذرّیته ذبحوا بشطّ الفرات بغیر ذحل و لا تراث، حمد و سپاس می گذارم خداوند را به عدد شن‌ها و ریگها و هموزن جهان از عرش تا خاک، او را ستایش کنم و به او ایمان آورده‌ام، و بر او توکّل می کنم. و گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست، و شریک ندارد، و این که محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا است، و ذریّه و فرزندان او را در کنار فرات سر بریدند، با آنکه کسی را نکشته بودند تا طلب قصاص کنند.

اللّهم انّی أعوذ بک ان افتری علیک الکذب، و ان اقول علیک خلاف ما انزلت من اخذ العهود لوصیّهٔ علیّ بن ابی طالب علیه السّلام، المسلوب حقّه المقتول بغیر ذنب- کما قتل ولده بالامس- فی بیت من بیوت اللّه، فیه معشر مسلمهٔ بألسنتهم، تعسا لرءوسهم، ما دفعت عنه ضیما فی حیاته، و لا عند مماته حتّی قبضته الیک، محمود النّقیبهٔ، طیّب العریکهٔ، معروف المناقب، مشهور المذاهب لم تأخذه اللّهم فیک لومهٔ لائم،

---

(۱). فاطمه صغری همان دختر امام حسین (ع) است، که امام حسین (ع) او را همسر برادرزاده‌اش حسن مثّنی نمود، او با خواهرش سکینه همسر عبد اللّه بن حسن در کربلا و مصائب عاشورا و حوادث اسارت حضور داشتند تا به مدینه باز گشتند.

(مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۱

و لا عذل عاذل، هدیته یا ربّ للاسلام صغیرا، و حمدت مناقبه کبیرا، و لم یزل ناصحا لک و لرسولک صلواتک علیه و آله حتّی قبضته الیک زاهدا فی الدّنیا غیر حریص علیها، راغبا فی الآخرهٔ مجاهدا لک فی سبیلک، رضیته فاخترته و هدیته الی صراط مستقیم،

(۱) خدایا! به تو پناه می‌آورم از اینکه دروغ بر تو بندم، و بر خلاف آنچه بر رسول خود فرستاده‌ای سخنی گویم، رسول تو پیمانها (ی محکم) برای وصیّ خود علی بن ابی طالب علیه السّلام از مردم گرفت، ولی آنها حقّش را غصب کردند، و او را بی گناه کشتند- همان گونه که فرزندش دیروز (روز عاشورا)- در خانه‌ای از خانه‌های خدا (کربلا) در نزد گروهی که مسلمان زبانی بودند کشته شد.

ای خاک بر سرشان! که نه در زندگی او (فرزند علی علیه السّلام) ستمی را دفع کردند، و نه به هنگام مرگش او را یاری نمودند، تا آنکه روحش را قبض کردی در حالی که طینتی پاک، و طبیعتی پسندیده، فضایلی معروف همگان، و عقائدی نیک که نزد همه مشهور بود داشت، خدایا! او در راه تو از سرزنش ملامتگران نهراسید، و از نکوهش کسی باک نداشت.

پروردگارا! تو فرزند علی علیه السّلام [حسین علیه السّلام را از خردسالی به اسلام هدایت فرمودی، و در بزرگی، خصال اخلاقی او را ستودی، او پیوسته به وظیفه خیرخواهی نسبت به تو و پیامبرت (صلوات تو بر او و بر آلش) اقدام می کرد، تا آنکه او را به سوی خود بردی، در حالی که حرص و دلبستگی به دنیا نداشت، و شیفته آخرت بود، برای رضای تو در راه تو جهاد و کوشش نمود، او را پسندیدی و برگزیدی و او را به سوی صراط مستقیم هدایت فرمودی.

امّا بعد: یا اهل الکوفهٔ، یا اهل المکر و الغدر و الخیلاء، فانّا اهل بیت ابتلانا اللّه بکم و ابتلاکم بنا فجعل بلاءنا حسنا، و

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۲

جعل علمه عندنا، و فهمه لدینا فنحن عیبهٔ علمه، و وعاء فهمه و حکمته، و حجّته علی اهل الارض فی بلاده لعباده، اکرمنا اللّه بکرامته

و فضّلنا بنبيّه محمّد صلى اللَّه عليه و آله و سلم عَلى كَثِيرٍ مِمَّنْ خلق تفضيلا بيّنا.

فكذّبتمونا و كفّرتمونا، و رأيتم قتالنا حلالا و اموالنا نهبا، كأنّنا اولاد ترك او كابل، كما قتلتم جدّنا بالامس، و سيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت، لحقد متقدّم، قرّت لذلك عيونكم، و فرحت قلوبكم، افْتِراءً عَلَى اللَّهِ و مكرا مكرتم وَ اللَّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ، (۱) اما بعد: ای مردم کوفه! ای اهل حیله و نیرنگ و بی‌وفا و خودخواه، ما خانواده‌ای هستیم که خداوند ما را به شما و شما را به ما آزمایش فرمود. ما از آزمایش به طور نیک بیرون آمدیم، خداوند علمش را در نزد ما قرار داد و ما را دارای فهم و دریافت کرد، ما کانون علم خدا و مرکز فهم و حکمت او، و حجّت او بر اهل زمین در شهرهایش برای بندگانش هستیم، خداوند ما را به کرامتش، کرامت داد، و به وجود پیامبرش حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشید، ولی شما ما را دروغگو دانستید، و در مورد ما ناسپاسی نمودید، کشتن ما را حلال دانسته، و اموال ما را به یغما بردید، گویی ما از فرزندان ترک و کابل بودیم، چنان که دیروز جدّ ما (حضرت علی علیه السّلام) را کشتید، و خون ما از شمشیرهای شما بر اثر کینه‌های گذشته می‌چکد، چشم شما به این گونه اعمال ناروا روشن شد، و دلتان شاد گشت، با این دروغی که بر خدا بستید، و نیرنگی که با خدا کردید، ولی خدا بهترین مکرکننده‌ها است.

فلا تدعونّكم انفسكم الى الجذل بما اصبتم من دمائنا، و نالت ايديكم من اموالنا، فانّ ما اصابنا من المصائب الجليلة و

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۳

الرّزايا العظيمة «فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ، لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.»

تبّا لكم، فانتظروا اللّعنة و العذاب، فكأن قد حلّ بكم و تواترت من السّماء نقمات، بعذاب، و يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثمّ تخلّدون فى العذاب الاليم يوم القيامة بما ظلمتمونا أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، (۱) مبادا به خاطر خونی که از ما ریختید، و اموالی را که از ما تاراج کردید، شاد باشید، چرا که مصائب بزرگ و حوادث تلخ بسیار دشواری که به ما رسید، در کتاب تقدیرات الهی ثبت بود قبل از آنکه زمین را بیافرینند، و این بر خدا آسان است، این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید، تأسّف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید، و خداوند هیچ متکبّر فخر فروشی را دوست ندارد. «۱»

ای کوفیان! مرگتان باد! منتظر عذاب و لعنت خدا باشید که گویی نزدیک است بر شما وارد شود، و عذابهای پی در پی از آسمان بر شما فرو ریزد، که شما را هلاک کند، و شما را در این جهان به جان یک دیگر اندازد، سپس وارد عذاب دردناک روز قیامت گردید، به خاطر ظلمهایی که بر ما روا داشتید، آگاه باشید لعنت خدا بر ستمگران باد.

ويلكم أ تدرون ايّة يد طاعنتنا منكم و ايّة نفس ترغب الى قتالنا؟ ام بايّة رجل مشيتم الينا تبغون محاربتنا؟

قست و اللَّه قلوبكم، و غلظت اكبادكم، و طبع على افئدتكم، و ختم على اسماعكم و ابصاركم و سوّل لكم الشيطان، و املى

---

(۱). اقتباس از آیه ۲۲ و ۲۳ سوره حدید

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۴

لكم و جعل على بصركم غشاوة فانتم لا تهتدون، (۱) وای بر شما آیا می‌دانید کدام دست بر ما ستم کرد؟ و کدام دل به جنگ با ما رغبت نمود؟ و با کدامین پای، به قصد جنگ با ما بیرون آمدید؟ سوگند به خدا دل شما سخت و بی‌رحم شد، و جگرهایتان درشت گردید، و بر دلها و گوشها و چشمهای شما مهر نهاده شد، و شیطان زشتیها را در نظر شما بیاراست، و به شما نوید عمر طولانی داد، و بر چشمهای شما پرده (جهل و غرور) آویخته شده است، و راه هدایت را نمی‌شناسید.

فتبّا لكم يا اهل الكوفة ایّ تراث لرسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله و سلم قبلكم و ذحول له لديكم بما عندتم باخيه علىّ بن ابى طالب

جدّی و بینه و عترته الطّیّبین الاخیار فافتخر بذلک مفتخر، و قال:

نحن قتلنا علیّا و بنی علیّ بسیوف هندیّهٔ و رماح

و سبینا نسائهم سبی ترک و نطحناهم فایّ نطاح

مرگتان باد ای کوفیان! چه کینه‌ای به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و چه دشمنی با او داشتید؟ که این گونه با برادرش علیّ بن ابی طالب علیه السّلام جدّم و پسران و عترت پاک و نیکش رفتار نمودید، تا آنجا که مردی از شما افتخار کرد و از روی افتخار چنین گفت:

ما علی و پسرانش را کشتیم، به شمشیرهای هندی و نیزه‌ها، زنهایشان را همانند اسیران ترک اسیر کردیم، و آنها را با سخت‌ترین شکنجه درهم شکستیم.

بفیک ایّها القائل الکثکث، و الاثلب، افتخرت بقتل قوم زکّاهم اللّه و اذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا، فاکظم و اقع کما اقعی ابوک فانّما لکلّ امرء ما اکتسب و ما قدّمت یداه! حسدتمونا- ویلا لکم- علی ما فضّلنا اللّه علیکم

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۵

فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا و بحرک ساج لا یواری الدّعاء مصا

ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ، وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ، وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ، (۱) خاک و سنگ در دهانت ای شاعر! آیا به کشتن آن قومی می‌نازی، که خداوند آن قوم را پاک و پاکیزه ساخت، و پلیدی را از آنها دور نمود، دهانت را ببند، و در جای خود بنشین همان گونه که پدرت نشست که برای هر شخصی همان است که تحصیل کرده و به پیش فرستاده است.

وای بر شما! آیا به ما حسادت می‌ورزید؟ به خاطر آنکه خداوند ما را بر شما برتری بخشیده است.

گناه ما چیست که دریاهای (فضائل) ما جهان را فروگرفت، و دریای تو روپوش کوچکی است که حتّی حشره دعموس (جانور کوچ دریایی) را نمی‌پوشاند. این از فضل خدا است که به هر کس بخواهد و شایسته ببیند عطا می‌کند، و خداوند دارای عطای بزرگ است، و کسی که خداوند برای او نوری قرار نداده، برای او نوری وجود ندارد. «۱»

روایت‌کننده می‌گوید: [خطبه حضرت فاطمه صغری علیها السلام آن چنان حاضران را تحت تأثیر قرار داد که صدای آنها به گریه بلند شد و گفتند: «ای دختر پاکان! بس کن که با گفتارت دلهای ما را سوزاندی و گلوها و سینه‌های ما را کباب کردی، و درون ما را شعله‌ور ساختی.»

آنگاه آن بانو ساکت شد.

---

(۱). اقتباس از آیه ۴۰ سوره نور

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۶

خطبه امّ کلثوم دختر علی علیه السّلام ..... ص : ۱۷۶

(۱) در همان روز حضرت ام کلثوم علیها السلام دختر علی علیه السّلام از پشت پرده نازک، در حالی که با صدای بلند می گریست چنین خطبه خواند:

یا اهل الکوفهٔ سوءا لکم، ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه، و سبیتم نسائه و نکبتموه؟ فتبّا لکم و سحقا، ویلکم أ تدرون ایّ دواه دهتکم؟ و ایّ وزر علی ظهورکم حملتم، و ایّ دماء سفکتم، و ایّ کریمهٔ اصبتموها؟ و ایّ اموال نهبتموها، قتلتم خیر رجالات بعد النّبیّ و نزعت الرّحمهٔ من قلوبکم، أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، و حزب الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ، ای کوفیان،

کار بسیار بدی انجام دادید (روزگارتان تیره باد) چرا حسین را تنها گذاشتید و او را کشتید، و اموالش را به یغما بردید و تصاحب کردید. و بانوان حرمش را اسیر کرده و آزردید؟

هلاکت باد بر شما، و از رحمت خدا دور گردید، وای بر شما! آیا می‌دانید چه فاجعه دردناکی را مرتکب شده‌اید؟ چه خونهایی را ریختید؟ چه گستاخی به حریم بزرگان نمودید؟ و لباس چه کودکانی را ربودید؟ و چه اموالی را تاراج کردید؟ شما بهترین مردان بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را کشتید؟ رحم و مهر از دلهای شما رخت بربسته، آگاه باشید که حزب خدا پیروزند، و حزب شیطان در ضرر و زیان می‌باشند.

قتلتم اخی صبرا فویل لامّکم ستجزون نارا حرّها یتوقّد

سفکتم دماء حرّم اللَّه سفکها و حرّمها القرآن ثمّ محمّد

الا فابشروا بالنار انّکم غدا لفی قعر نار حرّها یتصعّد

و انّی لأبکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النّبیّ سیولد

بدمع غزیر مستهلّ مکفکف علی الخدّ منّی دائما لیس یجمد غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۷

(۱) «شما برادرم را بی‌دفاع کشتید، وای بر شما که به زودی با آتش داغ شعله‌ور دوزخ، مجازات خواهید شد شما خونهایی را ریختید که خداوند و سپس قرآن و محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم ریختن آن خونها را حرام کرده است.

آگاه باشید: آتش دوزخ بر شما بشارت باد، شما در فردای قیامت در قعر آتش دوزخی هستید که همواره زبانه می‌کشد.

من در طول زندگیم برای مصائب برادرم می‌گریم، برای آن کسی که پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم بهترین مولود بود.

با اشکهای فراوان و ریزان که پیوسته بی‌آنکه خشک شوند، بر گونه‌ها ریخته گردند.»

خطبه حضرت ام کلثوم علیها السلام همه حاضران را دگرگون و ماتم زده کرد، به طوری که از هر سو ناله و شیون برخاست، زنها موهای خود را پریشان کرده بودند، و خاک بر سرهای خود می‌ریختند، و صورتهای خود را می‌خراشیدند، و سیلی بر صورت خود می‌زدند و فریاد وای و هلاکتشان بلند بود، مردان نیز می‌گریستند و ریشهای خود را (از شدّت اندوه) می‌کندند، هیچ مرد و زنی مانند آن روز گریه و زاری نکردند.

خطبه امام سجّاد علیه السّلام در کوفه ..... ص : ۱۷۷

سپس امام سجّاد علیه السّلام با دست اشاره به مردم کرد ساکت شوید، همه ساکت شدند، آنگاه برخاست و ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر محمّد مصطفی صلی اللَّه علیه و آله و سلم چنین فرمود:

ایّها النّاس من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فأنا اعرّفه

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۸

بنفسی: انا علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب، انا بن المذبوح بشطّ الفرات من غیر ذحل و لا تراث، انا بن من انتهک حریمه، و سلب نعیمه، و انتهب ماله، و سبی عیاله، انا بن من قتل صبرا، و کفی بذلک فخرا ایّها النّاس! ناشدتکم اللَّه هل تعلمون انّکم کتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتموه من انفسکم العهد و المیثاق و البیعهٔ، و قاتلتموه و خذلتموه؟ فتبا لم قدّمتم لانفسکم و سوءتا لرأیکم، بایّهٔ عین تنظرون الی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم اذ یقول لکم:

قتلتم عترتی، و انتهکتم حرمتی فلستم من امّتی؟،

(۱) ای مردم! آن کس که مرا شناخت و آن کس که مرا نشناخت خود را به او معرّفی می‌کنم، من علی پسر حسین علیه السّلام فرزند علی بن ابی طالب علیه السّلام هستم، من پسر کسی هستم که در کنار فرات بدون آنکه خونی را از او طلبکار باشند و

خواستار قصاص شوند. او را سر بریدند، من پسر آن کسی هستم که حریم حرمت او را شکستند، و مال او را به یغما بردند، و اهل بیت او را به اسیری گرفتند، من پسر آن کسی هستم که او را بدون دفاع کشتند، و این افتخار (شهادت) ما را بس. ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که برای پدرم نامه نوشتید، ولی او را فریب دادید، و پیمان و عهد و میثاق بستید و بیعت کردید، در عین حال با او جنگیدید، و او را بی‌یاور گذاشتید، هلاکت باد بر شما که چه توشه‌ای برای خود به پیش فرستادید؟ و زشت باد رأی شما، با کدام چشم، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم را می‌نگرید، آن هنگام که به شما بفرماید: عترت مرا کشتید، و حریم حرمت او را شکستید، پس شما از امّت من نیستند.

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۷۹

بازتاب خطبه امام سجّاد علیه السّلام و پاسخ او به گفتار کوفیان ..... ص : ۱۷۹

(۱) خطبه حضرت سجّاد علیه السّلام موجب شد که از هر سو صداها بلند گردید، گروهی به گروه دیگر می‌گفتند: «هلاک شدید و نفهمیدید.»

آنگاه امام سجّاد علیه السلام فرمود: «خدا رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد، و وصیّت مرا به خاطر خدا و رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و خاندانش نگهدارد، چرا که بر ما لازم است پیروی نیکی از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم نماییم.»

در این هنگام همه حاضران گفتند: «ای فرزند رسول خدا! همه ما شنوا و فرمانبردار شما هستیم، پیمان تو را حفظ کنیم، و دل به تو بندیم و از تو جدا نشویم، به ما فرمان بده که مطیع فرمان توئیم، جنگ کنیم با هر که با تو بجنگد، صلح کنیم با هر که با تو صلح کند، و از یزید (لعنه اللّٰه) قصاص نماییم، و از کسانی که به تو و ما ستم کردند، بیزاری جوییم.»

امام سجّاد علیه السّلام به آنها رو کرد و فرمود:

هیهات هیهات ایّها الغدرة المکرة، حیل بینکم و بین شهوات انفسکم، أ تریدون ان تأتوا الیّ کما اتیتم الی ابی من قبل؟! کلّا و ربّ الرّاقصات، فانّ الجرح لما یندمل ...»

هیهات و هرگز!! ای فریبکاران دغلباز که به خواسته‌های دل نخواهید رسید، آیا می‌خواهید همان گونه مرا یاری کنید که پدر مرا یاری کردید؟ هرگز چنین نخواهد شد، سوگند به پروردگار شترانی که حاجیان را به منی و عرفات می‌برند، هنوز زخمها التیام نیافته است پدرم همراه یارانش دیروز کشته شده‌اند، و هنوز داغ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فراموش نشده است و داغهای پدر و فرزندان پدر و جدّم، موی رخسارم را سفید کرده و تلخی آن در بین حلقوم و حنجره‌ام

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۰

بجاست، و اندوه آن در سینه‌ام باقی مانده است، (۱) خواهش من از شما این است که نه با ما باشید و نه بر ما.

در این هنگام امام سجّاد علیه السّلام این اشعار را خواند:

لا غرو ان قتل الحسین، و شیخه قد کان خیرا من حسین و اکرما

فلا تفرحوا یا اهل کوفة بالّذی اصاب حسینا کان ذلک اعظما

قتیل بشطّ النّهر روحی فدائه جزاء الّذی ارداه نار جهنّما

«عجبی نیست اگر حسین علیه السّلام (از روی ظلم) کشته شد، چرا که پدرش علی علیه السّلام که از او برتر و گرامی‌تر بود کشته شد.

ای مردم کوفه! از آنچه که بر حسین علیه السّلام وارد شد، شادمان نباشید، چرا که گناهی بزرگتر از هر گناه مرتکب شده‌اید جانم

به فدای آن حسینی که در کنار نهر فرات کشته شد، که کیفر آن کسانی که او را کشتند و خوار شمردند، آتش دوزخ است.»

مجلس ابن زیاد، و گفتگوی شدید زینب علیها السلام با او ..... ص : ۱۸۰

عبیـد اللّه بن زیاد در قصـر خود نشـست و به همه مردم اجازه عمومی داد تا در مجلس او حاضـر شوند، آنگاه سـر بریده امام حسـین علیه السّـلام را آوردنـد، و در پیش روی او نهادنـد، سـپس اهل بیت امام حسـین علیه السّـلام از بانوان و کودکان را وارد آن مجلس کردند حضرت زینب علیها السّلام به طور ناشناس وارد مجلس شد و در گوشه‌ای نشست، ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۱

(۱) گفته شد: زینب علیها السلام دختر علی علیه السّلام است.

ابن زیاد رو به او کرد و گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد، و دروغ شما در گفتارتان را آشکار نمود.»

حضرت زینب علیها السّلام جواب داد:

انّما یفتضح الفاسق، و یکذب الفاجر و هو غیرنا، همانا شخص فاسق رسوا می‌شود و بدکار دروغ می‌گوید، و او دیگری است نه ما.

ابن زیاد گفت: کار خدا را نسبت به برادر و اهل بیتت چگونه دیدی؟

حضرت زینب علیها السّلام فرمود:

ما رأیت الّا جمیلا، هؤلاء قوم کتب اللّه علیهم القتل، فبرزوا الی مضاجعهم، و سـیجمع اللّه بینک و بینهم، فتحاجّ و تخاصم، فانظر لمن الفلـج یومئـذ هبلتـک امّـک یـا ابـن مرجـانه، من جز خیر و زیبـایی چیزی ندیـدم، اینـان افرادی بودنـد که خداونـد مقـام شـهادت را سرنوشـتشان سـاخت، از این رو داوطلبـانه به خوابگاه‌هـای خـود شـتافتند، به زودی خداونـد بین آنـان و تو را جمع کنـد، تـا تو را به محاکمه بکشد، اکنون بنگر در آن دادگاه و محاکمه، چه کسـی پیروز و چه کسـی درمانده است؟ مادرت به عزایت بنشـیند ای پسر مرجانه! «۱» ابن زیاد از سخنان زینب علیها السلام خشمگین شد به گونه‌ای که گویی بر کشتن زینب علیها السلام تصمیم گرفت.

---

(۱). در اینجـا زینب (س) ابن زیاد را به عنوان پسـر مرجانه خوانـد، ناپاک بودن مرجانه معروف بود، چنان که علی (ع) به میثم تمّار فرمود:

«لیأخذنّک الزّنیم ابن الامهٔ الفاجرهٔ، عبید اللّه بن زیاد

، تو را شخصـی پست و فرومایه، فرزنـد کنیز بـدکار، یعنی عبید اللّه بن زیاد دسـتگیر می‌کند.» همان گونه که علی (ع) خبر داده بود رخ داد. (سفینهٔ البحار، چاپ جدید، ج ۳، ص ۵۷۷)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۲

(۱) عمرو بن حریث که در مجلس حاضر بود به ابن زیاد گفت: «این زنی بیش نیست، زن را نباید به گفتارش مجازات کرد.»

ابن زیاد به زینب علیها السلام گفت: «خداوند دل مرا با کشتن حسین گردنکش تو و افراد قانون شکن فامیلت، شفا بخشید.»

زینب علیها السـلام فرمود: «به جانم سوگنـد بزرگ فامیل مرا کشتی، و شاخه‌های مرا بریـدی و ریشه مرا کندی، اگر شـفای دلت در این است باشد.»

ابن زیاد گفت: «هـذه سـجّاعهٔ، و لعمری لقـد کان ابوک شاعرا: این زن با قافیه و آهنگ سـخن می‌گوید، سوگند به جانم پدرت نیز شاعر قافیه پرداز بود.»

زینب علیهـا السـلام فرمود: «ای پسـر زیاد، زن را به قافیه پردازی چه کار؟ و من تعجّب می‌کنم از کسـی که با قتل امامانش، دلش را شفا می‌بخشد، و می‌داند که فردای قیامت آنها از او انتقام می‌گیرند.»

گفتگوی شدید امام سجّاد علیه السّلام با ابن زیاد ..... ص : ۱۸۲

سپس ابن زیاد متوجّه امام سجّاد علیه السّلام شده و گفت: «این کیست؟» یکی از حاضران گفت: علی پسر حسین علیه السّلام است.

ابن زیاد گفت: مگر خداوند علی پسر حسین را نکشت؟

امام سجّاد علیه السّلام فرمود: من برادری به نام علی اکبر داشتم که مردم او را کشتند؟

ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود: «

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها ، خداوند ارواح را به هنگام مرگ، قبض می‌کند.» «۱»

---

(۱). سوره زمر، آیه ۴۲

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۳

(۱) ابن زیاد گفت: آیا تو جرأت پاسخگویی به گفتار مرا داری؟! سپس به مأموران جلّادش رو کرد و گفت: «این را ببرید و گردنش را بزنید.»

در این هنگام حضرت زینب علیها السلام خود را سپر امام سجّاد علیه السّلام قرار داد و خطاب به ابن زیاد، فریاد زد: «ای پسر زیاد! آن همه از خون ما ریختی برای تو بس است اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش.»

[ابن زیاد در این هنگام از کشتن امام سجّاد علیه السّلام صرف نظر کرد و گفت: «رهایش کنید، به گمانم همان بیماری و رنجوری او را بکشد.»]

در این هنگام امام سجّاد علیه السّلام به زینب علیها السلام رو کرد و فرمود: «عمّه جان آرام باش تا من با او سخن بگویم.» سپس به ابن زیاد رو کرد و فرمود:

ا بالقتل تهدّدنی یا بن زیاد، اما علمت انّ القتل لنا عادة و کرامتنا الشّهادة

، ای پسر زیاد! آیا مرا از مرگ می‌ترسانی، مگر نمی‌دانی که کشته شدن برای ما یک کار عادی است، و شهادت مایه سربلندی ما می‌باشد.

آنگاه ابن زیاد دستور داد، امام سجّاد علیه السّلام و همراهانش را به خانه‌ای که در کنار مسجد اعظم کوفه بود بردند و در آنجا زندانی نمودند.

زینب علیها السلام [برای اینکه مبادا بانوانی به ملاقات آنها بیایند و همین ملاقات موجب یک نوع شماتت و تحقیر خاندان عصمت گردد] فرمود: «هیچ زن عرب نژاد حقّ ملاقات با ما را ندارد، جز کنیزان که آنها نیز مانند ما اسیری دیده‌اند.»

گرداندن سر امام حسین علیه السّلام در کوچه‌های کوفه ..... ص : ۱۸۳

سپس عبید اللَّه بن زیاد فرمان داد تا سر مقدّس حسین علیه السّلام را در

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۴

کوچه‌های کوفه بگردانند، مأموران این فرمان را اجرا نمودند، (۱) در اینجا شایسته میدانم نظر شما را به اشعاری که یکی از خردمندان در سوگ یکی از شهیدان از فرزندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم سروده است جلب کنم:

رأس بن بنت محمّد و وصیّه للنّاظرین علی قناة یرفع

و المسلمون بمنظر و بمسمع لا منكر منهم و لا متفجّع
كحلت بمنظرك العيون عمايةً و اصمّ رزؤك كلّ اذن تسمع
ايقظت اجفانا و كنت لها كرى و انمت عينا لم تكن بك تهجع
ما روضةً الّا تمنّت انّها لك حفرة و لخطّ قبرك مضجع

«سر پسر دختر پیامبر و وصیّ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را به روی نیزه بالا می‌برند تا تماشاگران تماشا کنند.

مسلمانان آن سر را بر بالای نیزه می‌نگرند و (صداها را) می‌شنوند، و هیچ یک از آنها از آن جلوگیری نمی‌کند، و اظهار درد و آه و ناله نمی‌نماید.

کور گردد آن چشمی که آن منظره را دید، و کر باد هر گوشی که مصیبت جانسوز تو را شنید، و از تو دفاع نکرد.

ای حسین! با جانبازی خود، آن چشمهایی را که در رابطه با تو در خواب بودند، بیدار کردی، و آن چشمهایی را که در رابطه با تو نخوابیدند، به خواب فرستادی.

در همه جهان، هیچ باغی نبود مگر آنکه آرزو داشت که مرقد منوّرت، و آرامگاه ابدیت در آن قرار گیرد.»

شهادت قهرمانانه عبد اللَّه بن عفیف ..... ص : ۱۸۴

سپس عبید اللَّه بن زیاد (در مسجد اعظم کوفه در میان اجتماع مردم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۵

بالای منبر رفت، (۱) پس از حمد و ثنای الهی در ضمن گفتارش چنین گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که حق و صاحبان حق را آشکار کرد، امیر مؤمنان (یزید) و شیعیانش را پیروز و چیره نمود، و دروغگو و پسر دروغگو را کشت.»

او همین که سخن را به اینجا رسانید، عبد اللَّه بن عفیف ازدی که از پارسایان و شیعیان نیک حضرت علی علیه السّلام بود، و چشم چپش در جنگ جمل- که در رکاب علی علیه السّلام با دشمن می‌جنگید بر اثر اصابت تیر، و چشم راستش را در جنگ صفّین نابینا شده بود، و همواره در مسجد اعظم کوفه هر روز تا شب در نماز و عبادت به سر می‌برد. پس از شنیدن سخن گستاخانه ابن زیاد، برخاست و چنین فریاد زد:

یا ابن مرجانهٔ انّ الکذّاب بن الکذّاب انت و ابوک و من استعملک و ابوه یا عدوّ اللّه ...، ای پسر مرجانه! همانا دروغگو و پسر دروغگو تو و پدرت و کسی است که تو و پدرت را بر گرده مردم سوار کرد، ای دشمن خدا آیا فرزندان پیامبران را می‌کشی و آنگاه این گونه بر فراز منبرهای مسلمانان سخن می‌گویی؟! عبید اللَّه بن زیاد خشمگین شد و گفت: این سخنگو کیست؟! عبد اللَّه گفت: «سخنگو من هستم ای دشمن خدا! آیا فرزندان پاک پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را که خداوند هر گونه ناپاکی را از آنها زدوده می‌کشی، و گمان می‌کنی که مسلمان هستی؟ وای بر این مصیبت! کجایند فرزندان مهاجران و انصار تا از تو رئیس یاغی تو که ملعون پسر ملعون از زبان رسول خداوند جهان است انتقام بکشند.»

ابن زیاد بیشتر خشمگین شد، به طوری که رگهای گردنش پر از

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۶

خون گردید و گفت: «او را دستگیر کرده و نزد من بیاورید» (۱) جلّادان از هر سو به طرف عبد اللَّه شتافتند تا او را دستگیر کنند، در این میان اشراف طایفه ازد (که او از آن طایفه بود) از پسر عموهایش برخاستند و او را از دست مأموران نجات دادند و از در مسجد خارج نموده و به خانه‌اش رساندند.

ابن زیاد به جلّادانش چنین فرمان داد: «بروید و این کور طایفه ازد را که خداوند قلبش را نیز همچون چشمش کور کرده دستگیر

کرده و نزد من بیاورید.»

جلّادان به سوی خانه عبد اللَّه حرکت کردند، این خبر به طایفه ازد رسیدند، آنها با عده‌ای از قبایل یمن اجتماع کردند تا از دستگیری بزرگشان عبد اللَّه جلوگیری نمایند.

وقتی که ابن زیاد از ماجرا با خبر شد، قبیله‌های مضر را احضار کرد، و محمّد بن اشعث را همراه آنها برای جنگ با قوم ازد فرستاد.

طرفداران ابن زیاد با طایفه ازد جنگ سختی کردند، به طوری که جماعتی از عرب در این میان کشته شدند، سرانجام طرفداران ابن زیاد خود را به خانه عبد اللَّه بن عفیف رساندند، در خانه او را شکستند و به خانه او هجوم بردند.

عبد اللَّه، دخترش را صدا زد، و گفت: «دشمنان از راهی که بیم داشتی آمدند، با تو کاری ندارند، شمشیر مرا بیاور.»

دختر عبد اللَّه شمشیر پدر را آورد و به پدر داد، عبد اللَّه شمشیر می‌کشید و از خود دفاع می‌کرد و در این هنگام چنین رجز می‌خواند:

انا بن ذی الفضل عفیف الطّاهر عفیف شیخی و ابن امّ عامر

کم دارع من جمعکم و حاسر و بطل جدّلته مغاور غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۷

(۱) «من فرزند عفیف، صاحب فضل و پاک سرشت هستم، پدرم عفیف است که مادر او «امّ عامر» می‌باشد.

چه بسیار زره‌پوشان و سر برهنگان چابک و قهرمان از شما را بر زمین افکنده‌ام.»

دختر عبد اللَّه می‌گفت: «ای پدر! کاش مرد بودم و در پیش روی تو با این قوم گنهکار و قاتل عترت پاک پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم می‌جنگیدم.»

دشمنان از هر سو عبد اللَّه را محاصره نمودند، عبد اللَّه شجاعانه از خود دفاع می‌کرد، به طوری که هیچ کس نمی‌توانست بر او چیره شود، دشمن از هر سو که به طرف عبد اللَّه می‌آمد، دختر عبد اللَّه می‌گفت: پدر، از فلان جهت آمدند، به این ترتیب درگیری ادامه یافت تا اینکه دشمنان زیاد شدند و عبد اللَّه را محاصره کردند.

دخترش فریاد می‌زد: «آه ذلیل شدم، بر پدرم چیره شدند، او یاوری ندارد تا او را کمک کند.» عبد اللَّه شمشیرش را به دور خود گردش می‌داد، و چنین رجز می‌خواند:

اقسم لو یفسح لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری

«سوگند به جانم اگر چشمانم بینا بودند، شما در ورود و خروجتان در بن بست سخت قرار می‌گرفتید.»

جنگ همچنان ادامه یافت تا اینکه عبد اللَّه را دستگیر کرده و سپس او را نزد ابن زیاد بردند، وقتی که ابن زیاد او را دید گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که تو را رسوا ساخت.»

عبد اللَّه گفت: ای دشمن خدا، برای چه خداوند مرا رسوا نمود؟

و اللَّه لو یفسح لی عن بصری ضاق علیک موردی و مصدری

«سوگند به خدا اگر دیدگانم بینا بودند، عرصه را در ورود و خروج

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۸

بر شما تنگ می‌کردم.»

(۱) ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا! نظر تو در باره عثمان بن عفّان چیست؟

عبد اللَّه پاسخ داد: ای برده زرخرید بنی علاج و ای پسر مرجانه- و آنچه خواست به او فحش داد- تو را به عثمان بن عفّان چه کار؟ خوب کرد یا بد، اصلاح کرد یا تباه نمود، خداوند متعال ولیّ خلق خود است و بین آنها و عثمان بر اساس عدل و حقّ داوری خواهد کرد، ولی از من در باره پدرت و خودت، و یزید و پدرش بپرس.

ابن زیاد گفت: سوگند به خدا از هیچ یک از این امور سؤال نمی‌کنم، تا آب تلخ مرگ را جرعه جرعه بنوشی.

عبد اللّه گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، من از درگاه خدا پروردگارم قبل از ولادت تو، همواره می‌خواستم که مقام شهادت را به دست ملعونترین و مبغوضترین خلقش به من برساند، وقتی که چشمانم نابینا شدند، از وصول به مقام شهادت ناامید شدم، اکنون حمد می‌کنم خدا را که این مقام را روزی من گرداند و دعایم را مستجاب کرد.»

ابن زیاد به جلّادانش گفت: گردن این شخص را بزنید، گردن عبد اللّه را زدند، و پیکر بی‌سرش را در مکان سبخه (شوره‌زار) به دار آویختند.

نامه ابن زیاد به حاکم مدینه، و عزاداری بنی هاشم ..... ص : ۱۸۸

عبید اللّه بن زیاد نامه‌ای برای یزید نوشت، و در آن نامه او را به کشته شدن حسین علیه السّلام و اسارت اهل بیتش خبر داد، و نیز نامه‌ای به همین مضمون برای «عمرو بن سعید بن عاص» حاکم مدینه فرستاد.

هنگامی که نامه به دست عمرو بن سعید رسید، بالای منبر رفت

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۸۹

و خطبه خواند، (۱) و خبر قتل حسین علیه السّلام را به مردم ابلاغ کرد، شیون و فریاد بنی هاشم از شنیدن این خبر برخاست، مجالس عزاداری بر پا کردند زینب دختر عقیل، در سوگ امام حسین علیه السّلام چنین نوحه سرایی می‌کرد:

ما ذا تقولون اذ قال النّبیّ لکم ما ذا فعلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرّجوا بدم

ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

«چه پاسخ می‌دهید اگر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم از شما بپرسد: چه کردید با عترت و اهل بیت من بعد از من با اینکه شما از آخرین امّتها هستید، بعضی را اسیر نموده و بعضی در خون غلتیده‌اند.

جزای من این نبود، پس از آنکه شما را نصیحت کردم، که بعد از من با خویشانم این گونه بد رفتاری کنید؟» هنگامی که شب فرا رسید، مردم مدینه شنیدند نداکننده‌ای چنین ندبه می‌کرد:

ایّها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التّنکیل

کلّ اهل السّماء یدعوا علیکم من نبیّ و مرسل و قتیل

قد لعنتم علی لسان بن داود و موسی و صاحب الانجیل

«ای کسانی که از روی جهل، حسین علیه السّلام را کشتید، اینک عذاب خدا و بدبختی بر شما بشارت باد.

همه اهل آسمان و هر پیامبر و رسول و شهیدی بر شما نفرین کند.

شما به زبان سلیمان بن داود، و موسی، و عیسی صاحب کتاب آسمانی انجیل، لعنت شده‌اید.»

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۰

حادثه‌ای عجیب از سر بریده امام حسین علیه السّلام در مسیر راه ..... ص : ۱۹۰

(۱) هنگامی که نامه ابن زیاد به یزید رسید، و یزید آن را خواند، در جواب نامه به ابن زیاد فرمان داد که سر امام حسین علیه السّلام و سرهای سایر شهدا را به همراه اموال و زنان و افراد خانواده امام حسین علیه السّلام به شام بفرستد.

وقتی که نامه یزید به ابن زیاد رسید و آن را خواند، محفّر بن ثعلبه عائذی را احضار کرد، او را سرپرست سرها و زنان نمود، محفّر

اهل بیت امام حسین علیه السّلام را همراه سرها به سوی شام رهسپار کرد، آنها را همانند اسیران کافر با صورت باز به حرکت درآورد.

ابن لهیعه [عبد اللّه بن لهیعه حضرمی مصری از نویسندگان حدیث و دیگران حدیثی را نقل کنند که در اینجا نظر شما را به قسمتی از آن حدیث که شایسته ذکر است جلب می‌کنیم:

ابن لهیعه می‌گوید: مشغول طواف کعبه خانه خدا بودم ناگاه مردی را دیدم که می‌گفت: «اللّهم اغفر لی و ما اراك فاعلا، خدایا مرا بیامرز ولی گمان ندارم که مرا بیامرزی.»

نزد او رفتم و به او گفتم: «ای بنده خدا، از خدا بترس و این گونه دعا نکن، همانا گناه تو اگر به اندازه قطره‌های باران، و برگهای درختان باشد، و تو توبه کنی، خداوند آنها را می‌آمرزد، چرا که خدا آمرزیده بسیار و مهربان است.»

او گفت: نزدیک من بیا تا داستانم را برای تو بازگو نمایم، نزدیکش رفتم، گفت: بدان که ما پنجاه نفر بودیم که سر امام حسین علیه السّلام را (از کوفه) به سوی شام می‌بردیم، وقتی که شب فرا رسید، سر را در میان صندوقی می‌گذاشتیم و در کنار آن صندوق شراب می‌خوردیم، یک شب همراهان من شراب خوردند و مست شدند، ولی من شراب

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۱

نخوردم، (۱) هنگامی که آخرهای شب شد، رعد و برق رخ داد ناگاه دیدم درهای آسمان گشوده شد و حضرات آدم، نوح، ابراهیم، اسحاق، اسماعیل و پیامبر ما محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم همراه جبرئیل و گروهی از فرشتگان به زمین آمدند، جبرئیل نزدیک صندوق رفت، و سر امام حسین علیه السّلام را برداشت و بوسید و به خود چسبانید، سپس پیامبران چنین کردند، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم گریه کرد، پیامبران به او تسلیت گفتند.

جبرئیل به پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم عرض کرد: «ای محمّد! خداوند به من فرمان داده که در مورد امّت از تو پیروی کنم، اگر امر کنی زمین را برای آنها به لرزه درآورم و زیر و رو کنم، چنین کنم، همان گونه که نسبت به قوم لوط چنین کردم.»

پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم فرمود: «نه ای جبرئیل! زیرا در روز قیامت در پیشگاه خدا مرا با این دشمنان حسابی هست.»

سپس فرشتگان نزد ما آمدند تا ما را بکشند، به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم توجّه کردم و گفتم: «الامان ای رسول خدا!»

فرمود: «برو خدا تو را نیامرزد.»

ناگاه دیدند دستی در دیواری که در آنجا بود، ظاهر شد، و با قلم آهنین این شعر را روی دیوار نوشت:

أ ترجو امّة قتلت حسینا شفاعة جدّه یوم الحساب

«آیا آن جماعتی که حسین علیه السّلام را کشتند امید به شفاعت جدّش در روز قیامت دارند؟» وقتی که این حادثه عجیب را دیدند (ترسیدند و) سر را گذاشته و فرار کردند «۱»

---

(۱). مترجم گوید: این ماجرای عجیب مربوط به دیر (عبادتگاه) راهب است که بعضی از مورّخین و محدّثین مشروح آن را چنین نقل می‌کنند: پس از دیدن شعر فوق، یکی از آنها برخاست تا دست را بگیرد، آن دست ناپدید شد، بار دیگر مشغول خوردن غذا شدند ناگاه برای بار دوم همان دست را دیدند که در دیوار دیر راهب آشکار شد و این شعر را نوشت:

فلا و اللّه لیس لهم شفیع و هم یوم القیامة فی العذاب

«نه به خدا سوگند، برای قاتلان امام حسین (ع) شفیعی نخواهد بود، و آنها در قیامت در عذاب هستند.» باز بعضی از همراهان برخاستند آن دست را بگیرند، ناپدید شد، بار دیگر مشغول خوردن غذا شدند، ناگاه برای سومین بار دیدند آن دست ظاهر شد و این شعر را در دیوار نوشت:

و قد قتلوا الحسین بحکم جور و خالف حکمهم حکم الکتاب

«آنها حسین (ع) را از روی ظلم و جور کشتند، و بر خلاف حکم قرآن رفتار نمودند.» ناگزیر دست از غذا کشیدند، و سپس ماجرای راهب به پیش آمد ... (معالی السّبطین، ج ۲، ص ۱۲۵ تا ۱۲۷- سوگنامه آل محمّد، ص ۴۴۳- ۴۴۵) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۲

ورود اسیران به دمشق، و درخواست امّ کلثوم از شمر ..... ص : ۱۹۲

(۱) گروه دشمن، سر مقدّس امام حسین علیه السّلام را همراه بانوان و اسیران به سوی دمشق می‌بردند، هنگامی که نزدیک دمشق رسیدند، حضرت امّ کلثوم علیها السلام که جزء اسیران بود نزد شمر آمد و فرمود: «من درخواستی دارم.»

شمر گفت: آن چیست؟

امّ کلثوم علیها السلام فرمود: «وقتی که ما را وارد شهر دمشق می‌کنی، ما را از دروازه‌ای وارد کن، که تماشاچی کمتری داشته باشد، و به این سپاه پیشنهاد کن که سرها را از بین محملها بیرون ببرند، و از ما دور کنند، زیرا از بس ما را در حال اسارت دیدند که رسوا شدیم.»

شمر از روی ناپاکی و ظلمی که داشت در پاسخ به درخواست امّ کلثوم علیها السلام به عکس دستور داد سرهای شهدا را بر بالای نیزه‌ها نمودند و در میان محمل‌ها عبور دادند، و در نتیجه اهل بیت امام

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۳

حسین علیه السّلام را به صورت اسیر در میان تماشاگران حرکت دادند تا آنان را کنار دروازه دمشق آوردند، (۱) و آنها را در روی پله‌های مسجد جامع، در همان جا که اسیران را نگه می‌داشتند، سر پا نگهداشتند.

اشعار جانسوز یکی از بزرگان تابعین ..... ص : ۱۹۳

روایت شده: یکی از مسلمانان تابعین (شاگرد اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم) هنگامی که سر بریده امام حسین علیه السّلام را در دمشق دید، یک ماه خود را پنهان کرد، وقتی که پس از یک ماه او را یافتند از علّت غیبت او پرسیدند، در پاسخ گفت: آیا نمی‌بینید چه بلایی بر سر ما آمده است؟

سپس این شعر را خواند:

جاءوا برأسک یا ابن بنت محمّد مترمّلا بدمائه ترمیلا

و کأنّما بک یا ابن بنت محمّد قتلوا جهارا عامدین رسولا

قتلوک عطشانا و لمّا یرقبوا فی قتلک التّنزیل و التّأویلا

و یکبّرون بان قتلت و انّما قتلوا بک التّکبیر و التّهلیلا

«ای پسر دختر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم سر تو را رنگین به خونت آوردند. گویی ای پسر دختر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم با ریختن خون تو، به طور آشکار و عمد، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را کشتند. تو را با لب تشنه کشتند و در کشتن تو مراعات مفهوم ظاهر و باطن قرآن نکردند. هنگام کشتن تو تکبیر (فتح) گفتند، در صورتی که با کشتن تو، اللّه اکبر و لا اله الّا اللّه را کشتند.»

توبه پیرمرد بر اثر بیانات امام سجّاد علیه السّلام ..... ص : ۱۹۳

هنگام ورود خاندان نبوّت به شام، پیرمردی از مردم شام، به آنها نزدیک شد و گفت: «سپاس خدا را که شما را کشت و نابود ساخت،

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۴

(۱) و شهرها را از مردان شما آسوده کرد، و امیر مؤمنان یزید را بر شما مسلّط نمود.»

امام سجّاد علیه السّلام: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده‌ای؟

پیرمرد: آری.

امام سجّاد علیه السّلام: آیا معنی این آیه را فهمیده‌ای که خداوند می‌فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ، بگو ای پیامبر، من برای رسالت مزدی جز دوستی با خویشانم را از شما نمی‌خواهم.»

(شوری/ ۲۳) پیرمرد: آری خوانده‌ام.

امام سجّاد علیه السّلام: «منظور از خویشان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم در این آیه ما هستیم.» ای پیرمرد! آیا این آیه را خوانده‌ای؟

«وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ، حقّ خویشان را ادا کن.» (اسراء/ ۲۶) پیرمرد: آری خوانده‌ام.

امام سجّاد علیه السّلام: «خویشان در این آیه ما هستیم.» ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای؟

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى ، بدانید از هر آنچه سود بردید یک پنجم آن مخصوص خدا و رسول و خویشان است.» (انفال/ ۴۱).

پیرمرد: آری خوانده‌ام.

امام سجّاد علیه السّلام: «ای پیرمرد! خویشان در این آیه ما هستیم.» ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای؟

«إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ، غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۵

(۱) همانا خداوند خواسته است که ناپاکی را از شما خاندان بر دارد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» (احزاب/ ۳۳) پیرمرد: آری خوانده‌ام.

امام سجّاد علیه السّلام: این آیه در شأن ما نازل شده است.

در این هنگام پیرمرد در سکوت فرو رفت و از گفتار جسورانه خود پشیمان شد و گفت: «تو را به خدا شما همانید که گفتید؟» امام سجّاد علیه السّلام: آری سوگند به خدا بدون تردید ما همان خاندانیم، به حقّ پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم ما همان خویشاوندان او هستیم.

پیرمرد پس از شناخت آنها، گریه کرد و از شدّت ناراحتی، عمامه خود را از سر گرفت و بر زمین زد و دستهایش را به سوی آسمان بلند نموده و گفت: «خدایا! ما از دشمنان جنّی و انسی آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم بیزاریم.» سپس به امام سجّاد علیه السّلام عرض کرد: «آیا توبه‌ام پذیرفته است؟» امام سجّاد علیه السّلام: آری اگر توبه کنی، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد و با ما خواهی بود.

پیرمرد: «من توبه کردم.» این خبر به یزید رسید، یزید فرمان داد آن پیر را بکشید، جلّادان یزید او را به شهادت رساندند.

مجلس یزید، و گریه همه حاضران ..... ص : ۱۹۵

سپس اسیران آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم که از کنیزان و زنان و بازماندگان حسین علیه السّلام بودند و آنان را در ردیف همه به ریسمان بسته بودند وارد مجلس یزید نمودند، وقتی که آنها در آن وضع در برابر یزید قرار دادند، امام سجّاد علیه السّلام رو به یزید کرد و گفت:

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۶

انشدك اللّه یا یزید! ما ظنّك برسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم لو رءانا علی هذه الصّفهٔ

، (۱) تو را به خدا سوگند ای یزید: به گمان تو اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم ما را با این وضع مشاهده می‌نمود چه می‌کرد؟

یزید دستور داد، ریسمان را قطع کرده و برداشتند. آنگاه سر بریده امام حسین علیه السّلام را پیش روی یزید نهادند، و زنان اسیر را در پشت سر یزید جا دادند، تا چشمشان به سر نیفتند، امام سجّاد علیه السّلام سر نازنین پدر را دید، و از آن پس هرگز غذایی که از سر گوسفند یا حیوانات حلال گوشت دیگر تهیه شده بود نخورد.

زینب علیها السلام هنگامی که سر را در مقابل یزید دید، از شدّت ناراحتی گریبان خود را چاك زد و با صدایی پر اندوه که قلبها را جریحه‌دار می‌کرد فریاد زد:

یا حسیناه! یا حبیب اللّه، یا بن مکّهٔ و منی، یا بن فاطمهٔ الزّهراء سیّدهٔ النّساء، یا ابن بنت المصطفی، ای حسین! ای محبوب دل رسول خدا، ای فرزند مکّه و منی، ای پسر فاطمه زهرا سرور زنان علیها السلام ای پسر دختر پیامبر برگزیده خدا.

روایت‌کننده گوید: ناله و شیون زینب علیها السلام باعث شد که «فابکت و اللّه کلّ من کان فی المجلس، سوگند به خدا همه کسانی که در مجلس حاضر بودند گریه کردند.» ولی یزید ساکت بود.

ناله و شیون زنی از بنی هاشم در درون کاخ یزید ..... ص : ۱۹۶

در درون خانه یزید بانویی از بنی هاشم زندگی می‌کرد، ناگاه با شیون و ناله فریاد زد:

یا حسیناه، یا حبیباه، یا سیّداه، یا سیّد اهل بیتاه، یا ابن

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۷

محمّداه یا ربیع الارامل و الیتامی، یا قتیل اولاد الادعیاء، (۱) ای حسین! ای محبوب دلها، ای آقای ما، ای سرور خاندانش، ای پسر محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم، ای سرپرست بیوه زنان و یتیمان، ای کشته شده به دست فرزندان دشمنان.

صدای جانسوز آن زن هاشمی باعث شد که همه کسانی که صدایش را شنیدند گریه کردند.

فخر نمایی یزید و زدن چوب خیزران بر دندانهای حسین علیه السّلام ..... ص : ۱۹۷

راوی گوید: سپس یزید چوب خیزران طلبید، آن را به دست گرفت و با آن بر دندانهای پیشین امام حسین علیه السّلام می‌کوبید.

ابو برزه اسلمی (که از صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم بود و در آن مجلس حضور داشت) به یزید رو کرد و گفت:

«ای یزید! آیا با چوب دستی خود بر دندانهای حسین علیه السّلام فرزند زهرا علیها السلام می‌زنی؟ گواهی می‌دهم که دیدم همواره رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم دندانهای حسین علیه السّلام و برادرش حسن علیه السّلام را می‌مکید و می‌فرمود: «

انتما سیّدا شباب اهل الجنّهٔ

، شما دو نفر آقای جوانان اهل بهشت هستید، خداوند قاتل شما را بکشد و لعنت کند و برای او آتش دوزخ را که جایگاه سختی است، فراهم سازد.»

یزید از اعتراض ابو برزه عصبانی شد، دستور داد او را از مجلس اخراج کنند، او را کشان‌کشان از مجلس بیرون کردند.

آنگاه یزید اشعار «ابن زبعری» [که از کفّار قریش بود و آن اشعار را در جنگ احد پس از پیروزی ظاهری، بر ضد مسلمانان خواند] به زبان آورد و چنین خواند:

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۸

لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل

فأهلّوا و استهلّوا فرحا ثمّ قالوا یا یزید لا تشل

قد قتلنا القرم من ساداتهم و عدلناه ببدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل

لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل

(۱) «ای کاش پیران و بزرگان قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، در اینجا حاضر بودند و زاری کردن قبیله خزرج را بر اثر زدن نیزه (در جنگ احد) می‌دیدند. آنگاه از شادی، فریاد هلهله سر می‌دادند سپس می‌گفتند: ای یزید دست شل مباد.

ما بزرگان آنها را کشتیم و این به تلافی کشته‌هایی است که در جنگ بدر دادیم، تا سر به سر گردید.

قبیله هاشم حکومت را بازیچه نیل به مقاصد خود قرار دادند، و گر نه نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد.

من اگر از آل احمد انتقام نگیرم، از دودمان خندف «۱» نخواهم بود.»

در این هنگام زینب علیها السلام برخاست [و بر مجلسیان، اشراف یافت و با خطبه غرّای خود، به دفاع مقتدرانه پرداخت و چنین فرمود:

متن خطبه حضرت زینب علیها السلام ..... ص : ۱۹۸

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، و صلّی اللَّه علی محمّد و آله. صدق اللَّه کذلک یقول: «ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا

---

(۱). خندف جدّه پدری یزید بود که بین یزید و او سیزده واسطه (جدّ در جدّ) وجود داشت و در زمان خود بزرگی، مشهور بود. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۱۹۹

بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ.» «۱» اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السّماء، فاصبحنا نساق کما تساق الاساری انّ بنا علی اللَّه هوانا و بک علیه کرامة و انّ ذلک لعظیم خطرک عنده، فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا، حیث رأیت الدّنیا لک مستوسقة و الامور متّسقة، و حین صفالک ملکنا و سلطاننا، (۱) حمد و سپاس مخصوص خداوند است که پروردگار جهانیان است و درود بر جدّم سرور رسولان، خداوند متعال راست فرمود که: «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریّه گرفتند.»

ای یزید! تو می‌پنداری که چون اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی، و راه چاره را بر ما مسدود نمودی، تا ما را همانند برده به هر سو کشاندند، ما نزد خدا خوار هستیم و تو نزد او گرامی هستی؟

و این چیره شدن تو بر ما بیانگر شکوه آبروی تو در پیشگاه خدا است از این رو بینی بالا کشیدی و تکبر نمودی و به خود بالیدی، خرّم و شادان شدی که دنیا در چنبر کمند تو بسته و کارهای تو آراسته شده است و ملک و مقام رهبری ما برای تو صاف و هموار گشته‌اند.

فمهلا انسیت قول اللَّه عزّ و جلّ: «وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ»، (۲) پس اندکی آرام و آهسته باش، آیا سخن خدا را فراموش کرده‌ای که فرمود: «آنها که کافر شدند (و راه طغیان را پیمودند) تصوّر نکنند که اگر به آنها مهلت می‌دهیم به سود آنها است، ما به آنها مهلت می‌دهیم که بر گناهانشان بیفزایند و عذاب

---

(۱). سوره روم، آیه ۱۰

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰۰

خوارکننده‌ای برای آنها باشد.»

امن العدل یا بن الطّلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول اللَّه سبایا، قد هتکت ستورهنّ و ابدیت وجوههنّ، تحدوا بهنّ الاعداء من بلد الی بلد و یستشرفهنّ اهل المناهل و المناقل و یتصفّح وجوههنّ القریب و البعید، و الدنیّ و الشّریف، لیس معهنّ من رجالهنّ ولیّ و لا- من حماتهنّ حمیّ، (۱) ای پسر کسانی که جدّمان (پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در فتح مکّه) اسیرشان کرد و سپس آنها را آزاد نمود، آیا از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده بنشانی و دختران رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشانی، پرده آنان را بدرّی و روی آنان را بگشایی تا دشمنان آنان را از شهری به شهری ببرند و بومی و غریب چشم به آنها دوزند و نزدیک و دور، شریف و پست، چهره آنها را بنگرند، از مردان آنها نه پرستاری مانده است و نه یاوری و نه نگهدار و کمک‌کننده‌ای؟

و کیف یرتجی مراقبهٔ ابن من لفظ فوه اکباد الازکیاء و نبت لحمه بدماء الشّهداء؟ و کیف یستبطأ فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا بالشّنف و الشّنآن و الاحن و الاضغان، ثمّ یقول غیر متأثّم و لا مستعظم،

فأهلّوا و استهلّوا فرحا ثمّ قالوا یا یزید لا تشل

منتحیا علی ثنایا ابی عبد اللّه، سیّد شباب اهل الجنّهٔ تنکتها بمخصرتک، (۲) به راستی چگونه توقّع و امید دلسوزی از پسر آن کسی باشد که دهانش جگر پاکان را جوید و بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان رویید؟ «۱» و چگونه به دشمنی با ما

---

(۱). از آنجا که یزید از جدّه‌اش «خندف» که با سیزده واسطه به او می‌رسید، یاد کرد، زینب (س) گویا مقابله به مثل نمود و فرمود: «تو به جدّه نزدیک خود «هند جگرخوار»، (مادر معاویه) بنگر، که چه زن پلید و خون آشام بود، چرا راه دور می‌روی؟ (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰۱

خانواده کندی کند آنکه با نظر کینه و دشمنی به ما می‌نگرد، سپس بی‌آنکه خود را گنهکار بداند و بزرگی این گناه و گستاخی را درک کند می‌گوید:

«کاش پدرانم بودند و شادی می‌کردند و به من دست مریزاد می‌گفتند ...» در حالی که با چوب خیزران به دندانهای ابا عبد اللَّه الحسین علیه السّلام سرور جوانان بهشت اشاره کرده و بر لب و دندان او می‌زنی؟

و کیف لا تقول ذلک و قد نکأت القرحهٔ و استأصلت الشّافهٔ، باراقتک لدماء ذرّیهٔ محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم و نجوم الارض من آل عبد المطّلب، و تهتف باشیاخک، زعمت انّک تنادیهم فلتردّنّ وشیکا موردهم و لتودّنّ انّک شللت و بکمت و لم تکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت، (۱) و چرا چنین گویی تو که پوست از زخم دل ما برداشتی و شکافتی و ریشه‌کن کردی با این خونی که از خاندان محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم و ستارگان درخشان روی زمین، از فرزندان عبد المطّلب ریختی و پدرانت را صدا می‌زنی، به گمانت که صدایت به گوش آنها می‌رسد ولی به همین زودی به آنجا که آنها هستند، خواهی رفت و آن وقت آرزو می‌کنی که ای کاش دستت شل بود و زبانت لال و چنین حرفی نمی‌زدی و کاری که کرده‌ای نمی‌کردی.

اللّهم خذلنا بحقّنا و انتقم ممّن ظلمنا و احلل غضبک بمن سفک دمائنا و قتل حماتنا، (۲) خدایا حق ما را بازستان و از آنکه به ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشم خود را بر کسی که خونهای ما را ریخت و یاران ما را کشت، فرود آر.

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰۲

فو اللّه ما فريت الّا جلدك و لا جزرت الّا لحمك و لتردّنّ على رسول اللّه بما تحمّلت من سفك دماء ذرّيّته و انتهكت من حرمته فى عترته و لحمته، حيث يجمع اللّه شملهم و يلمّ شعثهم، و يأخذ بحقّهم «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.» «۱»

و حسبك باللّه حاكما و بمحمّد صلى اللّه عليه و آله و سلم خصيما و بجبرئيل ظهيرا و سيعلم من سوّل لك و مكّنك رقاب المسلمين، بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا و ايّكم شَرٌّ مَكاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً، (۱) اى یزید! سوگند به خدا، جز پوست خود را ندریدى و جز گوشت خود را نبریدى و قطعا با همین بارى كه از ریختن خون خاندان رسول خدا صلى اللّه علیه و آله و سلم و هتك حرمت او در مورد خاندان و خویشانش، بر دوش دارى بر رسول خدا صلى اللّه علیه و آله و سلم وارد مى‌گردى در آن هنگام كه خداوند همه را جمع مى‌كند و پراكندگى آنها را به گردآورى تبدیل مى‌نماید و حق آنان را بازگیرد (چنان كه خداوند مى‌فرماید:) «هرگز گمان مبر آنان كه در راه خدا كشته شده‌اند مرده‌اند، بلكه آنها زنده‌اند و در پیشگاه خدا از مواهب و نعمتها برخوردار مى‌باشند. (آل عمران/ ۱۶۹) و همین تو را بس كه خداوند حاكم و داور است و محمّد صلى اللّه علیه و آله و سلم مدّعى ما است و جبرئیل پشتیبان مى‌باشد به همین زودى آن كس كه تو را فریب داد و بر گردن مردم سوار كرد (یعنى معاویه) خواهد فهمید كه براى ستمكاران عوض بدى خواهد بود و خواهد فهمید كه كدام یك از شما جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوانتر است.

و لئن جرّت علىّ الدّواهى مخاطبتك، انّى لأستصغر قدرك و استعظم تقريعك و استكثر توبيخك، لكنّ العيون عبرى و الصّدور حرّى

---

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

غم‌نامه كربلا، ص: ۲۰۳

الا- فالعجب كلّ العجب بقتل حزب اللّه النّجباء بحزب الشّيطان الطّلقاء، فهذه الايدى تنطف من دمائنا و الافواه تتحلّب من لحومنا و تلك الجثث الطّواهر الزّواكى تنتابها العواسل و تعفّرها امّهات الفراعل و لئن اتّخذتنا مغنما لتجدنا وشيكا مغرما، حين لا تجد الّا ما قدّمت و ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ، فالى اللّه المشتكى، و عليه المعوّل، (۱) گرچه پیش آمدهاى ناگوار روزگار، مرا به سخن گفتن با تو كشانده ولى در عین حال ارزش تو از نظر من ناچیز و سرزنشت بزرگ و ملامتت بسیار است، ولى چه كنم كه چشمها پر اشك و سینه‌ها سوزان است، كه افراد نجیب حزب خدا، در جنگ با احزاب شیطان، كه بردگان آزاد شده بودند، كشته مى‌شوند و خون ما از سرپنجه‌هاى شما مى‌ریزد و گوشتهاى ما از دهنهاى شما بیرون مى‌افتد و این پیكرهاى پاك و پاكیزه كه پیوسته خوراك گرگهاى درنده شما گشته و در زیر چنگال بچّه كفتارها، به خاك آلوده شده است و اگر امروز ما را براى خود غنیمتى مى‌پندارى، به همین زودى خواهى دید كه مایه زیانت بوده‌ایم و آن هنگامى است كه هر چه از پیش فرستاده‌اى خواهى دید و پروردگار تو بر بندگان ستم روا نمى‌دارد، من به خدا شكایت برم و به او توكّل كنم.

فكد كيدك و اسع سعيك و ناصب جهدك، فو اللّه لا تمحو ذكرنا و لا تميت وحينا و لا تدرك امدنا و لا ترحض عنك عارها، و هل رأيك الّا فندا و ايّامك الّا عددا و جمعك الّا بددا، يوم ينادى المنادى: أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، (۲) هر نیرنگى خواهى بزن و هر اقدامى كه توانى بكن و هر كوشش كه دارى دریغ مدار، كه سوگند به خدا نه نام ما را مى‌توانى محو كنى و نه نور وحى ما را خاموش نمایى و به غایت ما نخواهى رسید و ننگ این ستم را از خود نتوانى زدود، رأى تو سست است، و شماره ایّام

غم‌نامه كربلا، ص: ۲۰۴

دولت تو اندك است و جمعیّت تو پراكنده شود، آن روز منادى فریاد مى‌زند: «آگاه باشید لعنت خدا بر گروه ستمكاران باد.» (هود/ ۱۸) فالحمد للّه الّذى ختم لاوّلنا بالسّعادة و المغفرة و لآخرنا بالشّهادة و الرّحمة و نسأل اللّه ان يكمّل لهم الثّواب و يوجب لهم

المزید و یحسن علینا الخلافة، انّه رحیم ودود، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ، (۱) حمد و سپاس خداوندی را که اوّل ما را به سعادت و مغفرت پایان برد و آخر ما را به شهادت و رحمت فائز گردانید، از درگاه خدا می‌خواهیم که پاداش آنها (شهیدان) را کامل کند و بیفزاید و ما را بازماندگان نیک آنها گرداند که او مهربان و پر مهر است و خداوند ما را بس است و وکیل و سرپرست نیکو می‌باشد. «۱»

(۲) یزید (در پاسخ به خطبه زینب علیها السلام) این شعر را خواند:

یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النّوائح

«این فریادی است که از زنان نوحه‌گر شایسته است، و چقدر مرگ برای زنان دلسوخته و نوحه‌گر آسان است!» سپس یزید با مردم شام در مورد اینکه با اسیران چگونه رفتار کند مشورت کرد، آنان با تعبیر زشت، به کشتن آنها رأی دادند.

ولی نعمان بن بشیر که در آنجا حاضر بود گفت: «ببین رسول

---

(۱). خطبه آتشین و عمیق و مستدل حضرت زینب (س) همه نقشه‌های شوم یزیدیان را نقش بر آب کرد و همچون رعد و برق کوبنده و روشنگر بود.

خطبه حضرت زینب (س) و امام سجّاد (ع) به قدری اثر بخش بود که وضع شام را تغییر داد، مطابق نوشته ابی مخنف: «ذکر حسین (ع) همه جا را فرا گرفته بود، به طوری که یزید قرآن را چندین قسمت (مانند ۶۰ پاره و ۱۲۰ پاره) کرد و در مسجد به مردم می‌داد تا قرآن بخوانند و با خواندن آیات قرآن و توجّه به آن یاد حسین (ع) و حسینیان را فراموش کنند، ولی هیچ چیز نمی‌توانست آنها را از یاد امام حسین (ع) منصرف نماید ...» (نفس المهموم، ص ۲۶۲) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰۵

خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم با آنها چگونه رفتار کرد، تو هم با آنها همان گونه رفتار کن.»

گستاخی مرد شامی، سپس شهادت او ..... ص : ۲۰۵

(۱) در این میان مردی از اهالی شام (که در مجلس یزید حاضر بود) نگاهی به فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام کرد، و آنگاه به یزید گفت: «ای امیر مؤمنان این کنیز را به من ببخش.»

فاطمه به عمّه‌اش زینب علیها السلام گفت: «ایتمت و استخدم، آیا یتیم شده‌ام، کنیز هم بشوم؟» زینب علیها السلام فرمود: «نه، به این فاسق اعتنا نکن.»

مرد شامی گفت: این کنیزک کیست؟

یزید گفت: این فاطمه دختر حسین است، و آن عمّه‌اش زینب دختر علی است.

مرد شامی گفت: منظور حسین علیه السّلام فرزند فاطمه زهرا علیها السلام و علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

یزید گفت: آری.

مرد شامی گفت: «ای یزید! خدا تو را لعنت کند، عترت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را می‌کشی و اهل بیت او را اسیر می‌کنی؟ سوگند به خدا من جز این گمان نمی‌کردم که اینها اسیران روم هستند.»

یزید خشمگین شد و به آن مرد شامی گفت: «سوگند به خدا تو را نیز به آنها (که کشته شده‌اند) ملحق می‌کنم.» سپس به مأموران جلّادش فرمان داد که گردن او را بزنند، این فرمان اجرا شد. (و آن مرد شامی به شهادت رسید)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰۶

اعتراض شدید امام سجّاد علیه السّلام به خطیب یاوه‌گوی یزید ..... ص : ۲۰۶

(۱) [روز جمعه بود، مردم برای ادای نماز جمعه در مسجد اموی دمشق اجتماع و ازدحام کرده بودن، یزید می‌خواست عظمت خود را به رخ امام سجّاد علیه السّلام بکشد، از این رو آن حضرت را به مسجد آورده بودند] یزید به خطیب خود گفت: «بالای منبر برو، و حسین و پدرانش را نکوهش و بدگویی کن.»

خطیب بر فراز منبر رفت و در سرزنش و نکوهش امیر مؤمنان علی علیه السّلام و امام حسین شهید علیه السّلام، بسیار سخن گفت، و در مدح و تمجید معاویه و یزید افراط نمود.

امام سجّاد علیه السّلام که در پایین منبر بود فریاد زد:

ویلك ایّها الخاطب اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق فتبوّأ مقعدك من النّار

، وای بر تو ای سخنران! خشنودی مخلوق را به خشم خالق خریدی، نشیمنگاه خود را در آتش ببین. «۱»

و چه نیکو سروده است شاعر عرب، ابن سنان خفاجی در ستایش امیر مؤمنان علی علیه السّلام و فرزندانش، آنجا که گوید:

اعلی المنابر تعلنون بسبّه و بسیفه نصبت لکم اعوادها

«بالای منبرها به طور آشکار از امیر مؤمنان علی علیه السّلام بدگویی

---

(۱). در اینجا بود که به پیشنهاد امام سجّاد (ع) و تقاضای مردم در مورد خطبه خواندن امام سجّاد (ع)، یزید را ناگزیر به اجازه دادن نمود، امام (ع) بالای منبر رفت، خطبه تاریخی خود را القاء کرد، این خطبه اوضاع را به نفع خاندان رسالت، دگرگون نمود، و آن چنان جوّ را عوض کرد که یزید اظهار پشیمانی می‌کرد ... این خطبه در این کتاب نیامده، در این باره به کتاب سوگنامه آل محمّد (ص) تألیف مترجم، صفحه ۴۷۶ تا ۴۸۳ مراجعه کنید. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰۷

می‌کنید، با اینکه با شمشیر آن حضرت، چوبهای منبر برای شما نصب و استوار گشت.»

(۱) روایت‌کننده گوید: در همین روز بود که یزید به امام سجّاد علیه السّلام وعده داد که سه حاجت او را برآورده خواهد کرد. [که شرح آن بعدا خواهد آمد.]

خواب دیدن جانسوز سکینه علیها السلام ..... ص : ۲۰۷

سپس یزید فرمان داد تا اهل بیت و بازماندگان حسین علیه السّلام و شهیدان را در مکانی سکونت دهند که آنها را نه از گرما حفظ می‌کرد و نه از سرما، تا آنکه صورتهایشان (بر اثر تابش آفتاب) پوست انداخت، کار آنها در مدّت اقامتشان در دمشق، نوحه‌سرایی و سوگواری برای امام حسین علیه السّلام بود. «۱»

حضرت سکینه علیها السلام می‌گوید: در روز چهارم سکونت ما در آنجا بود که من در عالم خواب دیدم- خوابی طولانی نقل کرد- و در قسمت پایان آن فرمود: در خواب دیدم بانوئی در میان هودج و سراپرده‌ای سوار است، دستهایش را بر سر نهاده، پرسیدم: این بانو کیست؟

شخصی به من گفت: «این فاطمه دختر محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم مادر پدرت می‌باشد.»

با خود گفتم: سوگند به خدا به حضورش می‌روم و تمام حوادثی را که برای ما پیش آمد به اطّلاع او می‌رسانم، با شتاب و سرعت نزد او

(۱). این مکان همان جایی بود که به خرابه شام معروف است، و یا بازداشتگاهی بی‌سایبان در کنار سرای یزید بود، و مطابق تحقیق به عمل آمده آنها حدود اواخر ماه آبان در آنجا بودند که شب‌ها از سرما و روزها از گرما در امان نبودند. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰۸

رفتم تا به او رسیدم (۱) و در پیش رویش در حالی که گریه می‌کردم ایستادم و گفتم:

یا امّتاه! جحدوا و اللَّه حقّنا، یا امّتاه! بدّدوء و اللّه شملنا، یا امّتاه! استباحوا و اللَّه حریمنا، یا امّتاه! قتلوا و اللَّه الحسین ابانا، ای مادر جان! سوگند به خدا حقّ ما را انکار کردند، ای مادر جان! سوگند به خدا جمع ما را پراکنده ساختند، ای مادر جان! سوگند به خدا حریم حرمت ما را شکستند و مباح نمودند، ای مادر جان! سوگند به خدا پدرمان حسین علیه السّلام را کشتند.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

کفّی صوتک یا سکینهٔ، فقد قطّعت نیّاط قلبی، و اقرحت کبدی هذا قمیص ابیک الحسین لا یفارقنی حتّی القی اللَّه به،

سکینه خانم! دیگر سخن مگو، زیرا رگ قلبم را پاره کردی، و جگرم را شعله‌ور نمودی، این پیراهن پدرت حسین علیه السّلام است، که از من جدا نخواهد شد تا با آن خدا را ملاقات کنم.

سخن رأس الجالوت، بزرگ یهودیان ..... ص : ۲۰۸

ابن لهیعه به سند خود از عبد الرّحمن نقل می‌کند که گفت: «من رأس الجالوت (روحانی بزرگ یهود) را دیدم گفت: «سوگند به خدا بین من و حضرت داود علیه السّلام هفتاد پدر واسطه است، یهودیان به همین خاطر به من احترام شایان می‌کنند، ولی شما با اینکه بین پسر پیامبرتان و بین پیامبر جز یک واسطه بیشتر فاصله نیست، فرزندانش

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۰۹

را می‌کشید.»

اعتراض سفیر روم به یزید و شهادت او ..... ص : ۲۰۹

(۱) از امام سجّاد علیه السّلام نقل شده فرمود: هنگامی که سر مقدّس امام حسین علیه السّلام را نزد یزید آوردند، او آن سر را در پیش روی خود می‌نهاد و شراب می‌خورد، روزی سفیر شاه روم در مجلس یزید شرکت کرد، او از بزرگان و شخصیتهای کشور روم بود، به یزید گفت: «ای پادشاه عرب این سر از آن کیست؟» یزید: تو را به این سر چه کار؟

سفیر روم: من وقتی که به کشورمان روم بازگشتم، شاه روم از هر چیزی که دیده‌ام می‌پرسد، دوست دارم ماجرای این سر و صاحبش را بدانم و به اطّلاع برسانم، تا او نیز در شادی تو شریک شود.

یزید: مادرش فاطمه دختر رسول خدا است.

سفیر روم که مسیحی بود، به یزید رو کرد و گفت: نفرین بر تو و دین تو، من دینی بهتر از دین تو دارم، پدر من از نواده‌های حضرت داود علیه السّلام است و بین من و حضرت داود علیه السّلام پدران بسیار واسطه هستند، در عین حال مسیحیان مرا احترام و تجلیل می‌کنند، و خاک پاهایم را به عنوان تبرّک‌جویی از من که از نواده‌های داود علیه السّلام هستم برمی‌دارند، ولی شما پسر دختر پیامبرتان را که بین آنها تنها یک واسطه، آن هم مادرشان است می‌کشید، این دین شما چه دینی است؟

سپس گفت: آیا داستان کلیسای حافر را شنیده‌ای؟

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۰

(۱) یزید: نه، بگو تا بشنوم.

سفیر روم: «بین عمّان [بنـدری در کنار دریای یمن و هنـد] و چین، دریایی وجود دارد که طول مسیـر آن در شـش ماه [با وسائل آن عصـر] پیموده می‌شود، در میان این دریا تنها یک شـهر در وسط آن به مساحت هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ وجود دارد، در سراسر زمین، شـهری بزرگتر از این شـهر نیست، کـافور و یـاقوت از این شـهر صـادر می‌شود، درختهایش از عود و عنبر است، این شـهر در اختیار مسـیحیان است، و هیچ یک از پادشاهان- جز مسـیحیان- ملکی در آنجا ندارند، در این شـهر کلیساهای بسیار وجود دارد که بزرگترین آنها «کلیسای حافر» می‌باشد، در محراب این کلیسا حقّه طلا آویزان شده، در میان آن حقّه سـمی (ناخنی) وجود دارد که می‌گوینـد: سم الاـغ حضـرت عیسـی علیه السّـلام پیامبرشان است که بر آن سوار می‌شـده است، اطراف آن حقّه را با طلا و ابریشـم آراسـته‌اند، در هر سال جمعیّت بسـیار از مسـیحیان به زیارت آن می‌آیند، و به گرد آن طواف می‌کنند، آن را می‌بوسـند، و در کنار آن، نیازهای خود را از درگاه خدا می‌طلبند.

این برنامه همیشگی مسیحیان نسبت به ناخن الاغی است که گمان می‌کنند ناخن الاغ حضرت عیسی علیه السّلام پیامبرشان است که بر آن سوار می‌شده، امّا شما پسر دختر پیامبرتان را می‌کشید، خداوند شما و دینتان را مبارک نکند.»

یزید خشمگین شد و به مأموران جلّادش گفت: «این نصرانی را بکشید، تا مبادا در کشورش مرا رسوا کند.»

وقتی که سفیر روم احساس خطر کرد، به یزید گفت: «آیا می‌خواهی مرا بکشی؟»

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۱

(۱) یزید: آری.

سفیر روم: بدان که من شب گذشته پیامبر شما را در خواب دیدم به من فرمود:

«یا نصرانیّ انت من اهل الجنّة

، ای نصـرانی تو از اهل بهشت هستی.» از سـخن پیامبر اسـلام صـلی اللَّه علیه و آله و سلم تعجّب کردم، و اکنون گواهی می‌دهم که معبودی جز خـدای یکتا و بی‌همتا نیست، و همانا محمّـد صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم رسول خـدا است. در این هنگام آن سـفیر تازه مسـلمان از جای خود جست و سر مقدّس امام حسین علیه السّلام را برداشت و به سینه‌اش چسبانید، آن را می‌بوسید و گریه می‌کرد، تا اینکه [یزید دستور داد او را بکشند و] کشته شد. «۱» و به این ترتیب به شهادت رسید.

گفتار جانسوز امام سجّاد علیه السّلام به منهال ..... ص : ۲۱۰

روزی امام سـجّاد علیه السّـلام از بازار دمشق عبور می‌کرد ناگاه منهال بن عمرو (از شـیعیان سرشـناس کوفه) را ملاقات نمود، منهال پرسید: «ای پسر رسول خدا! روزها را چگونه به شب می‌رسانید؟» امام سجّاد علیه السّلام پاسخ داد:

امسینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون، یذبّحون ابنائهم و یستحیون نسائهم

، روز را به پایان رساندیم که مثل ما همانند بنی اسـرائیل در میان فرعونیان است، که فرزندانشان را سـر می‌بریدند و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند. «۲»

---

(۱). طغیان و قلدری یزید به گونه‌ای بود که کوچکترین تمجید از امام حسین (ع) موجب قتل می‌شد، از این رو چنان که گفته شد، سه نفر در این راه به شهادت رسیدند که عبارتند از ۱- پیرمرد تائب ۲- مرد شامی ۳- سفیر روم. (مترجم)

(۲). در آیه ۴۹ بقره و ۶ ابراهیم، به این مطلب اشاره شده است

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۲

(۱) ای منهال! روزی بر عرب گذشت به عجم افتخار می‌کرد که محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم عرب است، و روزی بر قریش گذشت که به خود می‌بالید که محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم از قبیله قریش است، و اکنون روزی بر ما خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم گذشته که حقّمان غصب شده، و ما را کشته‌اند و از وطن آواره نموده‌اند، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ از آنچه که بر ما گذشته است.

چه بسیار نیکو سروده مهیار [بن مرزویه دیلمی، شاعر بزرگ عرب آنجا که می‌گوید:

یعظّمون له اعواد منبره و تحت اقدامهم اولاده وضعوا

بایّ حکم بنوه یتبعونکم و فخرکم انّکم صحب له تبع

«به عنوان تجلیل و احترام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم چوبهای منبرش را احترام می‌کنند، ولی فرزندان او را زیر گامهای خود می‌گذارند.

به چه قانونی فرزندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم از شما پیروی کنند، با اینکه افتخار شما این است که از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و پیرو او هستید.»

پاسخ شجاعانه فرزند خردسال امام حسن علیه السّلام به یزید ..... ص : ۲۱۲

در آن هنگام که خاندان رسالت در شام بودند، روزی یزید، امام سجّاد علیه السّلام و عمرو بن حسن [و به نقلی عمرو بن حسین را که گفته شد یازده ساله بود، به مجلس خود احضار کرد. آنگاه به «عمرو» گفت: «آیا با این پسر- یعنی پسرش به نام خالد- کشتی می‌گیری؟» عمرو گرفت: نه، ولی یک عدد کارد به من بده و یک عدد به پسرت بده، تا با هم بجنگیم. یزید (لعنه اللَّه) گفت:

شنشنهٔ اعرفها من اخزم

هل تلد الحیّهٔ الّا الحیّهٔ

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۳

(۱) «این خوی و طبیعتی است که من آن را از اخزم می‌شناسم «۱» آیا از مار جز مار تولید شود؟» [یعنی این پسر شیر بچه است، و این شجاعت را از پدرش به ارث برده که این گونه با من شجاعانه سخن می‌گوید.]

سه پیشنهاد امام سجّاد علیه السّلام و پاسخ یزید ..... ص : ۲۱۳

یزید (در این ملاقات) به امام سجّاد علیه السّلام عرض کرد: آن سه حاجتی که داری و من وعده برآوردن آن را به تو دادم بیان کن. امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

۱- پیشنهاد اوّلم این است که صورت آقا و مولایم حسین علیه السّلام را به من نشان بده تا توشه‌ای از آن برگیرم، و آن را زیارت نمایم و با او وداع و خداحافظی کنم.

۲- آن چه از ما غارت شده به ما بازگردان.

۳- اگر تصمیم بر قتل من داری، همراه این بانوان شخصی (امین) بفرست تا آنها را به حرم جدّشان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم بازگرداند.

یزید در پاسخ گفت: امّا صورت پدرت را هرگز نخواهی دید، امّا در مورد کشتن تو، تو را بخشیدم، و بانوان را جز تو کسی به مدینه بازنگرداند، امّا آنچه از شما (از اموال) گرفته شده، من به جای آنها چند برابر بهای آنها را به تو خواهم داد.

(۱). منظور از «اخزم» در شعر فوق، اخزم طایی است، او نسبت به پدرش بدرفتاری می‌کرد، پس از مرگ او، روزی پسرانش با پدر او، ابو اخزم گلاویز شده و او را مجروح ساختند. ابو اخزم گفت:

انّ بنیّ ضرّجونی بالدّم شنشنهٔ اعرفها من اخزم

«همانا پسرانم مرا خون آلود و مجروح کردند، این خویی است که من از پدرشان اخزم، سراغ دارم.» (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۴

(۱) امام سجّاد علیه السّلام فرمود: «امّا مال تو را که نمی‌خواهم و نزد خودت انباشته باشد، بلکه آنچه که از ما گرفته شده آنها را می‌خواهم، زیرا در میان آنها لباس دست بافت حضرت فاطمه علیها السلام دختر محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم و روسری و گردنبند و پیراهن او قرار دارد.

یزید امر کرد همه آنچه را گرفته بودند به امام سجّاد علیه السّلام بازگرداندند، به اضافه دویست دینار به امام سجّاد علیه السّلام داد، امام علیه السّلام آن دویست دینار را گرفت و بین نیازمندان و تهیدستان تقسیم نمود.

سپس دستور داد اسیران و بستگان حسین علیه السّلام را به وطنشان مدینه رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم بازگردانند.

و در مورد سر مقدّس امام حسین علیه السّلام روایت شده که به کربلا بازگردانده شد و در کنار پیکر مقدّس امام حسین علیه السّلام دفن گردید، و عمل شیعه امامیّه نیز بر همین اساس است. «۱»

در اینجا امور گوناگونی وجود دارد که برای حفظ اختصار در این کتاب که شرط کرده بودیم، ذکر آن امور را ترک نمودیم.

اهل بیت علیهم السّلام در کربلا ..... ص : ۲۱۴

راوی می‌گوید: هنگامی که اهل بیت و بستگان امام حسین علیه السّلام از شام به سوی مدینه رهسپار شدند، در مسیر راه به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان گفتند: ما را از راه کربلا- حرکت بده، (او آنها را از راه کربلا حرکت داد) وقتی که به قتلگاه رسیدند، جابر بن عبد اللَّه

---

(۱). بنا بر این هر سه پیشنهاد امام سجّاد (ع) برآورده شده است و مطابق بعضی روایات الحاق سر به بدن در کربلا، توسّط امام سجّاد (ع) انجام شد. (نفس المهموم، ص ۲۶۲) (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۵

انصاری رحمهٔ اللَّه (۱) و جماعتی از بنی هاشم و مردانی از بستگان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را در آنجا دیدند که برای زیارت مرقد امام حسین علیه السّلام به آنجا آمده بودند، همگی در یک وقت در آنجا اجتماع نمودند، و با هم گریه و ناله و فریاد نمودند و سیلی به صورت می‌زدند، و به گونه‌ای عزاداری می‌کردند که دلها را شعله‌ور می‌نمود، زنانی که در آن نواحی بودند به آنها ملحق شدند و چند روز به عزاداری ادامه دادند.

نوحه و ناله جنّیان ..... ص : ۲۱۵

از ابو حباب کلبی روایت شده: عدّه‌ای از بنّاهای گچکار که در آنجا رفت و آمد داشتند به ما گفتند: ما شبها به محلّی به نام جبّانه می‌رفتیم، وقتی از کنار قتلگاه عبور می‌کردیم صدای جنّیان را می‌شنیدیم که برای حسین علیه السّلام نوحه‌سرایی و عزاداری می‌کردند و می‌گفتند:

مسح الرّسول جبینه

فله بریق فی الخدود

ابواه من اعلی قریش

و جدّه خیر الجدود

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم پیشانی خود را مسح کرد، و گونه‌اش درخشندگی داشت، پدر و مادر حسین علیه السّلام بزرگ قریش بودند، و جدّش از همه جدها برتری داشتند.»

بازگشت کاروان به مدینه و پیام بشیر ..... ص : ۲۱۵

سپس کاروان به قصد مدینه، از کربلا خارج شدند، بشیر بن جذلم «۱»

---

(۱). معروف در نام او همین است، ولی بشر بن خذیم، شبیر بن خزیم و بشیر بن حذلم نیز نوشته شده است. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۶

می‌گوید: (۱) هنگامی که نزدیک مدینه رسیدیم، امام سجّاد علیه السّلام بارها را گشود و خیمه‌اش را بر پا ساخت، و بانوان را پیاده نمود، سپس به من فرمود:

رحم اللَّه اباک کان شاعرا فهل تقدر علی شیء منه

؟، خداوند پدرت را رحمت کند، شاعر بود، آیا تو نیز به چیزی از شعر توانایی داری؟

عرض کردم: آری من نیز شاعر هستم.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود: وارد مدینه شو، و خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به مردم مدینه ابلاغ کن.

بشیر می‌گوید: سوار بر اسبم شدم، و به سوی مدینه تاختم تا وارد مدینه شدم، وقتی که به مسجد النّبی رسیدم، صدایم را به گریه بلند کردم و این شعرها را خواندم:

یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ بها قتل الحسین فادمعی مدرار

الجسم منه بکربلا مضرّج و الرّأس منه علی القناة یدار

«ای اهل مدینه! دیگر در مدینه نمانید، زیرا حسین علیه السّلام کشته شد از این رو اشکهایم مانند باران روان است.

پیکر او در کربلا به خون آغشته شد، و سر او بر بالای نیزه در شهرها در گردش است.»

سپس گفتم: «این علی بن الحسین علیه السّلام است که با عمّه‌ها و خواهرهایش نزدیک شما پشت دیوارهای مدینه می‌باشند، و من از سوی او نزد شما آمده‌ام تا شما را به مکان او راهنمایی کنم.»

وقتی که مردم مدینه این خبر را شنیدند، همه از زن و مرد از مدینه خارج شدند، حتّی هیچ بانویی در خانه نماند، از پشت پرده حجابها

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۷

بیرون آمدند، در حالی که موهایشان را پریشان کرده بودند، (۱) و با ناخنهایشان صورتشان را می‌خراشیدند، و سیلی بر صورت می‌زدند، و صدا و شیونشان به وا ویلا بلند بود، من بعد از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم هرگز ندیده بودم که مدینه این گونه سرتاسر پر از صدای گریه و شیون گردد، و روزی را برای مسلمانان تلخ‌تر از آن روز مشاهده نکرده بودم.

اشعار جانسوز بانویی از مدینه و گفتگوی او با بشیر ..... ص : ۲۱۷

بشیر می گوید: دختری را دیدم که برای مصیبت شهادت حسین علیه السّلام نوحه‌سرایی می کرد و می گفت:

نعی سیّدی ناع نعاه فاوجعا فامرضنی ناع نعاه فافجعا

أ عینیّ! جودا بالمدامع و اسکبا و جودا بدمع بعد دمعکما معا

علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح هذا المجد و الدّین اجدعا

علی ابن نبیّ اللَّه و ابن وصیّه و ان کان عنّا شاحط الدّار اشسعا

«خبر دهنده شهادت مولایم (حسین علیه السّلام) را به من خبر داد و دلم را به درد آورد و مرا بیمار و دردمند نمود.

ای دو چشمانم! در ریختن اشک دریغ نکنید و فراوان اشک بریزید، و به طور مکرّر و پیوسته اشکتان جاری باشد.

برای آن کسی که مصیب جانسوزش به عرش خدا رسد و آن را به لرزه درآورد. و بر اثر این مصیبت اعضای مجد و شوکت دین بریده شد.

آری اشک بریزید برای مصیبت پسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و پسر وصیّ پیامبر، علی علیه السّلام گر چه او از شهر و دیارش دور شده است.»

سپس آن دختر به من گفت: ای خبر دهنده! اندوه ما را در مورد ابا عبد اللَّه الحسین علیه السّلام تازه کردی، و زخمهایی را که هنوز خوب نشده

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۸

بود خراشیدی، خدا تو را رحمت کند تو کیستی؟ (۱) گفتم: من بشیر بن جذلم هستم، مولایم امام سجّاد علیه السّلام مرا فرستاده است، و او اکنون با اهل و عیال امام حسین علیه السّلام و بازماندگان شهدا به فلان مکان (نزدیک مدینه) وارد شده است.

ازدحام مردم در محضر امام سجّاد علیه السّلام و خطبه آن حضرت ..... ص : ۲۱۸

بشیر می گوید: مردم مرا رها کردند و سیل آسا به طرف امام سجّاد علیه السّلام رهسپار شدند، سوار بر اسبم شدم و رکاب زدم و به طرف آنها شتافتم دیدم همه مردم از مدینه بیرون آمده‌اند و جادّه‌ها و راهها و کنار راهها پر از جمعیّت است، پیاده شدم و از روی دوش مردم حرکت کردم و خود را به نزدیک در خیمه امام سجّاد علیه السّلام رساندم، آن حضرت در درون آن خیمه بود، از خیمه بیرون آمد و با دستمالی که در دستش بود، اشک چشمانش را پاک می کرد، پشت سرش خادمش می‌آمد و چهارپایه آورد و بر زمین نهاد، امام سجّاد علیه السّلام روی آن نشست، در حالی که بی‌اختیار می گریست، شیون و ضجّه مردم از زن و مرد بلند شد، آنها از هر سو به امام سجّاد علیه السّلام تسلیت می گفتند. آن مکان تبدیل به یک پارچه ضجّه و ناله گردید، امام علیه السّلام با دست اشاره کرد که ساکت شوید، جوش و خروش آنها فرو نشست، آنگاه امام سجّاد علیه السّلام چنین خطبه خواند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ باریٔ الخلائق اجمعین، الّذی بعد فارتفع فی السّموات العلی، و قرب فشهد النّجوای، نحمده علی عظائم الأمور، و فجائع الدّهور، و الم الفجائع، و مضاضهٔ اللواذع و جلیل

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۱۹

الرّزء و عظیم المصائب الفاظعهٔ الکاظّهٔ الفادحهٔ الجائحهٔ.

ایّها القوم انّ اللَّه و له الحمد ابتلانا بمصائب جلیلهٔ و ثلمهٔ فی الاسلام عظیمهٔ، قتل ابو عبد اللَّه الحسین علیه السّلام و عترته و سبی نسائه و صبیته و داروا برأسه فی البلدان من فوق عامل السّنان، و هذه الرّزیهٔ الّتی لا مثلها رزیّهٔ.

ایّها النّاس فایّ رجالات منکم یسرّون بعد قتله؟ ام ایّ فؤاد لا یحزن من اجله ام ایّهٔ عین منکم تحبس دمعها و تضنّ عن انهمالها، فلقد بکت السّبع الشّداد لقتله، و بکت البحار بامواجها و السّماوات بارکانها، و الارض بارجائها، و الاشجار باغصانها، و الحیتان فی لجج

البحار، و الملائکهٔ المقرّبون و اهل السّماوات اجمعون.

یا ایّها النّاس ایّ قلب لا ینصدع لقتله، ام ایّ فؤاد لا یحنّ، ام ایّ سمع یسمع هذه الثّلمهٔ الّتی ثلمت فی الاسلام و لا یصمّ؟! ایّها النّاس اصبحنا مطرودین مشرّدین مذوّدین و شاسعین عن الامصار، کأنّا اولاد ترک او کابل من غیر جرم اجترمناه، و لا مکروه ارتکبناه و لا ثلمهٔ فی الاسلام ثلمناها، ما سَمِعْنا بِهذا فِی آبائِنَا الْأَوَّلِینَ، إِنْ هذا إِلَّا اخْتِلاقٌ.

و اللّٰه لو انّ النّبیّ تقدّم الیهم فی قتالنا کما تقدّم الیهم فی الوصایهٔ بنا لما زادوا علی ما فعلوا بنا، فانّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ، من مصیبهٔ ما اعظمها و اوجعها و افجعها و اکظّها و افظعها و امرّها و اقدحها، فعند اللّٰه نحتسب فیما اصابنا و ابلغ بنا فانّه عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ،

(۱) حمد و سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، بخشایشگر و مهربان، و مالک روز جزا، و آفریننده همه خلایق است، خداوندی

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۰

که از نظر عقول آنقدر دور است که مقام ارجمندش از آسمانهای بلند فراتر است، (۱) و او به مخلوقاتش به قدری نزدیک است که آهسته‌ترین صدا را می‌شنود، او را سپاس می‌گوییم در برابر کارهای بزرگش، و در برابر حوادث ناگوار روزگار، و درد ناراحتیها، و سوزش زخم زبانها، و عظمت سوگها و مصائب بزرگ سوزاننده پر اندوه و سخت.

ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس از آن او است، ما را به مصیبتهای عظیم و شکاف بزرگی در اسلام آزمود، حضرت ابا عبد اللّٰه الحسین علیه السّلام و بستگانش کشته شدند، و بانوان و دخترانش اسیر گشتند، و سر بریده‌اش را بر نوک نیزه در شهرها گرداندند، مصیبتی بی‌مانند رخ داد.

ای مردم! کدام از مردان شما پس از قتل حسین علیه السّلام می‌توانند شاد باشند؟ یا کدام قلبی به خاطر سوگواری حسین علیه السّلام غمگین نگردد؟

یا کدام چشمی از شما است که اشکش را نگهدارد و بتواند از ریزش آن جلوگیری نماید. همانا هفت آسمان استوار برای قتل حسین علیه السّلام گریستند، و هفت دریا با امواجش، و آسمانها با ارکانش، و زمین با اعماقش و درختان با شاخه‌هایشان، و ماهیان در اعماق دریاها، و فرشتگان مقرّب و همه اهل آسمانها گریستند.

ای مردم! کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین علیه السّلام شکافته نشود؟ یا کدام دل و روانی است که برای او ناله نکند؟ یا کدام گوشی که این شکافی را که در اسلام پدیدار شد بشنود و کر نشود.

ای مردم! ما صبح کردیم در حالی که از شهرها مطرود و اخراج و دربدرشده‌ایم، گویی از فرزندان ترک و کابل هستیم، بی‌آنکه جرمی را مرتکب شده باشیم، یا کار ناپسندی را انجام داده باشیم، یا تغییری را در اسلام به وجود آورده باشیم، وقوع چنین وضعی را در میان پدران و اجداد خود نشنیده‌ایم، این حوادث بی‌سابقه جز حوادث تازه و نو ظهور نیست.

سوگند به خدا اگر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم به جای سفارشاتی که در

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۱

احترام به حقّ ما نمود، سفارش به جنگ با ما می‌کرد، زیادتر از آنچه با ما انجام دادند، نمی‌توانستند بیشتر انجام دهند، إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ (۱) از مصیبت ما که چقدر بزرگ، دردناک، سوزاننده، پر رنج، ناگوار، تلخ و جانسوز بود، همه این مصائب و ناگواریها را به حساب خدا می‌گذاریم، که او شکست ناپذیر و صاحب انتقام است.

قبول عذر خواهی صوحان بن صعصعه ..... ص : ۲۲۱

در این هنگام صوحان بن صعصعهٔ بن صوحان که از ناحیه پاهایش فلج بود به عذرخواهی پرداخت و گفت: «من از ناحیه پاهایم

زمین‌گیر هستم که نتوانستم شما را یاری کنم.»

امام سجّاد علیه السلام عذر او را پذیرفت، و از حسن ظنّ او سپاسگزاری نمود، و از او تشکّر کرد و برای پدرش از درگاه خدا طلب رحمت نمود.

زبان حال خانه‌های مدینه، در سوگ حسین علیه السّلام و عزیزانش ..... ص : ۲۲۱

مؤلّف این کتاب گوید: سپس امام سجّاد علیه السّلام و همراهان به مدینه وارد شدند، امام سجّاد علیه السّلام به خانه‌های خویشان مردان خود نگاه کرد، دید آن خانه‌ها با زبان حال خود ناله و ندبه می‌کنند و برای گم شدن حامیان و رادمردان خود اشک می‌ریزند، و همچون زنان فرزند مرده و داغدار، ضجّه می‌زنند، و از امام سجّاد علیه السّلام می‌پرسند از صاحبان و سروران ما چه خبر، و اندوه عمیق و آه جانگاه آن حضرت را به جوش و خروش درمی‌آورند.

خانه امام حسین علیه السّلام ناله جانسوز واثکلا بلند کرده و به زبان حال می‌گوید: ای مردم! مرا در نوحه سرایی و سوگواری یاری کنید و در

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۲

این مصائب بزرگ به فریادم برسید، (۱) خانه‌های دیگر شهیدان نیز همین حال را دارند، زیرا هر کدام با زبان حال گویند: آن رادمردانی که من از فراقشان ناله می‌کنم، و در مورد اخلاق بزرگوارانه آنها ماتم‌زده شده‌ام، همدم شب و روز من، و نورهای تاریکی شب و سحرهای من، و ریسمانهای خیمه شرف و افتخار من، و اسباب قوّت و قدرت و پیروزی من و به جای خورشید و ماه من بودند.

چه بسیار شبهایی که آنها با بزرگواریشان، وحشت تنهایی مرا دور کردند، و با نعمتها و عطایای خود حرمت مرا پاس داشتند، و ندای مناجات سحرهایشان را به گوش من رساندند و با اسرار پربهای خود مرا سرشار از بهره‌های معنوی ساختند.

و چه بسیار روزگارانی که با محافل و مجالس خود سرزمین مرا آباد کردند، و با فضایل خود خوی مرا معطّر نمودند، و چوب خشک مرا با آب عهد و پیمانشان، آبیاری کردند، و نحوست مرا با سرسبزی و شکوفایی سعادت خود برطرف ساختند.

چه بسیار از فضائل و ارزشها را در صفحه من کاشتند، و حریم مرا از گزند نابسامانیها نگهبانی نمودند، و چه بسیار صبح‌هایی که من به طفیل وجود ذیجود آنها از همه خانه‌ها و قصرها برتری داشتم، و در لباس شادمانی و سرور می‌خرامیدم.

چه شخصیتهایی که روزگار آنها را نادیده گرفته بود، در جای جای من به من زندگی بخشیدند، و خارها و موانع را از سر راه من برداشتند.

ولی تیر مرگ در مورد آن بزرگمردان مرا هدف قرار داد، و روزگار به وجود آنها بر من حسد ورزید، و آنها در سرزمین غربت (کربلا) بین دشمنان آماج تیرهای کینه و تجاوز دشمنان متجاوز قرار گرفتند،

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۳

(۱) و مکارم اخلاق با بریده شدن انگشتانشان، رخت بربست، و ارزشهای انسانی با فقدان جمال دل آرایشان زبان به شکوه گشوده است، و با فقدان اعضای آنها زیباییها از میان رفت، و احکام خدا از وحشت بازگشت آنها به سرای آخرت، ناله جانسوز سر می‌دهد.

ای خدای فریادرس! آه! از آن مجسّمه تقوایی که خونش در این جنگها ریخته شد، مجسّمه کمالی که پرچمش در این حوادث واژگون شد، من اگر از مساعدت و همجواری خردمندان محروم شدم، و مصائب به وجود آمده از ناحیه بی‌خردان مرا تنها و خوار نمود، ولی در عوض، یاوری از سنّت‌های گذشته و نشانه‌های خاموش شده دارم چرا که آنها نیز با من هم ناله، همدرد و شریک غم

و اندوهم هستند.

اگر شما زبان حال نمازها را با گوش دل بشنوید که چگونه برای آن بزرگواران (شهید کربلا) ناله می‌کنند، و خلوتگاها چگونه مشتاقانه در انتظار آنها است، و مکارم و ارزشهای والای انسانی و اجتماعات، چگونه با اشتیاق، جویای حال آنها می‌باشد، و چگونه محرابهای مسجدها از فراق آنها گریان، و فریاد حاجتمندان به دسترسی از عطایای آنها بلند است، (این همه ناله‌ها و فریادها) قطعا شما را غرق در اندوه کرده، و می‌فهمیدند که در این مصائب فراگیر، تقصیر کرده‌اید.

بلکه اگر اندوه و درهم شکستگی مرا می‌دیدید، و خلوت شدن مجالس و خالی شدن بهره‌های مرا از دوری آنها مشاهده می‌نمودید، چنین تصوّری دل صبور و استوار را به درد می‌آورد، و اندوه‌های سینه‌ها را تحریک می‌کرد. قطعا آن خانه‌هایی که به زندگی من حسد می‌ورزیدند، مرا مورد شماتت و سرزنش قرار می‌دهند، و پنجه‌های خطرها بر من چیره شده است.

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۴

(۱) آه! چقدر مشتاق آن خانه‌ای هستم که آنها در آن سکونت گزیده‌اند!! و مشتاق آن مرکزی هستم که آنها در آن اقامت نموده‌اند.

ای کاش من به صورت انسانی بودم تا سپر آنها شده و تیزی شمشیرها را به جانم می‌خریدم، و حرارت مرگ را از آنها دور می‌ساختم، و بین آنها و دشمنان کینه‌توز حایل می‌شدم، و از نیزه‌اندازان انتقام می‌گرفتم، و تیرهای دشمن را از اصابت به آنها رد می‌کردم.

دنباله زبان حال خانه‌های شهیدان کربلا در مدینه ..... ص : ۲۲۴

اکنون که از افتخار چنین فداکاری و جانبازی واجب محروم شده‌ام، ای کاش محل نگهداری آن پیکرهای رنگ پریده بودم، و لیاقت نگهبانی از آن زیبارویان از بلاها می‌شدم، تا از سوزش فراق و هجران، مصون می‌ماندم.

آه! آه! اگر من اقامتگاه آن پیکرها و شخصیّتهای بزرگوار و سربلند بودم، نهایت سعی و کوشش را در نگهبانی از آنها در برابر گزندها می‌نمودم، و به عهدهایم وفا می‌کردم، و پاره‌ای از حقوق پیشین آنها را ادا می‌نمودم، و با کمال جدیّت آنها را از پیش آمدهای بزرگ حفظ می‌کردم، و همچون بنده مطیع به خدمتشان می‌پرداختم، و تا آخرین توان خود جان نثاری می‌نمودم، فرش احترام و بزرگواری را برای آن صورتها و بدنهای پاره پاره می‌گستردم، تا از هم آغوشی با آنها به آرزویم می‌رسیدم، و تاریکی خود را با انوار درخشان آنها روشن می‌ساختم.

آه! چقدر به وصول بر این آرزوها مشتاق هستم! و چقدر ناراحتم که اهل و ساکنان من از من پنهان شده‌اند، هر چه ناله کنم، کم است، و هیچ دارویی جز وجود آنها، شفابخش بیماری من نیست،

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۵

(۱) و هم اکنون برای فقدان آنها لباس‌های اندوه پوشیده‌ام، و بعد از آنها با لباس مصیبت‌های جانکاه مأنوس شده‌ام، و از خویشتن‌داری و تحمّل از فراقشان ناامید هستم، و چنین گویم: «یا سلوهٔ الایّام موعدک الحشر، ای روزگار شادی دیدار تا قیامت.»

اشعار جانسوز ابن قتّه ...... ص : ۲۲۵

خدا رحمت کند «ابن قتّه» «۱» را که چقدر نیکو سروده آنجا که با چشمی گریان اشاره به خانه‌های شهیدان کربلا در مدینه کرده و گوید:

مررت علی ابیات آل محمّد فلم ارها امثالها یوم حلّت

فلا یبعد اللّه الدّیار و اهلها و ان اصبحت منهم بزعمی تخلّت

الا انّ قتلی الطّفّ من آل هاشم اذلّت رقاب المسلمین فذلّت

و کانوا غیاثا ثمّ اضحوا رزیهٔ لقد عظمت تلک الرّزایا و جلّت

أ لم تر انّ الشّمس اضحت مریضهٔ لفقد حسین و البلاد اقشعرّت

«بر خانه‌های آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم عبور کردم، دیدم مانند آن روزی که آنها در آن سکونت داشتند نیست.

خداوند این خانه‌ها و صاحبانش را از رحمتش دور نسازد، گر چه به گمان من اکنون این خانه‌ها از صاحبانش خالی شده‌اند.

آگاه باشید که کشته شدن آل هاشم در کنار نهر فرات (در کربلا در ظاهر) موجب سرافکندگی و پریشانی شدید مسلمانان شد.

آنها پناهگاه مردم بودند ولی اکنون مایه اندوه و مصیبت شده‌اند، مصیبتی که بسیار رنج‌آور و طاقت فرسا است.

---

(۱). در بعضی از عبارات، ابن قتیبه، و ابن قبّه آمده، ولی صحیح همان ابن قتّه است (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۶

(۱) آیا نمی‌بینی که از غصّه مصیبت فراق حسین علیه السّلام، چهره خورشید همانند چهره بیماران زرد شده و زمین به لرزه افتاده است؟!»

گریه همیشگی امام سجّاد علیه السّلام در سوگ حسین علیه السّلام و شهیدان ..... ص : ۲۲۶

ای شنونده مصائب حسین علیه السّلام! در مورد مصائب جانگداز آن حضرت و عزیزانش، در همان راهی که پیشوایان از حاملان قرآن پیمودند، حرکت کن، در مورد مولای ما امام سجّاد علیه السّلام نقل شده که آن حضرت با آن همه حلم و تحمّل وصف‌ناپذیر، بر این مصائب جگرسوز و فاجعه غمبار، بسیار می‌گریست، چنان که از امام صادق علیه السّلام نقل شده فرمود:

انّ زین العابدین علیه السّلام بکی علی ابیه اربعین سنهٔ، صائما نهاره، و قائما لیله

...، همانا امام سجّاد علیه السّلام برای مصائب پدرش، چهل سال گریه کرد که روزهایش را روزه گرفت و شبهایش را با عبادت به سر می‌آورد. «۱»

هر گاه وقت افطار می‌شد، خدمتکار خانه آب و غذای آن حضرت را می‌آورد و نزد او می‌نهاد و می‌گفت: «ای مولای من بخور.»

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمود:

قتل ابن رسول اللّه جائعا، قتل ابن رسول اللّه عطشانا

، پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم گرسنه کشته شد، پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم تشنه کشته شد.

---

(۱). در مورد سال شهادت امام سجّاد (ع) مشهور آن است که آن حضرت در سال ۹۵ ه. ق شهید شد، بنا بر این بعد از حادثه کربلا حدود ۳۵ سال زندگی کرده است، تعبیر چهل سال در روایت فوق، احتمالا شامل پنج سال قبل از واقعه کربلا نیز بشود، چرا که قبل از این حادثه، پیامبران، و پیامبر اسلام (ص) و امیر مؤمنان علی (ع) و ... برای مصائب امام حسین (ع) می‌گریستند. (مترجم)

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۷

(۱) این جمله‌ها را پیوسته تکرار می‌کرد و می‌گریست تا اینکه غذایش از اشکهای چشمش تر می‌شد، و همچنین آب آشامیدنی آن حضرت با اشک چشمانش مخلوط می‌شد، و حال او این گونه بود تا به لقاء اللّه پیوست

سجده و گریه طولانی امام سجّاد علیه السّلام و راز گریه او ..... ص : ۲۲۷

یکی از غلامـان امام سـجّاد علیه السّـلام روایت کرد، روزی آن حضـرت به سوی بیابان رفت، من به دنبال او رفتم تا اینکه دیـدم آن حضـرت پیشـانی بر روی یک سـنگ سـخت نهاد و به سـجده رفت، و من در کنار او ایسـتادم، صـدای ناله و گریه‌اش را می‌شـنیدم، شمردم هزار بار در سجده این ذکر را خواند:

لا اله الّا اللَّه حقّا حقّا، لا اله الّا اللَّه تعبّدا و رقّا، لا اله الّا اللَّه

ایمانـا و صـدقا، حقـا و تحقیقا معبودی جز خـدای یکتا و بی‌همتا نیست، آن معبود یکتا و بی‌همتا را از روی ایمان و صـدق عبادت و بندگی می‌کنم سپس سر از سجده برداشت، دیدم محاسن و صورتش غرق از آب اشک چشمش بود، عرض کردم: «ای مولای من! آیا وقت آن نرسیده که حزن و اندوه تو به پایان برسد؟ و از گریه‌ات کاسته شود؟» امام سجّاد علیه السّلام فرمود: «وای بر تو، یعقوب بن اسـحاق بن ابراهیم علیه السّـلام یکی از پیامبران و پسر پیامبر بود، دوازده پسر داشت، خداوند یکی از آن پسرانش (یوسف) را از نظر او غایب کرد، از اندوه و غم فراق او، موی سـرش سـفید شد، کمرش خم گردید، و بر اثر گریه بسـیار نابینا شد، با اینکه آن پسر در همین دنیا زنده بود، ولی من پیکرهای پاره پاره پدر و هفده نفر از بستگانم را در قتلگاه افتاده دیدم، بنا بر این چگونه

غم‌نامه کربلا، ص: ۲۲۸

اندوه من تمام شود و از گریه‌ام کاسته گردد؟»

اشعار عمیق مؤلّف در سوگ شهیدان ..... ص : ۲۲۸

(۱) من اکنون اشاره به آن حضرات شهیدان (صلوات و سلام خدا بر آنها) کرده می‌گویم:

من مخبر الملبسینا بانتزاحهم

ثوبا من الحزن لا یبلی و یبلینا

انّ الزّمان الذی قد کان یضحکنا

بقربهم صار بالتّفریق یبکینا

حالت لفقدهم ایّامنا فغدت

سودا و کانت بهم بیضا لیالینا

«کیست خبر دهنده به شهیدان کربلا که به آنها بگوید شما با فراق خود، لباسی از غم و اندوه بر تن ما پوشاندید که هرگز پوسیده و کهنه و نابود نمی‌شود، بلکه ما را پریشان و نابود می‌کند.

همان گونه که زمانی وصال آنها ما را شاد می‌کرد، اینک فراقشان ما را به گریه می‌اندازد.

روزگـار بر اثر فقـدان و فراق آنهـا واژگـون و تاریـک و تیره شـد، همـان روزگـاری کـه به وسـیله آنهـا شـبهای ظلمـانی مـا روشـن می‌گردید.»

آنچه را که تصـمیم داشتیم در این کتـاب بنویسـیم به پایان رسـید، کسـی که به نظم و شـیوایی مطالب این کتاب، در عین اختصار و حجم کوچکش اطّلاع یابد، به امتیاز این کتاب، نسبت به کتابهای مشابهش پی می‌برد، و برتریش را درک می‌کند.

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است، و صلوات و سلام بر محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلم و آل پاک و پاکیزه‌اش باد.

الحمد للّه اوّلا و آخرا.

(پایان)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹